شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی	عنوان	شرح الفیه		
	درجه نفاست	نفیس درجه ۳		خطی (✓) / چاپ سنگی
	تعداد اوراق	۸۴	اندازه	۱۹×۱۳
	قطع	رقعی	شماره اموالی	۲۷۷۷
آسیب شناسی و اقدامات مرمتی	درصد تخریب اوراق	۱۰ / ۲۰ / ۵۰ / ۸۰	از هم پاشیدگی عطف	دارد / ندارد (✓)
	نیاز به جعبه	دارد / ندارد (✓)	نوع آفت	شیمیایی / زیستی / فیزیکی
	نیاز به جلد سازی	دارد / ندارد (✓)	نیاز به مرمت جلد	دارد / ندارد (✓)
	نیاز به مرمت اوراق	دارد / ندارد (✓)	نیاز به دوخت عطف	دارد / ندارد (✓)
	نیاز به لکه گیری	دارد / ندارد (✓)	نیاز به گردگیری	دارد / ندارد (✓)
	نیاز به آفت زدایی	دارد / ندارد (✓)	نیاز به اسیدزدایی	دارد / ندارد (✓)

بررسی کنندگان: ۱. صابر... ۲. دهقان پور ۳.
تاریخ بررسی:

اقدامات انجام شده:
۸۹/۷/۲۱
تاریخ اقدام:

شرح الفیه فارسی از محمد جعفر سبزواری
کلاً نقشه بخط عالم الخبیر که شیخ تا بزرگ حر ...
حرّره ...

نفیس

میکروفیلم تهیه شد

آستان قدس

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: شرح الفیه — عربی پس از آن رساله ایست
مصنف / مؤلف: متن از محمد بن مکی شهید اول شرح از شیخ جعفر فراهی سبزواری
خطی / چاپی: نستعلیق و نسخ مختلف السطر
سال طبع یا تحریر: ۱۱۲۷ عدد اوراق: ۸۳
جزء کتب: فقه شماره: ۷۲۰
شماره عمومی: ۲۷۷۷ شماره قبض: ۲۹۱۱
واقف: حاج عماد تاریخ وقف: تیر ۱۳۱۰
طول: ۱۹ عرض: ۱۳ سانتیمتر قفسه: ۹

رساله در شکیات نماز

۶۷۰ ~~...~~ خ ۶۰۴۴ع

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

اجبار

فقه

۱۲/۱۲/۱۲

شرح الفیه فارسی متن از شیخ شهید محمد بن مکی متوفی سنه ۷۸۶ ... الروضات

... وثانی المستظرف الا ... ص ۴۰ شرح از شیخ جعفر بن سلیمان ...

... که در سنه ۱۱۲۷ نوشته اول نسخه ... که ساکنان جامع ...

(دامت الخضره وسلم کثیراً کثیراً) کاتب علی حسن بن حاجی محمد ...

... همان سنه تالیف ...

... از مرحوم مجلسی متوفی سنه ... فی الروضات ص ۱۳۱ اول ...

... الشبهات والشکوک ... اواخر ...

... ۸۳ ... اوراق ... ۱۳ ...

شرح جعفر بن سلیمان ... بن عبد العال

سنه ۱۱۲۷

شرح البدایه

شرح الالفیه

۱۳/۱۹

فقه

۲۹۱۱

بازبین شد
۱۳۵۳ ع

شرح الالفية بالفارسية للشيخ جعفر بن سليمان العراقي [الفراهي] وهو قيل
تلميذ الشيخ المحقق نور الدين علي بن عبد العال
الكركي قدس سرهما

لكنه ليس كذلك لانه فرغ من شرح البداية [الفراهي] سنة ١١٢٧
والمحقق الكركي توفي سنة ٩٤٠ وشرح الالفية
ليس للفراهي بل للشيخ محمد جعفر السبزواري

٨٤ ورق
فقه
٢٩١١

بازبينى شد
١٣٥٣

۶۵۷۱

١٣١٩
٤٠
١٢٧٩

بسم الله الرحمن الرحیم
این نسخه شریفه از کربلائی ... حسن ... بمبلغ ... خریداری کردم ... فی شهر ربیع الثانی
خمس و اربعین و ثلثمائه بعد الالف ...
الحقیر ...

کتابخانه آستان قدس
رضوی

باز بین شد
۱۳۵۳

۸۴ ورق ...

وقف کتابخانه مبارکه

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

...کر سعایت استماع و نوایب سرباران مسالک قرب و وصال و مهاجران فنا ... آلها
... انید و غبار فتنه اشرار در نظر بادیه پیمایان مراحل معرفت و اعتبار از کحل الجواهر ابصار اوبری
... لیات و تحیات متواترات بر سید انبیا و تحیه اصفیا خلاصه ارباب محنت و بلا و نقاوه اصحاب
... محفل قرب رحیم و دور شفیع درماندگان روز جزا و ذخیره تهی دستان عالم بقا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
... از زنگ شکوک و شبهات جلا داده قابل انعکاس کلمات ... عقیدت ... اند و دستی
... شفاعت ... اند و صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم و ... ظالمیهم
... سعادات جاودانی محمد باقر بن محمد تقی عفی عن جرائمهما بر الواح ضمایر اخوان ایمانی و خلان روحانی
... تذکر و تذکیر و گریستن و گریانیدن و محزون شدن و محزون ساختن و بر بلایا و محن اهل بیت ...

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی که سیاس ... بر صحیفهٔ لطف از ذرات ...

از حد عدم به بقای عالم وجود رسانیده و از آن میان نوع انسان را ... و لقد کرمنا بنی آدم

که طراز و علم الانسان ما لم یعلم طراز زینت قامت قابلیت ایشان گردانیده و صلوات نامعدود و تحیات نامحدود نثار

مرقد انور و مضجع اطهر آن صدرنشین بارگاه نبوت و بالانشین پیشگاه فتوت که واسطه آفرینش کونین و سبب تکوین

عالم ایجاد است و بر آل معصومین و عترت طیبین او که هر یک مؤسس اساس دین و مشید قواعد شرع مبین اند صلوات الله

و علیهم صلوة دائمة بدوام السموات و الارضین و منتهی قیاس و مبتلای ... دهور و سنین **اما بعد** بر ارباب دانش

و آرای اهل خواطر ملکوت ناظر اصحاب بینش پوشیده نیست که معرفت ادای صلوة بنوعی که مقتضی قوانین دین قویم

و متین قواعد شرع مستقیم یقین کند منحصر بهر فرد از افراد مکلفین و حسب اللازم و از اکثر فنون ارباب کمال اصحاب عصمت

صلوات الله علیهم بآن ناطق گردیده اند جمیع نوع انسان را فرض و متحتم است و اکثر فقهای مذاهب الحق متقدمین و علمای ملت

اهل بیت طاهرین رضوان الله علیهم در بیان صلوة رسایل متعدده و کتب متنوعه تالیف و تصنیف فرموده اند اما از آن جمله رساله الفیه

که از تصنیفات شیخ اعظم افخم و امام اعلم افهم خاتم المجتهدین و وارث علوم المرسلین شیخنا الشهید السعید شمس الدین

محمد المکی است و این رساله ایست که در معرفت مفروضات صلوة تالیف شده زیرا که این رساله میانه و جازت لفظ

و کثرت مسایل ضروریه و قلت عبارت و بسیاری فروع الابد جامع است و اکثر چه بسیاری از اجله علما اعلام

و کثیری از افاضل فقهای کرام در مقام شرح آن در آمده غوامض عبارت و خفایای اشارات آن را به عبارات

مختلفه و طرق متعدده در معرض بیان در آورده اند اما چون هیچ یک از آن شروح به عبارت فارسی نیافته ده از آن

جهت بسیاری از مبتدئین از احاطه معانی آن عاجز و از ادراک دقایق آن قاصر بودند از آن جهت این مؤلف را اوقات

وقتی که ... محمد جعفر بن ... بر جا حصول ثواب را باعث شده که به عبارت فارسی آن رساله را شرح نموده تا خواص

و عوام را از آن بهره توانند بود متوقع از ارباب فضل و کمال آنکه خصوصیت قایل را منظور نداشته در سهو و خطا

که بر آن اطلاع حاصل نمایند بعفو و اغماض مقابله نموده اگر ... زنند ... و اظهار ... نمایند اطهار

ذره احقر بتقیه بضاعتی و عدم استطاعت قایل و معترفست داو را در بیان این کلمات ... منصب ترجمانی ...

و در ایراد این عبارات بنوا رتبه سخن را نقیصتی نیست زیرا که آنچه در اثنای شرح هر مسئله ایراد نموده از کتب معتبره فقهیه نقل نموده

خلاصه اقوال فقهای کرام را در هر باب نقل مینماید و اگر چه بسبب خوف اطناب در اول بعضی مسایل اسم کتابی که آن مسئله از آن

منقول است مذکور نشده اما بعد از ملاحظه بوضوح می پیوندد که تمام آن از اقوال مجتهدین کرام ماخوذ است و مستفادات

و اینک دست دعا بدرگاه واهب المطایا برداشته استدعا می نماید که در ایراد مسایل از خطا و خلل و در بیان مطالب این شهور

و ذلل حافظ و عاصم باشد انه ولی التوفیق و باجابة دعاء اهل الیقین حقیق قال المصنف طاب ثراه بعد الافتتاح بالتسمیة

الحمد لله حمد در لغت ثنا نیست بر قصد تعظیم و تبجیل بر صفتی از صفات محسنه اختیاریه و زیادتی قصد تعظیم از برای

احتراز است از وصفی که بدون موافقت قلب با جوارح واقع شود چه در این صورت از قبیل سخریه و استهزا خواهد بود و دا بنی

متوهم نشود که مورد حمد جمیع لسان و جنان و ارکان است زیرا که موافقت جنان و ارکان شرط تحقق حمد است نه جز

ماهیت آن و الله اسم ذاتیست که مستجمع جمیع صفات کمال است و منزه است از هر عیب و نقصان و اصل او الاه است

مشتق از اله بمعنی عبد پس بمعنی اله معبود و میتواند بود که مشتق باشد از وله که بمعنی تحیر است بسبب تحیر عقول و اوهام

در آنکه بسبب ثقل کثرت و او را قلب بهمزه نموده باشند و بر هر تقدیر همزه را برای خفت حذف نموده الف لام عوض همزه محذوف

پس نمیشود جزو کلمه علم ذات مقدسه است و الا لازم می آید که کلمه لا اله الا الله مفید توحید نباشد چنانچه لا اله الا الرحمن

و امثال آن افاده آن معنی نمی نماید و این باطل است اتفاقا و آنکه وضع علم برای ذات مقدسه ممتنع است بسبب آنکه

تعقل مشخصات آن محال است و در علم ملاحظه مشخصات لازم است مندفع است بآنکه در علم تعقل جمیع مشخصات

لازم نیست بلکه تعقل اجمالی بوجهی که از ما عدا ممتاز شود کافیست مثل خالق السموات و الارض و امثال آن معنی را اینجا

که در این صورت نیز موضوع که لفظ مذکور معنی کلیه خواهد نه جزوی حقیقی چنانچه مدعاست پس بنا بر تقدیر اثبات علمیت اولی

است که قایل شویم که حقیقت دلالت این لفظ را برای ذات مقدسه بحسب وضع نموده است چنانچه اشتهار یافته که

اسماء الله تعالی توقیفی است تایید این معنی مینماید و ملاحظه الف لام جنس یا استغراق و انضمام اختصاص که مدلول لام است

معنی کلمه الحمد لله چنین میشود که جنس یا ماهیت حمد یا جمیع افراد لکن از هر حامدی که از ازل تا ابد اتفاق افتد مخصوص

بجناب کبریای احدیت است و ممکن است که از الف لام اراده عهد نمایند باراده فرد اکمل حمد که آن حمد حق سبحانه و تعالی است

بنظر گویا از انجمیت است
با ... میشود
در بعض نسخ ... لفظ
...

از برای ذات حق و دوم با دعای لکه حمد دیگر را اهلیت این نیست که بجای آورد کس احد حمد ترا جز تو اند شد کما ورد فی الحدیث لا احصی
ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک رب العالمین رب بمعنی مربی است بمعنی تربیت کردن و آن رسانیدن چیزیست باعلی مراتب
کمال او بطریق تدریج و صفت او در اینمقام بر سبیل مبالغه است و عالمین جمع عالم است و عالم اسم چیزیست که چیزی بآن
دانسته شود و جمیع عوالم ممکنه آلت معرفت باری تعالی اند از اینجهت او را عالم نامیده اند و عموم که مفاد جمیع علی الدوام است
دلالت دارد بر آنکه جمیع افراد ممکنات مستفیض وجود که اصل هر تربیتی است از جناب اقدس الهی بود والصلوة علی افضل
المرسلین صلوة از خدای تعالی بمعنی رحمت است و از غیر او بمعنی طلب آن و رسول انسانی است که مبعوث شده از حق تعالی بخلق برای تبلیغ
احکام بر تقدیر رسول و نبی مرادف میشوند و بعضی رسول را مخصوص دانسته اند بآنکه صاحب کتاب باشد بتقریر پیش و بر این تقدیر رسول
از نبی اخص خواهد بود و بعضی گفته اند که رسول آنست که واضع شرع باشد و نبی آنکه حافظ شریعت غیر باشد و بر این تقدیر میانه رسول و نبی
تباین است و مشهور معنی دوم است و چنین مرتبه رسالت از مرتبه نبوت ارفع است و در این کلام دلالت است بر کمال علو مرتبت حضرت
رسالت و دلیل فضیلت او هم اجماع امت است یا بعضی احادیث داله بر آن محمد عطف بیان یا بدل است نظر بقواعد نحویه
وعترته الطاهرین عترت بمعنی اقربین است و صفت الطاهرین بمعنی معصومین است منحصر میسازد عترت را در ائمه
اثنا عشر و حضرت فاطمه صلوات الله علیهم بواسطه آنکه غیر معصوم صلاحیت آن ندارد که وسیله اقتباس انوار از حضرت مربی
ربوبیت تواند شد و اما بعد بدانکه کلمه بعد از ظروف مقطوع عن الاضافه است که مضاف الیه او منوی است در اینجا مبنی بر ضم
میباشد یعنی بعد از ادای حمد الهی و صلوات حضرت رسالت پناهی فهذه اشاره است بمرتب حاضر در ذهن اگر وضع دیباچه
قبل از تصنیف رساله بعمل آمده است و بمرتب حاضر در خارج اگر وضع آن بعد از اتمام رساله واقع شده از رساله رساله
طایفه است از کلام که اشتمال بر یک نسبت داشته باشد و چنین تسمیه اند که لفظ بسیار مختصر فی فرض الصلوة قبیل اضافه صفت است
بموصوف یعنی آنچه مذکور میشود و جیزه در بیان نماز واجب و ظرفیه لمفاد کلمه فی است بر سبیل مجاز است از قبیل تشبیه
مدلولست مختار رساله در بیان مفروضات صلوة را بمدلولست ظرف بمظروف اجابة مفعول له فعل مقدر است
ای کتبتها و صنفتها اجابة لالتماس من طاعته حتم یعنی نوشتن این رساله را از جهت اجابت التماس آنکسی که
اطاعت امر او در تصنیف این رساله واجب بود و ظاهر امر او بوجوب این رساله در مقام مبالغه است در لزوم تالیف این رساله

و رجا ترتب ثواب بر آن چنانچه حالت امور واجبه است والاثبات و وجوب شرعی حقیقة احتیاج دارد و بار نکات بعضی
تکلفات که از امثال آن فن و تمام حاصل است والتماس طلب شخص است از کسی که بحسب مرتبه مساوی او باشد و استدعا
طلب است از کسی که رتبه او ارفع باشد از مرتبه سایل و معنی امر بر عکس اینست واسعافه غنم یعنی یاری دادن او به بر آوردن حاجات او
غنیمت بود والله المستعان یعنی خدای تعالی است یاری دهنده در تالیف این رساله و سایر اعمال خیر و نه غیر آن و هی مرتبة
یعنی این رساله یافته شده علی المقدمة در کلمه مقدمه کسر دال جایز است بنا بر آنکه اسم فاعل باشد از قدم متعدی که بمعنی پیش دارنده است
گویا در نسخه آنچه در مقدمه مذکور است مقدم میسازد مبتدا را بر کسی که اینها را انداخته باشد آنکه مشتق باشد از قدم لازم که بمعنی متقدم است
یعنی پیش شده بجهت خود با دعا را آنکه بمعنی تقدم خود متقدم اند بآنکه احتیاج پیش باشد که اشتراک مقدم سازد و بفتح دال نیز
میتواند بود بنا بر آنکه اسم مفعول باشد از قدم مذکور بمعنی پیش داشته شده یا بمعنی که مصنف رحمه الله مقدم ساخته است او را بسبب
توقف مطلب بر او و مراد بمقدمه در اینمقام طایفه است از کلام که اشتراک ربط مقصود باشد و فصول ثلثة وخاتمة
فصل در لغت بمعنی جدا ساختن است و گویا فصول اربعه رساله را از اینجهت فصل نامیده اند که جدا میسازد فصل ثانی را از فصل اول
و در اصطلاح عبارتست از جدا ساختن طایفه مسایل از طایفه دیگر و این رساله مشتمل است بر سه فصل فصل اول در بیان مقدمات
نماز است فصل ثانی در بیان مقارنات نماز فصل ثالث در منافیات نماز و خاتمه مشتمل است در بعضی مسایل که ذکر آن لازم بود
و در مباحث ثلثه مذکور نشده و سبب حصر رساله در مقدمه و فصول ثلثه و خاتمه آنست که آنچه در رساله مذکور است از آن
بیرون نیست که موقوف علیه شروع است حقیقة یا ادعاء یا نه اول مقدمه است یا ثانی آیا مقصود بالذات است یا نه ثانی خاتمه است
و اول آیا بیان ماهیت است یا غیر آن اول فصل و ثانی بیان یا شروط است یا غیر آن اول فصل اول و ثانی فصل ثالث و بر این
تقدیر حصر عقلی میشود و وجه تقدیم مقدمه بر فصول ثلثه ظاهر است و وجه تقدیم فصل اول آنست که چون در این فصل شروط صلوة
مذکور میشود و شرط بر مشروط مقدم میباشد پس باید که این فصل بر سایر فصول مقدم شود و وجه تقدیم فصل ثانی که در بیان ماهیت موجود است
بر فصل ثالث که مشتمل بر ذکر منافیات است واکثر آن عدمیات اند در کمال وضوح است اما المقدمة و این مقدمه مشتمل است
بر ذکر ماهیت صلوة و چگونگی آن و ذکر بعضی از وعده و وعید که در فعل و ترک آن وارد است و چنین موضوع این رساله و بحث درین
رساله از آن بحث میشود و صلوة مفروضه است و دانستن ماهیت هر چیز مقدم است بر بحث از آن از اینجهت مصنف رحمه الله

از حقیقت

تقدیم صلوة را مقدم در شرح میفرماید که فالصلوة افعال معهودة مشروطة بالقبلة والقیام اختیاراً یعنی نماز عبارتست
از چند فعل که کیفیت و کمیت آن از جانب شارع معهود و منقولست و مشروطست باصل شرع بقبله و قیام هرگاه متمکن باشد
یعنی او را قدرت بر قیام و استقبال قبله باشد این ترجمه ظاهر عبارتست لکن ظاهرا مراد از صلوة صلوة واجبه است بقرینه آنکه
مبحوث عنه در این رساله غیر از نماز واجب چیزی دیگر نیست و بسبب آنکه قیام و استقبال در نماز نافله باعتقاد اکثر اصحاب شرط نیست مؤید
کلام است آنکه در بعضی نسخ واقع است که فالصلوة الواجبة و باید دانست که افعال بمنزله جنس است چه بر نماز و سایر عبادات بدنیه و مباحات
و محرمات نیز صادق است می آید و معهودة بمنزله فصل است که باین قید محرمات و مباحات از تعریف صلوة خارج میشوند و همچنین
از نماز ریا باین قید احتراز واقع شده زیرا که نماز ریا از طرف شارع معهود نیست و باشتراط قبله حج و اخراج زکوة و خدمت والدین
و سایر اعمال بدنیه از تعریف خارج میشوند و باشتراط قیام ذبح و دفن و تغسیل و احتضار میت از تعریف بیرون میروند و بقید اختیار
صلوة مطارده و مصلوب و عاجز از قیام مثل مریض و نماز کسی که در جهت قبله شک داشته باشد و وقت مضیق باشد بحیثیتی که وسعت
فعل زیاده از یک نماز نداشته باشد و نماز کسی که مامور بخروج از ملک غیر باشد از آنکه باذن مالک شروع در نماز کرده باشد و وقت مضیق
و امثال اینها در تعریف صلوة داخل میشوند و بعد از آنکه اشتراط قیام و قبله را مقید کردانیدیم بانکه بحسب اصل شرع نقضی که براین
تعریف بنگرند کرده اند و وارد میآید مندفع میگردد زیرا که ظاهر است که باصل شرع ذکر مشروط بقیام و استقبال
نیست و اشتراط قبله و قیام در اینمقام بسبب آنست که قیام و استقبال از متعلق نذر واقع شده اند و بر این تعریف اعتراض
کرده اند که این تعریف بر ابعاض صلوة مثل قراءت فقط صادق می آید چه اشتراط آن بقبله و قیام باصل شرع ظاهر است و جواب
گفته اند که مدعا آنست که بالذات مشروط بقبله و قیام باشد و قراءت و باقی اجزاء صلوة مشروط بقبله و قیام شده و باقی
اجزاء صلوة بالذات مشروط بقبله و قیام نیستند بلکه اشتراط ایشان بقبله و قیام بسبب آنست که جزء آن چیزی اند که آن چیز
بالذات مشروط بقبله و قیام است و این کلام محل تامل است زیرا که نزد ما محقق نیست که اشتراط اجزاء نماز بقبله بسبب آنست که کل آن
مشروط بقبله باشد یا آنکه اشتراط کل بسبب اشتراط جمیع اجزا است پس متعرض را میرسد که گوید شاید بعضی اجزا بالذات مشروط بقبله
باشد و اشتراط کل بسبب اشتراط جزء باشد و دفع این سخن باین طریق ممکن است که نقض بامری محقق میشود که محتمل نباشد
که محقق نشود که اشتراط اجزاء صلوة بقبله بالذاتست و کل بواسطه اشتراط اجزا مشروط باشد تعریف منتقض نمیگردد

پس بانچه مذکور شد تعریف تام صلوة جامع و مانع است و احتیاج بضمیمه دیگر ندارد و بر این تقدیر قول مصنف رحمه الله که تقربا الی الله
بیان حکمی از احکام صلوة است که بواسطه کلام ارتباط بمعنی از جزء تعریف اعتبار کرده شده و میتواند بود که این قید اشاره باشد بخلاف
سید مرتضی رحمه الله چه باعتقاد او صلوة ریا مجزیست یا بمعنی که امتثال امر شارع در فعل آن حاصل میشود اگرچه ثوابی بر آن مترتب
نیست چه در اینصورت بقید معهودة از تعریف بیرون نخواهد رفت و بقید تقربا الی الله احتراز از آن واقع خواهد شد و این احتمال خیر
بسیاق کلام اولیست و در اینمقام رفع شبهه که باوهام بعضی سبقت میکرد لازم مینماید بیان این سخن آنکه چون معنی لغوی قربت
نزدیک شدنست پس ذکر آن در نیات عبادات لایق نباشد بواسطه آنکه توهم آن میشود که حقتعالی مکانی داشته باشد که مکلف بسبب
فعل عبادات بآن نزدیک شود و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا گفته اند و بسبب فرار از این معنی بعضی قربة الی الله را بخالصا لله و امثال آن تبدیل
نموده و رفع این کلام در کمال سهولتست چه مراد از قرب قرب مکانی نیست بلکه قرب بسبب رتبه و شرف که بسبب آن مکلف مستحق
حصول رفعت و نیل ثواب میشود که معنی مجازی قربتست و در محاورات از این قبیل بسیار است چنانچه گویند امیر و فلان امیر
مقرب پادشاهست با آنکه بفراسخ کثیره از پادشاه دور باشد یا آنکه از قربة الی الله بسبیل مجاز موافقت اراده الله اراده
شده یا آنکه مراد نزدیکیست برحمت خدای و سبب حسن این لفظ است که این لفظ در قران کریم و احادیث ائمه معصومین علیهم
من الرب الرحیم متکرر الوقوعست قال الله تعالی و یتخذ ما ینفق قربات عند الله الا انها قربة لهم و در حدیث قدسی وارد شده
که من تقرب الی شبرا تقربت الیه باعا و مرویست که اقرب ما یکون العبد الی الله اذا سجد و امثال ذلک پس عدول از عبارتی
که از ائمه عصمت منقولست و نزدیک ایشان اجماع برجواز بلکه منعقد شده و ذکر نماید والیومیة واجبة بالنص والاجماع یعنی
نماز یومیه که عبارت از نماز پنجگانه است که در هر شبانه روز ذکر میشود و واجب است بنص قران کریم و احادیث ائمه معصومین
و اجماع امت محمد صلعم و بسبب تسمیه آن بیومیه با آنکه بعضی از آنها در شب واقع میشود آنست که اکثر آن در روز واقع میشود
و نص در لغت بمعنی ابانه است و در اصطلاح عبارتست از کلامی که احتمال معنی غیر مقصود نداشته باشد و اجماع عبارتست از
اتفاق اهل حل و عقد که مراد اهل علم است از امت محمد صلعم در عصری از اعصار بر امری از امور شرعیه و نصوص قران عظیم
و احادیث حضرت رسالت صلعم و ائمه معصومین بر وجوب مطلق نماز یومیه متواتر است که بسبب اکثار در نهایت اشتهار احتیاج
بایراد آن نیست و همچنین هرکس که نبوت حضرت رسالت پناهی قایل شده بوجوب نماز یومیه معترف است تا آنکه وجوب

کتابخانه آستان قدس

آن از جمله روایات نیست و غالباً این از خصوصیات نماز یومیه است چه باقی نمازها در وجوب نص و اجماع وجوب لیکن مابین شان نسبت
بلکه کثیر آنها میان اهل اسلام مختلف فیه است و مستحل ترکها کافر یعنی حلال دارنده ترک نماز کافر است و این حکم مشروط است
با آنکه دعوی شبهه محتمله نتواند شد کسی که بدیار اسلام نرسیده باشد و دعوی کند که فرض نماز را وجوبش را نمی‌دانم بسبب آنکه وجوب آن را نشنیده‌ام و فیها
ثواب جزیل یعنی در بجا آوردن نماز اجر بسیار است و وجه تقدیم و ترتیب عبارت است از تخویف ترک نماز بر ترغیب که عبارت است
از ذکر آنچه مکلف را در بجا آوردن آن رغبت می‌سازد آنست که نزد عقلا رفع مضرت از جلب منفعت اهم و اولی است و لهذا آدمی جمیع مضار را
از خود دفع می‌سازد و در حصول منافع ببعضی اکتفا می‌نماید ففی الخبر بطریق اهل البیت علیهم السلام صلوة فریضة خیر من عشرین حجة
و حجة خیر من بیت مملو ذهباً یتصدق منه حتی یفنی یعنی در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد است که یکنماز بهتر است از بیست حج و یک حج
بهتر است از خانه که پر باشد از زر سرخ که تصدق دهند تا تمام شود اگرچه لفظ صدقه احتمال صدقه واجبه و مندوبه نیز دارد اما اولی آنست
که در اینمقام الصدقه واجبه که آن زکوة است حمل نماید بقرینه آنکه مقام تفضیل مبالغه در زیادتی ثواب نماز می‌نماید و بر این تقدیر
مبالغه بیشتر می‌شود و در اینمقام سوال مشهور است تقریر آن سوال آنکه از ظاهر این حدیث تفضیل شیء بر نفس آن شیء لازم می‌آید زیرا که
یکی از افعال حج صلوة است پس هرگاه نماز از حج افضل باشد لازم که صلوة از صلوة نیز افضل شود و این محال است و جواب یکی از این دو وجه
گفته‌اند اول آنکه صلوة فریضه در این حدیث مخصوص است بنماز یومیه چنانچه از بعضی احادیث آنچه بنماید بهمین معنی توان بود مفهوم می‌شود
و در بعضی حدیث چنین می‌شود که یکنماز یومیه مثل نماز صبح بهتر است از بیست حج دوم آنکه تخصیص بحج مندوب در اینصورت معنی
معنی چنین می‌شود که یکنماز فریضه بهتر است از بیست حج نافله و علی التقدیرین سوال مندفع است اما حمل اول اولی و انسب و الیق بعبارت
رساله است و عنهم علیهم السلام ما تقرب العبد الی الله تعالی بشیء بعد المعرفة افضل من الصلوة یعنی از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین
مرویست که آنچه معنی آن راجع است با آنکه بنده نزدیک نمی‌شود بحق سبحانه و تعالی بهیچ چیز بعد از معرفت خدا سبحانه که آن افضل از صلوة باشد و در حدیث
که در کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده لفظ این است که عن معاویة بن وهب قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن افضل ما یتقرب به
العباد الی ربهم و احب ذلک الی الله عز و جل ما هو فقال ما اعلم شیئاً بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة یعنی سوال کردم
از ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از افضل آنچه بندگان بآنچیز نزدیک می‌شوند بکار حق و نزدیک می‌شوند و آنکه احب است نزد خدای عز و جل
چه چیز است آنحضرت فرمود که نمیدانم چیزی را بعد از معرفت الله تعالی که آن افضل باشد از این نماز و ظاهر اشاره بنماز یومیه است

و چنین آنچه بعضی رحمه الله ذکر نموده باحتمال باین معنی حدیث موافق است لازم نیست که البته حدیث بلفظ باللفظ نقل شود بلکه نقل آن بالمعنی نیز
جایز است پس در تغییر دادن عبارت قصوری نباشد و در اینمقام نیز سوالی وارد است بیانش آنکه تفضیل صلوة بر حج اما بدین چنانچه
این حدیث و احادیث دیگر دلالت بر آن دارد منافات دارد با حدیثی که از اصحاب ائمه معقول است که افضل الاعمال احمزها
زیرا که احمز بمعنی اشق است و معنی چنین می‌شود که افضل آنست که در آن مشقت بیشتر است و هیچ شکی نیست که هر چند نماز مشروط است
بطهارت از حدث و خبث و خلوص از ریا و غیر ذلک و بجا آوردن یکنماز آنقدر مشقت نیست که در بجا آوردن حجی که مستلزم صرف مال
و تعب نفس است و خوف هلاک و ارتکاب سفر و تحمل حر و برد و غیر ذلک یا جهاد که مستلزم فدای نفس است که آن اعز اشیاء است
و جواب گفته‌اند که مراد از حدیث مذکور آنست که افضل اعمال از هر نوع عبادت آنست که اشق باشد از همان نوع مثل نماز در مسجد نسبت
بنماز در منزل و روزه ایام تابستان نسبت بایام بهار و زمستان و حج پیاده نسبت بحج سواره و علی هذا القیاس نه آنکه هر نوع
عبادت بنوعی دیگر نسبت داده شود مثل نماز بحج و جهاد و صوم و غیر آن و بر این تقدیر وارد می‌آید که بسیار است که از یک نوع فردی
از عبادات از دیگری افضل است با آنکه در مشقت مساوی‌اند مثل نماز در مسجد جامع و مسجد دیگر که در قرب و بعد با آن مساوی باشد
بلکه بسیار است که آنچه مشقت در آن کمتر است افضل است از آنچه مشقت در آن بیشتر است مثل تسبیح فاطمه علیها السلام که افضل است از اضعاف
مضاعف آن تسبیحات دیگر و روزه مندوب در حضر که افضل است از روزه مندوب در سفر پس دفع الکلام باین وجه توان نمود که هر کدام از امور
مذکوره بنص یا اجماع از قاعده مذکوره مستثنی شده باشد تخلل در کلیت آن قاعده نمی‌کند و از این قبیل در مسایل شرعیه بسیار است و مخفی نماند بعد
که بنا بر این از اصل سوال نیز باین طریق جواب می‌توان گفت که صلوة بنص و اجماع از کلیه افضل الاعمال احمزها مستثنی است می‌تواند بود و احتیاج
بتقریرات مذکوره نیست و اگر کسی گوید که بسبب چیست که یکنماز با وجود کمال سهولت و عدم ارتکاب زیاده مشقت در تادیه لیکن از چندین حج افضل باشد
با همه زحمتی که عقول در ادای آن ارتکاب می‌باید نمود جواب می‌گوییم که شاید سببی داشته باشد که عقول بشر از ادراک آن عاجز باشد زیرا که خفای حکمت مقتضی
آن نفی نیست و الله اعلم و اعلم انها تجب علی کل بالغ و عاقل یعنی بدان ای برادر دینی و تحقیقی که نماز یومیه واجب است بر هر بالغ و عاقل و بلوغ
مرد معلوم می‌شود بیکی از سه چیز که آن تمام شدن پانزده سال از عمر اوست و رستن موی درشت بر زهار و انزال منی و اگرچه در حالت خواب باشد
و بلوغ زنان بیکی از چهار امر معلوم می‌شود که آن تمام سال نهم است از عمر ایشان و پدید آمدن خون حیض و دو امر اخیر که در بلوغ رجال مذکور شد
الا الحایض و النفساء و این استثنا است از بالغ و عاقل یعنی واجب است نماز بر هر بالغ و عاقل مگر زن حایض و نفسا زیرا که

باجماع نماز ایشان ساقطست و قضاء نمازی که ایام حیض و نفاس از ایشان فوت شده واجب نیست و لیشترط فی صحتها الاسلام لا فی
وجوبها یعنی شرط کرده شده در صحت نماز یومیه یا مطلق نماز زیرا که نماز گذارنده مسلمان باشد یعنی بشهادتین اقرار داشته باشد اما در وجوب
صلوة اسلام شرط نیست یا بمعنی که نماز بر کافر نیز واجبست و اگرچه در حالت کفر نماز ایشان صحیح نیست بلکه بر ایشان واجبست که اولاً
اسلام آورده بعد از ان نماز گذارند مثل کسی که محدث باشد چه در حالت حدث نماز برو واجبست اما بر وی لازمست که رفع حدث نماید نماز اد
درست نیست و باید دانست که بعد از آنکه اهل کفر مسلمان میشوند قضاء صلواتی که در حالت کفر از ایشان فوت شده واجب نیست و این با وجوب اصل
منافات ندارد زیرا که قضا تابع ادا نیست زیرا که بر هر کس نماز ادا واجب باشد اگر فوت شود از او قضا باید نمود و بر هر کس ادا لازم نباشد
قضا نیز لازم نباشد بلکه وجوب قضا بامر علیحده است چنانچه در علم اصول و فقه مقرر است پس میتواند بود که بر مکلف در حالت ادا که مراد بقای
وقت است نماز واجب شده و بعد از ان قضاء آن نماز بر او واجب نشود مثل نمازی که از نایم فوت شود که در حالت نوم مکلف نماز نیست زیرا که
تکلیف غافل محالست و بعد از آنکه بیدار شود قضاء آن نماز باجماع واجبست و از این قبیل است نماز فاقد الطهورین نزد جمعی
از اصحاب و بر عکس این نیز میتواند بود مثل نماز کافر زیرا که در وقت ادا از ایشان واجب بوده است اما بعد از اسلام قضاء آن صلوة
از ایشان ساقط است بدلیل الاسلام یجب ما قبله و یجب امام فعلها معرفة الله تعالی یعنی واجبست بر مکلف پیش از بجا آوردن
شرع در ایشان شناختن خدای تعالی و تصدیق بوجود آن بخیان تصدیقی که ماخوذ از علم الیقین باشد زیرا که در معرفت باری تعالی و باقی
اصول دین محض تقلید کافی نیست چنانچه مصنف رحمه الله بعد از این تصریح بآن نموده و ما یصح علیه یعنی واجبست که اعتقاد کند
بجمیع اتصاف خدا را صحیح است که عبارتست از صفات ثمانیه ثبوتیه که آن علم و قدرت و اراده و کراهه و سمیع
و بصیر و حیات و کلام است و یمتنع یعنی همچنین واجبست که اعتقاد کند بسلب صفاتی که بر حق تعالی روا نیست که آن
عبارت از صفات سلبیه است که آن نفی جسمیت و جوهریه و عرضیه و رؤیه و جهت است و آنکه محل حوادث
نیست و متحد با غیر نمیشود و عدله یعنی همچنین واجبست که اعتقاد کند بعدل خدای تعالی با آنکه خدای تعالی فاعل هیچ فعل قبیح
نیست و اخلال بهیچ واجبی نمیکند زیرا که علم او بر جمیع اشیا محیط است و از احتیاج بآن منزه است و هر کس چنین باشد فاعل
قبیح و تارک واجب نمیباشد و حکمته یعنی جمیع افعال او معلل باغراض صحیحه است اگرچه آن اغراض بعباد راجع شود
و نبوة نبینا محمد صلی الله علیه و آله یعنی واجبست که اعتقاد کند به نبوة نبی ما که محمد است ص ابن عبد الله و امامة

الائمة

الائمة الاثنا عشر علیهم صلوة الله الملک الاکبر یعنی اعتقاد کند و آنچه از ظاهر این عبارت مفهوم میشود آنست که مجرد اعتقاد بنبوت
حضرت رسالت و امامت حضرت ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین کافیست و لازم نیست که اعتقاد کند بآنکه او خاتم پیغمبرانست
و افضل است از جمیع ایشان و آنکه حضرت رسالت پناهی و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین از جمیع ذنوب چه کبیره و چه صغیره
و چه بعمد و چه بسهو و خطا منزه اند لیکن آنچه از تتبع سیرت سلف بثبوت رسیده که بمجرد اقرار بشهادتین حکم باسلام مینموده اند
و بمعرفت این امور تکلیف نمیفرموده اند اما هیچ شک نیست که اعتقاد بمذکورات از لوازم است و اگرچه در صحت نماز شرط نباشد
والاقرار بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله یعنی همچنین واجبست از بجا آوردن نماز اقرار کند بجمیع آنچه حضرت رسالت
پناهی از پیش خدای تعالی بخلق آورده است مثل سوال قبر و عذاب در وی و احوال معاد جسمانی که عبارتست از اعاده بدن مرتبه دیگر بعد از آنکه
اجزای بدن از هم ریخته باشد و انطاق جوارح و تطایر نامهای اعمال و صراط و میزان و آنچه امثال اینهاست و هیچ شک نیست که محض اقرار بزبان
موافقت قلب کافی نیست بلکه لازمست که بجمیع مذکورات اذعان نماید و اگرچه عبارت رساله مطلق است و باید دانست که بجمیع مذکورات ارباب کلام
اختلاف نموده اند در آنکه آیا واجبست که معرفت آنچه که اصول دین عبارت از آنست بدلیل دانسته شود یا آنکه تقلید در دانستن آن کافیست احتیاج
باستدلال نیست و آنچه مذهب اکثر اصحابست قول اول است و مصنف نیز اختیار این قول نموده میفرماید که کل ذلک بالدلیل لا بالتقلید یعنی
واجبست که جمیع امور مذکوره را بدلیل بداند نه بتقلید و تقلید دیگری درین باب کافی نیست و مراد بدلیل درین مقام آنست که تصحیح نماید که نفس او
بدان حجت مطمئن شده تصدیق کند که امور مذکوره مطابق واقع شده است و لازم نیست که بروجهی دلایل و براهین را اقامت تواند نمود که با قواعد
منطقیه مطابق باشد شخصی که بمجرد فهم مذکوره عالم شد بآنکه دلیل اقامت نماید و آنکه تقلید در اعتقادات کافی نیست مذهب اکثر اهل علمای امامیه است
و قرآن عظیم نیز بر این مضمون دلالت دارد چه آیاتی که در مذمت کفار در تقلید آبای ایشان وارد است زیاده از حد است آیه کریمه فاعلم انه لا اله الا هو
از دلایل این مطلبست زیرا که هرگاه در معرفت وجود و وحدت ایت الهی تحصیل علم الیقین واجب باشد در باقی معارف نیز واجب خواهد بود زیرا که
هیچکس از اهل اسلام قایل بتفرقه نیستند بلکه بعضی در جمیع این امور تقلید را کافی میدانند و بعضی در مجموع استدلال را واجب دانسته اند پس قول بان
با آنکه در بعضی اقامت دلیل واجبست و در بعضی دیگر تقلید کافیست قولیست که قایل ندارد و دلیل بر وجوب معرفت باری تعالی از جانب عقل نیز
قائم است زیرا که عبادت الهی بنص و اجماع واجبست و شک نیست در آنکه عبادت بدون معرفت امکان ندارد و ایضا در علم کلام مقرر شده که شکر منعم واجبست
یقینست که شکر موقوفست بر معرفت مذکور و هرچه واجبی بر آن موقوف باشد آن نیز واجبست پس معرفت الهی واجب باشد و همچنین معرفت باری تعالی

اذعان گرویدن و باور کردن و فروتنی نمودن و رام گردیدن

رضوان الله علیهم

بر وجه یکی موقوفست بر معرفت صفات ثبوتیه و نفی صفات سلبیه و معرفت مطالب متعلقه بنبوت و امامت و معاد لیکن جمیع این امور واجب فوری نیست
آنچه در اینمقام ذکر آن مناسبست و البته باید دانست که معرفت امور مذکوره از واجبات فوریه است و بعد از تکلیف تاخیر در آن جایز نیست خصوصا بجهة
اگر قبل دانستن آن بامری دیگر مشغول شود و اگر چه آن امر از قبیل عبادات باشد مکلف آثم است و در هنگام اشتغال بتعلیم این امور مکلف متصف بصفت ایمان
نیست زیرا که مومن آنست که امور مذکوره را بیقین دانسته باشد پس مادامی که یقین متحقق نشود ایمان تحقق نمی یابد و در وجوب قضای نمازی که در وقت
تعلیم این امور گذارده باشد بعضی از اصحاب متردد اند و العلم المتکلف بذلک علم الکلام یعنی علمی که باین امور بر آن دانسته میشود و صاحب متعهد
این امور است علم کلام است و در هیچ جای ذکر آن مناسب نیست ثم المکلف بها الان من الرعیة صنفان کلمه ثم در میان دو کلام در اینجا
که منافاتی میان آن نباشد و چنین آنچه ذکر میشود با کلام سابق ربطی ندارد و از اینجهت بکلمه ثم از ما عطوف ساخته و معنی این عبارت آنست که
پس از آنکه مکلف مطلق صلوة باید بصلوة یومیه در این وقت که امام علیه السلام غایبست از مکلفینی که رعیتند دو قسمست و این قید برای آنست که ذکر شده
نشود با آنکه امام علیه السلام داخل در هیچیک از این دو قسم نیست بلکه افعال او بطریق الهام یا بنقل از آبای معصومین اوست نه باجتهاد زیرا که منصب او
از مرتبه اجتهاد ارفع است مجتهد یکی از دو قسم مجتهد است و مجتهد آنست که عالم باشد بالفعل یا بالقوة قریبه بالفعل و استخراج هر مسئله
از مسائل شرعیه تفصیلیه لیکن بر این تعریف نظر باعتقاد کسی است که تجزیه اجتهاد نیست و فرضه الاخذ بالاستدلال علی کل فعل
افعاله المتعلقه بوجوب مجتهد آنست که فرا گیرد بدلیل شرعی هر فعلی از افعال مکلفین را از ادله تفصیلیه که آن کتاب است و سنت و اجماع
و عقل جایز نیست او را زیرا که از این طریق عدول کند با وجود قدرت بر اجتهاد و تقلید دیگری نماید و اگر در بعضی مسایل قدرت اجتهاد داشته باشد در آن
مسئله تقلید کند چرا که نزد اکثر علما اصح است که تجزیه اجتهاد جایز نیست زیرا که آنچه معتمد و معین … بسبب … ساقط میشود و مقلد
بکیفیة الاخذ عن المجتهد قسم دوم مقلد است و کار او … فرا گیرد مسائل را از مجتهد بشرط آنکه مجتهد در حین تقلید
میت نباشد بر قول اکثر اصحاب جایز نیست زیرا که احکام اجتهادیه بر ظن است و بموت مجتهد ظن او زایل میشود پس تقلید میت جایز نباشد و دلیل
بر آنکه ظن بموت زایل میشود آنست که اگر فرض کنند که علمای اسلام در ده نفر منحصر شوند و نه نفر از ایشان بر مسئله از مسایل اجتهادیه مثل وجوب … در صلوة اتفاق
نمودند و یکی تخلف نماید در اینصورت … اجماع بر وجوب … منعقد نشده و اگر آن مجتهد که در مخالف … فوت شده علمای اسلام در نه نفر منحصر شوند اجماع
مذکور منعقد است پس ظاهر است که ظن او بعد از موت از درجه اعتبار ساقط است پس تقلید میت جایز نباشد و لو بواسطة او وسایط یعنی
لازم است بر مقلد که مسائل را بی واسطه از مجتهد اخذ کند بلکه اگر یک واسطه یا بیشتر در میان باشد قصوری ندارد و ظاهر … دلالت دارد …

با وجود آنکه مکلف قادر باشد بر اخذ از مجتهد بدون واسطه او را جایز است که از واسطه اخذ کند و این اصح قولست نزد اهل اصول مع عدالة الجمیع یعنی
اخذ از مجتهد مشروط بآنست که مجتهد و واسطه یا وسایط تمام عادل باشند زیرا که قول غیر عادل اعتماد در آن شاید بدلیل آیه کریمه اذا جاءکم
فاسق بنبا فتبینوا چه این آیه دلالت دارد بر وجوب توقف و تثبت که هرگاه فاسق خبری نقل کند قبول قول او منافی آنست و از بعضی
متاخرین منقولست که لازم نیست که واسطه و وسایط عادل باشند بلکه هرگاه دانند که در بیان این مسئله امین است کافیست و اگر چه در سایر امور
امین نباشد و مشهور آنست که در رساله مذکور است و چنین عدالت امریست از واجبات عینیه که تحصیل آن بر هر مکلفی لازم است پس اگر بسبب تحقیق معنی او
در کلام اطناب واقع شود امید که مستور دارند … لهذا عرض مینماید که عدالت ملکه ایست راسخه در نفس که باعث میشود بر ملازمت
تقوی و مروت و تقوی عبارتست از اجتناب کبایر و عدم اصرار بر صغایر و در تحقیق معنی کبیره علمای امامیه رضوان الله علیهم اختلاف نموده بعضی
چنین گفته اند که صغیره عبارتست از معصیتی که در قرآن عزیز فاعل آن را وعید بدوزخ وارد نشده و بعضی گفته اند که جمیع ذنوب کبیره است بسبب آنکه
همه در اینمعنی شریکند که فاعل مخالف امر الهی است اما آنکه بعضی را صغیره میگویند که گناه کمتر است از معصیتی که ما فوق اوست و بعضی دیگر کبیره میگویند
بسبب معصیتی که در تحت اوست چنانچه تقبیل امرأة اجنبیه که نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر از روی شهوت کبیره است پس بر این تقدیر
جمیع ذنوب کبیره است نسبت بمعصیتی که در گناه از او کمتر است صغیره اند نسبت بآنچه در گناه از او بیشتر است و شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر
خود … العلما … نسبت داده و فرموده که در میان ذنوب صغیره نیست بلکه بعضی از بعضی اکبر اند در معصیت و بعضی کبایر را … نوع
دانسته اند که آن شرک است و قتل نفس بغیر حق و قذف امرأة محصنه و زنا و خوردن مال یتیم و گریختن از جهاد و عقوق والدین و لواط
و سحر و ربا و غیبت و یمین غموس و شهادت بکذب و شرب خمر و سرقه و استحلال کعبه و نقض عهد و ترک بلاد اسلام بعد از آنکه از دیار کفر بدار
الاسلام آمده باشد و نا امیدی از رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا … خلاصه اقوال … کتاب … کبایر نظر … از این
اقوال … آن … مصلحت … از جمیع … مجتنب باشد …
… الله گفته اند و چنین … کبیره محقق شود … صغیره خواه … اصرار …
… در لغت بمعنی ربط است و نزد علما اصرار عبارتست از فعل معصیت بدون استغفار و اصرار بر دو قسم است فعلی یا حکمی اصرار فعلی
عبارتست از مداومت یا اکثار بر یک نوع معصیت بی تخلل توبه در میان آن و اصرار حکمی عبارتست از عزم بجا آوردن معصیت بعد از وقوع
معصیت خواه از همان نوع باشد و خواه از نوع دیگر بی توسط استغفار پس اگر کسی استماع غنا نماید و عزم داشته باشد که مرتبه دیگر استماع غنا خواهد

یمین غموس قسمی … که صاحب یمین در گناه … کند

نشود پس هر چه خواهیم کرد و بعد هر صغیره است و اگر چه استماع غنا و لبس حریر از او واقع نشود به آنکه اگر بعد از فعل صغیره عازم صغیره دیگر نشد
اما از آن صغیره که از آن واقع شده استغفار ننماید مصر بر صغیره که کبیره است چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که لا صغیرة مع الاصرار و لا
کبیرة مع الاستغفار و ملازمت مروت عبارتست از آنکه اجتناب نماید از مباحاتی که لایق بحال امثال او نباشد و موجب تنفر طبایع و باعث
سقوط محل او شود مثل اکل و شرب در اسواق و بول کردن در شوارع و لعب و کبوتر و لبس [illegible] و امثال ذلک و بعضی علما را در اعتبار قید
ملازمت مروت در تعریف عدالت تردد است چنانچه علما در مبحث نماز جمعه [illegible] تصریح نموده من لا یعتقد کما ذکرناه
ولم یاخذ کما وصفناه فلا صلوة له یعنی هر کس اعتقاد نکند به آنچه ما ذکر کردیم که معرفت اصول خمسه است بطریق استدلال و فرا نگیرد
ارکان صلوة را چنانچه بیان کردیم که آن استدلال است بر هر فعلی از افعال آن یا امر مجتهد او شنیده باشد از مجتهد حی یا بواسطه یا
بواسطه عادل دیگر مر مقلد را پس آن کس را نماز صحیح نخواهد بود یعنی صورت صلوتی که بفعل آورد او را مجزی نیست و اعاده او بر وی لازم است
و از کلام بعضی متاخرین اصحاب مفهوم میشود که اگر مکلف نماز صحیح در نفس الامر که شامل جمیع ارکان و افعال شرعی باشد بجا آورد [illegible]
که از مجتهد یا واسطه عادل اخذ نماید [illegible] چنانچه اکثر اهل عراق [illegible] ادا میکنند نماز او صحیح است و الا التکلیف غافل لازم می آید [illegible]
کلام که اشاره بآن لازم نماید بیان آنکه شارح رساله جعفریه از کتاب ذکری نقل نموده آنچه مخالف این نیست که هرگاه مخالف مذهب حق مستبصر شود
[illegible] لازم نیست که صلوتی را که موافق اهل خلاف گذارده قضا کند چنین آن صلوة باعتقاد او صحیح واقع شده و اگرچه
نزد اهل خلاف فاسد باطل است و بر این کلام وارد است که از آنجا لازم می آید که معرفت اصول خمسه تمام از شروط صلوة نباشد
زیرا که ظاهر است که مخالفین اعتقاد ببعضی [illegible] یقینیه ندارند خصوصا مسائل عدل که ایشان بالکلیه در آن باب منکرند و تجویز
مینمایند که کفار در نعیم مقیم و انبیا در نار جحیم مخلد باشند با آنکه در رساله الفیه تصریح بآن نموده که معرفت جمیع امور مذکوره از شروط
صلوتست و بدون آن نماز صحیح نیست مگر آنچه در شرح مذکوره مسطور است مخفی نیست که این کلام بر بعضی رحمه الله وارد است زیرا که
سقوط قضا از مخالفین بعد از رجوع بمذهب حق دلالت بر صحت صلوة ایشان و عدم شرطیت امور خمسه ندارد زیرا که ممکن است که بعد از قبول ایمان
قضای آن از ایشان ساقط شود یا آنکه آنچه گذارده باشند بسبب اخلال بعضی شروط صحیح نباشد چنانچه قضای صلوتی که در حین کفر از کفار فوت
شده بر ایشان واجب نیست و ثانیا اگر بمجرد سقوط قضا از مخالفین اصول خمسه از شرطیت بر طرف میشود لازم می آید که وضو نیز شرط نماز نباشد زیرا که
وضوی مخالفین مشتمل است بر غسل رجلین و باجماع فرقه محقه آن وضو صحیح نیست پس اگر نماز ایشان در نفس الامر صحیح باشد باید که وضو نیز از شرط

نبا

نباشد و این باجماع باطل است ثم الصلوة اما واجبة او مندوبة و بحثنا هنا فی الواجبات پس بدانکه نماز واجب و آنچه در این رساله
از آن بحث میشود نماز واجبست اگرچه این معنی از سوق کلام گذشته ظاهر شده بود اما سبب تکرار آنست که بیان اقسام صلوة را بر آن مترتب سازد
از آن جهت میفرماید که و اصنافها سبعة یعنی اقسام نماز واجب هفت است و علامه در قواعد اقسام نماز واجب را نه [illegible]
هر یک از آیات و کسوفین و زلزله را قسمی علیحده اعتبار نموده و تکرار نیست که آنچه در این رساله مذکور شده احسن است الیومیة اول از اقسام نماز واجب
نماز یومیه است و سبب تقدیم نماز یومیه آنست که افضل جمیع صلوة نماز یومیه است چنانچه از سوق کلام سابق تحصیل وضوح پیوسته است
و دیگر آنکه این نماز هر روز مکرر میشود و باقی صلوة از این قبیل نیست و الجمعة دویم نماز جمعه است و چون نماز جمعه در هفته یکبار بفعل می آید از این جهت آن را
از عقب نماز یومیه ذکر نمود و العیدان سیم نماز عیدین است که در هر سال مکرر میشوند و الآیات چهارم نماز آیات است عبارتست از کسوف شمس
و خسوف قمر و زلزله و بادهای سیاه و [illegible] و چیزهای مهیب [illegible] الوقوع است این نماز را بعد از صلوة مذکوره ذکر نمود و الاموات
پنجم نماز اموات است و سبب تاخیر نماز اموات آنست که نماز میت فی الحقیقة نماز نیست بلکه دعائیست از برای میت و لهذا طهارت از حدث
واجب در آن شرط نیست و بدون فاتحة الکتاب صحیح است و نماز [illegible] از این قبیل است و الطواف ششم نماز طواف است و چون این
صلوة باصل شرع در تمام عمر زیاده از یکمرتبه واجب نمیشود ذکر آن بعد از نماز مذکوره ذکر نمود و الملتزم بنذر و شبهه هفتم نمازیست که
مکلف بنذر و شبه نذر بر خود واجب ساخته باشد و شبه نذر عبارتست از عهد و یمین یا استیجاره از غیر و اما نماز احتیاط ملحق است
بنماز یومیه و قضا هر نوعی از انواع صلوة داخل در همان نوع است و ما یتعلق بها قسمان فرض و نفل و الغرض هنا
حصر الفرض و للنفل رسالة منفردة یعنی آنچه متعلق است بنماز از افعال و اذکار و تروک دو قسم است قسمی آنست که
مراعات آن در نماز واجبست و اخلال بآن جایز نیست و قسمی مندوبست که مراعات آن باعث زیادتی ثواب است و اخلال
آن نماز را باطل نمیشود و غرض از این رساله ذکر مفروضات صلوتست و از برای مندوبه صلوة مفروضه و مطلق صلوة
مندوبه رساله علیحده تالیف شده که بنفلیه موسوم است الفصل الاول فی المقدمات و هی ستة یعنی فصل اول از فصول
ثلثه که رساله مشتمل است بر آن در بیان مقدمات نماز است که آن شش است اول طهارت دویم ازاله نجاسات سیم ستر عورت
چهارم مراعات وقت پنجم مکان ششم استقبال قبله و چون مقدمات خمسه اخیره در بعضی اوقات از مکلف ساقط میشود
نماز نیز ساقط میشود پس طهارت از سایر شروط [illegible] از این جهت مصنف رحمه الله آن را اقدم نمود و میفرماید که الاولی الطهارة

[illegible]

کتابخانه آستانه قدس

یعنی اول از مقدمات نماز طهارت است و معنی لغوی طهارت نظافت و نزاهت است و در اصطلاح اهل شرع معنی آن است که بعضی
بآن اشاره نموده و هی اسم لما یبیح الصلوة من الوضوء والغسل والتیمم یعنی طهارت شرعا اسم چیزیست که بسبب آن نماز مباح
میشود از وضو و غسل و تیمم و چنین کلمه من بیانیه مدخول الف لام است یعنی کلمه ما موصول است معنی این کلام چنین میشود که طهارت عبارتست از
وضو یا غسل و یا تیمم که حلال گرداننده نماز باشد و قید اخیر برای احتراز است از ازاله نجاست و سایر مقدمات صلوة و ابعاض طهارت
و چون وضوی حایض هرگاه با غسل جمع شود مبیح نماز است و هرگاه بدون غسل حیض بجا آورد نه از اذکار باشد مبیح صلوة نیست پس
اول در تعریف داخل و ثانی از تعریف خارج باشد و وضوی مجدد مبیح نماز نیست زیرا که بوضوی اول اباحت نماز حاصل شده و تحصیل
حاصل محالست پس لکن نیز از این تعریف خارج باشد و همچنین تیمم جنبی را که بدل از نوم از این تعریف خارج است بسبب آنکه داخل اقسام
طهارت و مبیح نماز نیست و ظاهر است که این تعریف بر وجهی واقع شده که شامل طهارت واجبه و مندوبه است و ظاهرا چنین
مندوب مبیح نماز است و بآن در نماز واجب نیز داخل میتواند شد مصنف ره تعریف طهارت را مخصوص طهارت واجبه نکرده اند
و باید دانست که اطلاق اسم طهارت بر اقسام ثلثه بطریق حقیقت نیست از قبیل اشتراک معنوی بطریقی که موضوع له قدر مشترک
میان امور ثلثه باشد و بر این تقدیر معقول بتواطی و تشکیک میتواند بود و اشتراک لفظی نیز متصور نیست و از قبیل حقیقت و مجاز است
و موجبات الوضوء احدعشر یعنی آنچه موجب وضو است یعنی بسبب آن وضو واجب میشود یازده چیز است که ذکر هر یکی از آن مذکور
میشود و باید دانست که فقها رضوان الله علیهم امور مذکوره را گاهی موجب وضو و گاهی سبب وضو میگویند اما موجب وضو بآن
اعتبار میگویند که هرگاه مکلف بآنچه مشروط بوضوست مشغول الذمه باشد و یکی از این امور متحقق شود بر مکلف واجبست که وضو بسازد
و ناقض بآن اعتبار گفته اند که هرگاه بعد از وضو واقع شوند ناقض آن وضو خواهند بود و سبب بآن اعتبار نامیده اند و میگویند
که اگر مکلف مشغول الذمه نباشد بآنچه مشروط بطهارت است حصول این امور سبب وجوب وضوست بعد از آنکه مکلف مشغول الذمه شود
پس ظاهر شد که اطلاق هر یک از این القاب ثلثه بر امور مذکوره باعتبار مغایر اعتبار اول است و تحقیق نسبت میانه این سه
بعموم و خصوص از جمله مباحثی است که متوجه بران ترتب نیست البول والغایط والریح من الموضع المعتاد یعنی اول
دوم و سیم از اموری که موجب وضو اند خروج بول و غایط و ریح است از موضع معتاد و چنین معتاد مأخوذ از عود است
و معنی عود تکرار از حصول متحقق میشود پس معنی کلام چنین میشود که امور مذکوره موجب وضو اند هرگاه بیرون آیند از موضعی که مکرر از آنجا بیرون آمده اند

خواه تکرار خروج از آنجا بحسب اصل خلقت باشد در آن مسلک طبیعی است خواه بسبب عارضی باشد که در بدن حادث شده باشد و اگرچه مسلک طبیعی
مسدود نشده باشد و آنچه از منتهی مفهوم میشود آنست که اگر مسلک طبیعی مسدود شود احتیاج بتکرار نیست بلکه مرتبه اول موجب وضوست و
بر همین مضمون دعوی اجماع نموده و النوم الغالب علی الحاستین یعنی چهارم از موجبات وضو خوابیست که غالب شود بر حاسه سمع و بصر و مراد از غلبه بر حس ابطال
آنست که باصره از ابصار و سامعه از استماع باز ماند و سبب آنکه این دو حس مذکور را بخصوص ذکر نموده اند یا آنکه باقی حواس نیز در حال نوم باطل
میشوند آنست که بطلان این دو حس بطلان باقی حواس را لازم دارد و چنین غالب یعنی مبطل است پس کسی که عبارتست از مقدمه نوم است موجب
وضو نخواهد بود زیرا که در آن حال حاستین بالکلیه باطل نمیشود تحقیقا او تقدیرا یعنی ابطال حاستین تحقیقی میتواند بود و در این صورت
کسیست که سمع و بصر او مفقود باشد و او فرض مینماید که اگر هر دو سالم میبود آیا این دو در این حالت باطل میشد یا نه اگر حکم بطلان حس نماید موجب
وضوست والمزیل للعقل یعنی پنجم از موجبات وضو هر چیزیست که زایل کننده عقل باشد مثل جنون و مستی و بیهوشی والحیض
والاستحاضه والنفاس یعنی ششم و هفتم و هشتم از موجبات وضو خروج خون حیض و استحاضه و نفاس است و از استحاضه مراد متوسطه
و کثیره موجب غسل است اما چون غرض مصنف ره حصر موجبات وضوست خواه موجب غسل نیز باشند و خواه نباشند از این جهت مطلق
استحاضه را ذکر نموده و مس میت الآدمی نجسا یعنی نهم از موجبات وضو مس کردن میت آدمی است در حالی که نجس باشد و مراد از میت آدمی
آنست که حیوة در او حصول یافته باشد خواه بعد از انقضای چهار ماه از انعقاد نطفه متحقق میشود و مراد از حالت نجاست حالتیست که
بسبب مفارقت حیوة بعد از حصول سردی حاصل میشود پیش از آنکه بوجهی که در شریعت مطهره مقرر است غسل یافته باشد و در حکم میت است
قطعه که از آدمی جدا میشود و با آن استخوانی باشد مثل دست و یا مثال آن و اگرچه از زنده جدا شده باشد و همچنین مراد از غسل غسلی است که در حال اختیار
شرعا مقرر است پس اگر میت را کافر و یا مرتد یا ناصبی غسل داده باشد یا بالبدل یا کافر غسل داده شده باشد یا بسبب فقدان آب او را تیمم داده باشند
مس کردن میت غسل واجب است او مس شهید و معصوم غسل واجب نیست زیرا که ایشان بموت نجس نمیشوند و تیقن الحدث والشک فی
الوضوء یعنی دهم از موجبات وضو یقین بودن است در حدث در وقتی از اوقات یا شک در حصول طهارت بعد از آن والا اجماع یقین
یعنی بدل شک و حدث در حصول وضو در زمان واحد منافات دارد او تیقنهما والشک فی اللاحق یعنی یازدهم از
موجبات وضو یقین بودنست در وضو و حدث متعاقب یکدیگر با شک در تاخیر احدهما از دیگری زیرا که ممکن است که حدث متأخر واقع
شده باشد پس مادامی که در حصول وضو یقین نداشته باشد داخل در نماز نمیتواند شد و تنقضه الجنابة وان لم توجبه یعنی ناقض وضوست جنابت و اگرچه

واجب نمیگرداند وضو را از برای که جنابت مع حیث غسل است با غسل جنابت وضو جمع نمیشود چنانچه در ضمن خطابات آینده ظاهر خواهد شد ان شاء الله تعالی
و بعد از آنکه مصنف از بیان موجبات وضو فارغ گردید در بیان موجبات غسل شروع نموده میفرماید که و یجب الغسل بالجنابة یعنی واجب میشود غسل بسبب جنابت
یکی از دو چیز حاصل میشود اول السبب الانزال المنی خواه در خواب باشد و خواه در بیداری و دویم بسبب غیبوبت حشفه یا مقدار آن در فرج آدمی که عبارت
از قبل و دبر است خواه موطوءه حی باشد و خواه میت و خواه بالغ باشد و خواه صبی و اگر در جامه که مخصوص او باشد منی یافت شود حکم بجنابت او کرده میشود
از آخر اوقاتی که جنابت او ممکن نیست و اعاده نماز و روزه مقدم بر او لازم نیست اگر در جامه که دو کس در او پوشیده اند لکن نه یک بار باشند مثل لحافی که دو کس
آنرا پوشیده باشند منی یافت شود حکم بجنابت هیچکدام نمیتوان کرد زیرا که حصول طهارت نسبت بهر کدام متیقن است و حصول حدث که رافع آن
باشد مشکوک فیه است و یقین است که شک با یقین معارضه نمیتواند نمود و حکم آن امر تقع نمیتواند ساخت بر هیچکدام غسل واجب نباشد اما احتیاط
آنست که هر دو غسل نمایند بنیت غسل قصد وجوب نمایند و اگر در این مقام موقع اشکال است و از اقتداء احدهما بدیگری هست و آنچه از قواعد
مفهوم میشود آنست که نماز ماموم باطل است زیرا که حال ماموم از آن بیرون نیست که یا آن محدث است علی التقدیرین نماز او باطل است و علامه
در کتاب منتهی المطلب ببطلان صلوة ماموم را از این موضع اشکال دانسته زیرا که حکم این جنابت در نظر شرع ساقط است و لهذا قراءت عزائم و دخول
مسجد هر دو را با یکدیگر جایز است و اگر حکم جنابت در این مقام ثابت بودی این امور جایز نبودند و هیچ شک نیست که اگر جامه را انبوب پوشیده باشند
حکم بجنابت مخصوص است بکسی که منی در نوبت او یافت شده باشد و بالدماء الثلثة الا قلیل الاستحاضة یعنی همچنین غسل واجب میشود بسبب دماء ثلثه
که آن حیض و استحاضه و نفاس است مگر استحاضه قلیله که موجب وضو است و غسل بسبب آن واجب نیست و بباید دانست که بر زن مستحاضه لازم است
که در تحقیق استحاضه کمال احتیاط مرعی دارد تا مشخص گرداند که خون او از کدام قسم استحاضه است و طریقه آنست که قطنه بر موضع دم نهاده اگر آ
بخرقه پاک محکم ببندد پس در محل نماز ملاحظه نماید اگر خون بنوعی باشد که ظاهر قطنه را آلوده ساخته باشد مانند سرایت بر ظاهر قطنه پیدا نشده باشد و بدور قطنه
داخل نشده باشد آنرا استحاضه قلیله گویند که اضعف انواع استحاضه است و این قسم استحاضه موجب وضو است و بس و بر او لازم نیست که در وقت هر نماز
قطنه را تغییر و تطهیر نمود و برای هر نماز جداگانه وضو نمود بعد از وضو بلا فاصله متوجه نماز شود و او را جایز نیست که میان دو نماز واجب یک
وضو جمع نماید و اگر از ظاهر قطنه گذشته باشد و لیکن آن در آمده باشد اما سیلان ننموده باشد آنرا استحاضه متوسطه گویند و بر آن لازم است که تغییر قطنه و خرقه
داده برای هر نماز وضو سازد چنانچه مذکور شد و زیاده بر مذکور است از برای نماز صبح غسل نماید و بعضی از اصحاب این قسم را داخل قسم اخیر نموده در
شبانه روزی سه غسل واجب میدانند و اگر از قطنه گذشته و سیلان نیز نموده باشد آنرا استحاضه کثیره گویند و بر وی لازم است که آنچه مستحاضه متوسطه

یعنی بجا آورد جمع

بجا می آورد زیاده بر آنکه غسل نماید یکی از برای نماز ظهرین بآن طریق که میان آنها جمع نماید و دیگری از برای عشائین و یکی از برای نماز صبح
و هرگاه افعالی که مذکور شد بجا آورد بهیچکدام از غسل ننماید باجماع اصحاب در حکم طاهر است و اگر یکی از این امور را ترک نماید نماز او صحیح نیست
و بالمس یعنی همچنین غسل واجب میشود بسبب مس میت آدمی بعد از سرد شدن و قبل از غسل چنانچه مذکور شد و سید مرتضی رحمه الله این غسل را سنت دانسته است
والموت یعنی همچنین غسل واجب میشود بمردن آدمی که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد که عبارتست از اطفال مسلمانان و اگر چه چهار ماهه ساقط شده باشد و طفلی که از
زنا و مسلمان حاصل شده باشد و کسی که قبل از بلوغ فوت شده باشد در وجوب غسل او خلاف است و مجنونی که از جنون او از حال صغر ببلوغ متصل شده باشد
در حکم مسلمان است و همچنین در حکم میت است قطعه که در او استخوان باشد خواه از میت جدا شده باشد و خواه از حی چنانچه گذشت و اگر سینه میت یافت شود در وجوب
غسل و صلوة و تمام احکام حکم میت دارد و یجب التیمم بموجباتهما عند تعذرهما یعنی واجب میشود تیمم بسبب چیزی که موجب وضو و غسل است هرگاه واجب میشوند
هرگاه از وضو و غسل متعذر شوند زیرا که تیمم بدل طهارت مائیه است پس هرگاه طهارت مائیه متعذر شد بدل آن که طهارت ترابیه است واجب خواهد بود
و بنابر این موجبات تیمم مفید خواهد بود و قد تجب الثلثة بنذر او عهد او یمین یعنی گاه است که واجب میشود وضو و غسل و تیمم بنذر و عهد و یمین
بآن طریقی که مکلف نذر یا شبیه نذر بر خود لازم سازد که یکی از طهارات ثلثه بتمامی او را بفعل آورد خواه آن را مقید بوقت سازد
معینی در این صورت تا خیر از آن وقت جایز نیست و خواه مقید بوقتی نسازد در این حال مادامی که حیات باقیست وقت آن باقیست اما ماضی از آن
وقت که موت مظنون شود جایز نیست و هیچ شک نیست که نذر هر یک از طهارات ثلثه تمام منعقد میشود که قصد نماید که او را بر ایند شرعی بجا آورد و در صورتی
اگر نذر کند که با غسل جنابت وضو سازد یا در حالی که بر او غسل باشد غسل نماید یا با وجود آب تیمم کند آن نذر منعقد نیست و بخلاف آن کفاره بر او واجب نمیشود
او بتحمل عن الغیر یعنی گاه است که طهارات ثلثه بسبب تحمل از غیر واجب میشود مثل آنکه بر ذمه میتی وضو یا غسل مانده و پسر بزرگتر آن شخص خود را
باجاره دهد که بنیابت او از او بجا آورد یا آنکه نماز بنیابت بر او لازم شود و آن شخص محدث باشد چه در این صورت نیز بر او رفع آن حدث واجب
خواهد بود و چون مصنف ره از بیان آنچه طهارات بسبب آن واجب میشود فارغ گردید اراده نمود که بیان کند هر یک از اقسام طهارت را که برای کدام
قسم عبادت لازم است از این جهت میفرماید که والغایة للثلثة الصلوة یعنی فایده که بر وضو و غسل و تیمم مترتب میشود اباحت صلوة است
خواه نماز واجب باشد و خواه مندوب زیرا که محدث را دخول در صلوة باجماع جایز نیست والطواف یعنی فایده دیگر اباحت طواف کعبه است
و شرط بودن طواف واجب بطهارت در میان اصحاب متفق علیه است و در طواف مندوب دو قولست و مس خط المصحف یعنی دیگر از فواید طهارات
ثلثه اباحت مس خط مصحف است و مس خط قرآن عزیز از جهت تعظیم است و انعقاد نذر کن و بعضی گفته اند اگر تنزیل کتن بنویسد یا باصلاح غلط

واقع شود رفع حدث در صورت جنابت باید بود **ویختص الاخیران بغایط دخول المجنب وشبهه فی المسجدین واللبث فیما عداهما فی مخصوص**
غسل وتیمم یعنی آنکه وضو را در اینجا دخلی نیست که آن اباحت جنب وشبه جنب است که آن حایض ونفسا است در مسجد مکه معظمه ومسجد مدینه مشرفه
وبا باحت درنگ نمودن جنب وشبهه جنب در باقی مساجد زیرا که جنب وشبه جنب را بالاطلاق دخول در این دو مسجد جایز نیست واگرچه بر سبیل عبور باشد
ودر باقی مساجد لبث ودرنگ نمیتوانند نمود وبعضی از اصحاب مثل سید مرتضی رحمه الله در این حکم مثل مساجد دانسته اند یعنی که جنب وشبه او را
جایز نیست که در آنجا لبث نماید اما در عبور هرگاه مستلزم لبث نباشد قصوری نیست **وقراءة العزایم** یعنی دیگر از فواید مخصوص غسل وتیمم اباحت
قراءت سوره عزایم اربع است زیرا که جنب وشبه او اگر قراءت سوره عزیمه وبعضی از آن حتی بسم الله بقصد آن کند جایز نیست پس اگر در این صورت
ویختص الغسل بالصوم للمجنب وذات الدم مخصوص است
غسل میرسد مکلف غسل نماید تا امور مذکوره بر آن مباح شود وبا تعذر غسل تیمم کند **ویختص الغسل بالصوم للمجنب وذات الدم** یعنی
غسل یعنی آنکه وضو وتیمم را در آن دخلی نیست که آن اباحت صوم است مر جنب وذات دم که مراد از آن مستحاضه غیر قلیله وحایض ونفسا است که چون
ایشان بیشتر از طلوع فجر به مقدار یکه آوردن غسل منقطع شده باشد وشاید ذات الدم که فی الحقیقه از قبیل مجاز است زیرا که بالفعل ذات الدم نیستند **والاولی**
التیمم مع تعذر الغسل یعنی اولی آنست که اگر جنب وذات الدم را غسل میسر نباشد بدل غسل تیمم کنند زیرا که شارع تیمم را بدل غسل اعتبار نموده پس هرگاه
از غسل متعذر باشد بدل آن تیمم باید نمود ونکته دیگر آنکه باید تیمم قبل از طلوع فجر بجای آورد وبعضی تا طلوع فجر بر آن تیمم باقی باشد زیرا که هرگاه خواب باشد مثل
آن که ناقض تیمم است بفعل آید وجود وعدم آن مساوی باشد وبعضی اصحاب از برای صوم جنب تیمم را واجب نمیدانند بدلیل آنکه تیمم رفع حدث نمیشود
وصوم مشروط بطهارت نیست یا آنکه عدم وجوب آنست ومصنف ره در ذکر او در این باب متوقف است وبعضی متاخرین از اصحاب رضوان الله علیهم بر تقدیر
وجوب تیمم بیشتر از طلوع فجر بودن را جایز نمیدانند نظر با آنکه قبل از حصول الم تیمم باقی نیست وبعد از آن تکلیف ساقط است وبر این کلام وارد
آورده اند که شاید پیش از نوم مکلف شده باشد با آنکه ناقض تیمم را بالفعل آورد دلیل نوم او از قبیل تعمد بقا بر جنابت است وبر این تقدیر میباید که
اگر ظن شبهه قبل از فجر باشد منع از نوم باشد واگرچه بیدار شود **ویختص التیمم بخروج المجنب والحایض عن المسجدین** یعنی مخصوص است
تیمم یعنی آنکه وضو وغسل را در آن دخلی نیست که آن اباحت خروج جنب وحایض است از مسجد مکه ومسجد مدینه مشرفهما الله تعالی هرگاه احتلام یا حیض در این
حاصل شود واگر جنب یا حایض عمدا یا سهوا داخل در یکی از مسجدین شوند نیز از این جهت بر ایشان آمدن تیمم باید کرد واگرچه نسبت دخول عمدا
آثم است ووجوب تیمم نسبت بحایض مخفی تعبد است ومحقق رحمه الله تیمم حایض را استحباب دانسته زیرا که طهارت نسبت بآن حکمی ندارد وصاحب ره
در ذکری فرموده که این مستدل است در مقابل النص واین تیمم مبیح نماز نیست پس در نیت آن قصد اباحت خروج از مسجد کند از بدایت غسل

اگر اصحاب بعضی را در این حکم مثل حایض دانسته اند ودر ذکری مذکور است که هرگاه در یکی از مساجد احتلام یا جنابت واقع شود جهت خروج از آنجا تیمم مستحب است
فلنذکر واجبات الوضوء اثنا عشر یعنی بعد از تحقیق مباحث بقدر بدانکه واجبات وضو یعنی آنچه حقیقت وضو از آن منتظم است وکیفیت و
شرطیت در وضو مرعی میباید داشت اگرچه دوازده است وخصوص این عدد نظر بآن جزئیست که مصنف آن را مستحضر گشته والا مجموع این امور را بیشتر از
عدد مذکور جمع میتوان ساخت **الاول النیة** یعنی اول هر یک از واجبات نیت است ونیت در لغت بمعنی عزم است ودر اصطلاح فقها
عبارتست از عزم ایجاد عبادت مقارن فعل آن بطلب تقرب ثواب بمطلوب وغیر مقارنت بفعل جهت اخراج مطلق اراده باین است که چون عزم
واحرام عبارتست از کف نفس از امور مخصوصه ونزد محققین مشهور است این تعریف شامل نیت آنها نیز خواهد بود زیرا آنچه در تعریف نیت مذکور شد
ظاهر میشود که نیت عبارتست از اراده قلبیه است ولفظ را اصلا در آن دخلی نیست بلکه تلفظ به نیت بنا بر نکرد است چنانچه بعد از این مذکور خواهد
مقارنة لابتداء غسل الوجه لفظ مقارنة در این مقام حال است یعنی واجب است نیت در حالتی که نیت مقارن ابتدای شستن جزء از اول روی باشد
وباید دانست که تقدیم نیت بر ابتدای غسل وجه نیز جایز است بشرط آنکه از آن شستن کفین مقارن زمان آن اگر که در وضو از غایط یا بول یا غایط
شروع در وضو ودر ظرف وسیع الراس شروع بکف از آن آب میداشته باشند ودر این صورت نیت مقارن کفین میتوان ساخت که تا ابتدای غسل وجه
تاخیر کند جایز نیست پس آنچه از این کلام مفهوم میشود که وقت نیت ابتدای غسل وجه است مدعا وقت مضیق است نه آنکه تقدیم نیت غسل وجه جایز نباشد
صفت نیت مستحب است که **اتوضأ لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله** یعنی وضو میسازم جهت مباح بودن نماز از جهت آنکه این وضو
بر من واجب است از برای رضای خدای تعالی وچنین دانسته شد که نیت عبارتست از اراده قلبیه است بر مکلف واجب است که معانی اجزای نیت را ابتدا بتعقل
آن تواند نمود پس آنکه اتوضأ اشاره باجزای وضوست که عبارتست از غسل وجه ودیدین ومسح راس ورجلین ومستحب نیز ره است بقصد آنکه ذکر فعل
وضو مترتب میشود که زوال مانع از دخول نماز است وبر این اغایط وضو میکردند واینکه قصد غایط در نیت وضو لازم است یا بودن آن کافی
میتواند بود اصحاب مختلف اند وحقیق دانسته که اگر ترک نماید ولو جوبه اشاره است با آنکه بجای آوردن این فعل بر آنست که خدای تعالی این را
بر من واجب کرده است یعنی بر فعل آن ثواب ودر ترک آن عقاب مترتب است که واجب است واین با قصد وجه میکردند ودر وجوب وجه یا جواز
ترک آن نیز اصحاب را دو قول است ومعنی قربة الی الله قصد آنست با آنکه بجای آوردن این فعل بسبب نزدیکی است برحمت خدای تعالی ورسیدن
ومنزلتی است مثل کسی بیاری آن چنانکه در متعدد رساله یا بینهم زیاده واقع شده ووجوب قصد قربت در نهایت عبادت باتفاق علمای
چه باین قید عبادت که خالصا لله تعالی نباشد خارج میشود مثل وضو ساختن بقصد ریا یا بقصد شستن روی تا سرد شود ومثال آن ذکر کرده
میخواهند که خود را بنظر مردمان از زهد باز نمایند دیده میشود که نیت وضو وصلوة ودیگر عبادات تلفظ را لازم میشمارند ودو او

هر عرفان بخرج کمالات لو بجا آورده الله خود اگر میان زند و اعتقاد داشته باشد که بدون این عبادات تعلق امتثال اجزاء نیت معتبر نیست با آنکه
تلفظ باین کلمات در تعلق معنی نیت معنی و مفید است و جمله این سخنان از توهمات نفسانی و تخیلات شیطانیست و تعلق معنی نیت محتاج باینهمه تکلف
نیست چنانچه از بعضی علما منقولست که اگر خدا تکلیف کند که بی قصد [illegible] عبادت کرده باشد که تعلق نیت بجا آورند از قبیل تکلیف ما لا یطاق
میبود و لحق از هیچ عاقل فعلی بدون نیت که نیت عبادات از اینست که واقع نمیتواند شد مگر بطریق سهو و نسیان و غفلت و اتفاق اهل علم بر وجوب
[illegible] واقع است چنانچه بعضی از محققین رساله منفرده در این باب تالیف نموده اند و ظاهر است که از حضرات ائمه معصومین ع امثال این امور منقول نشده و
یقین است که اگر در اینها بمنقول ادنی فضلی میبود از ایشان فوت نمی گردید و از اینجا هر کس که [illegible] از مفروضات است و من الله الاعانة
والتوفیق و یجب استدامتها حکما بمعنی وجوب که از ابتدای نیت تا وقت فراغ از عبادت بر حکم نیت باقی باشد و بعضی از فقها استدامت حکمی میگویند
و استدامت حکمی را دو تفسیر نموده اند اول آنکه امری که منافی نیت باشد بخاطر نگذرانند مثل ریا که منافی قربت یا اخلاص که از قصد قربت اراده شده و مثال آن
و این تفسیر در میان اصحاب مشهور نیست و در اینکه قصد اشیاء که لوازم فعل است که از او منفک نمیشود مثل تبرد یا ازاله وسخ که لازمه غسل است از جمله
منافیات باشد اصحاب اختلاف نموده اند و علامه در قواعد صحت وضو را در این صورت مشکل دانسته زیراکه اخلاص که در نیت ملحوظ است در این صورت
مفقود میشود و تفسیر دوم آنست که اگر نیت از خاطر او محو شود بعد از آن تذکر تجدید عزم آن نماید و بعض ازین تفسیر را در کتاب قواعد خود ذکر نموده است
و تفصیل این مقام آنست که چون مکلف را مقصود نیست که از اول فعل عبادت تا وقت فراغ از آن متضمن نیت ملاحظه نماید مطلقا زمان زوال غفلت
نمود از جهت شارع از برای رفع حرج بهمین اکتفا نموده که در اثنای عبادت امری که منافی نیت باشد بخاطر نگذراند یا آنکه بعد از زوال نیت
از خاطر او هر گاه عبادت ایجاد نماید متذکر شود تجدید عزم مذکور نماید و در کتاب ذکری مذکور است که اختلاف تفسیرین مذکورین را بنا بر آنست که
آیا ممکن بعد از وجود مستغنی از مؤثر است یا محتاج است و مثمر در باب کلام درین مسئله مذکور است و تفسیر اول ناظر باحتمال اول و تفسیر ثانی
ناظر باحتمال ثانیست و در بعضی تصانیف حضرت خاتم المجتهدین بهاء الملة والدین محمد اعلی الله تعالی مقامه مذکور است که اکثر متوغلین این مسئله را
مستصعب شمرده گفته اند که ابتقاء آیه خالی از تحصیل زیراکه ابقاء صلوة صحیحه مرئوه بقاء نیت نیت البته با وجود زوال از نیت صحت
صلوة باجماع اصحاب باقیست و مخفی نخواهد بود که کلام شیخ علیه الرحمة من الملک المجید در کمال متانت است و بنا بر خلاف تفسیرین مذکورین بر خلاف
مذهبین مشتهر اند بلد زیراکه گفته میشود که اگر ممکن حادث در بقاء محتاج مؤثر علت مقید نیست که آن نیز ممکن است که البته با مؤثر وجدان
که ممکنست در وقت موجود شده در بقاء محتاج تاثیر دیگر نیت پس ما درای که منافی آنکه علت عدم است بفعل نیاید وجود آن مستمر است و بنا بر این
همین قدر که عزم منافی نیت بفعل نیاید در وجه لکن کافیست و اگر ممکن در بقاء محتاج علت مقید مثل آنکه آن تأثیر مؤثر در نیت باشد

تردد خود در باب تشنیعن [illegible]

خواه چنین لکن امریست متعذر تجدید عزم در وقت تذکر اکتفا نموده وقت زوال آن تو [illegible] از اوقات وجود لکن دانسته اند ناچار که آنرا معتبر است
لازم نیاید اما در وقت تذکر از تجدید آن ناچار است و بنا بر این انطباق تفسیر اول بر مذهب مخ اول و تفسیر ثانی بر مذهب ثانی در کمال وضوح است
و در این مقام بعضی احادیث دیگر باقیست که زخوف الملال ایراد آن نمی نمایند است ولو نوی المختار الرفع او نوی ها جاز نیت اگر نیت
آنکسی که مختار است یعنی کسی که مستحاضه و دایم الحدث نیست رفع حدث یا آنکه استباحت صلوة را نیز با آن قصد کند یعنی بطریقی که نیت
کند که وضو میسازم برای رفع حدث بجهت آنکه واجبست قربة الی الله یا آنکه رفع حدث و استباحت صلوة را با یکدیگر ضم کرده چنین نیت کند که
وضو میسازم برای رفع حدث جهت مباح بودن نماز قربة الی الله این هر دو نوع نیت جایز است اما المستحاضة و دائم الحدث فلا
اوقعها لا غیر یعنی اما آنکسی که مستحاضه و دایم الحدث باشد پس بر ایشان واجب است که در وضو قصد استباحت صلوة کنند یا آنکه رفع حدث را با وی ضم کنند
یا آنکه هر دو را با هم ضم کنند و غیر این دو نوع که آن قصد رفع حدث است یا ضم استباحت است مجزی نیست و مستحاضه زنیست که او را خون بیرون آید
مدتی که کمتر باشد از اقل حیض یا بیشتر باشد از اکثر آن و دوم و ارد است و قروح و امثال آن نباشد و دایم الحدث کسی است که او را حدث دایمی
باشد و آن مرتفع نشود مثل مبطون و سلس البول و دایم الریح و وجه آنکه بقصد استباحت یا رفع حدث مجزی نیست ظاهر است زیراکه در صورت باقی
مبیح صلوتست و وجه آنکه ضم رفع حدث با استباحت جایز است آنست که شک نیست در اینکه بقصد استباحت نیت وضو را صحیح است
و ضمیمه رفع حدث را قدرت تاثیر فساد در آن نیست بلکه آن ضمیمه لغو و عبث واقع میشود لیکن نیت صحیح است و این معنی را بعضی اصحاب
و بعضی انفکاک رفع حدث را مبطل میدانند و وجه آنکه اکتفا بر رفع حدث مجزی نیست آنست که چون حدث ایشان دائمی باقیست
مرتفع نمیشود پس اینجا قصد ارتفاع آن ممتنع است پس رفع حدث که قصد نموده چنین ممتنع الحصول است واقع نشده و قصد استباحت نموده است پس
منویست ممکن الحصول نیست الذی هو ممکن الحصول است منوی نیست پس وضو آن صحیح نباشد و در شرح قواعد در این صورت نیز صحت وضو را
محتمل دانسته هر گاه رفع حدث یعنی برطرف شدن اثر قصد نماید که آنچه نسبت با آن ممکن است زیاده برین نیست و آنچه متعذر است قصد آن
لازم نیست الثانی غسل الوجه من قصاص شعر الرأس حقیقة او حکما الی شعر الذقن یعنی دوم از واجبات وضو شستن روی است
و در آن که ابتدای شستن از رستنگاه موی سر باید کرد از ستون الحلقه یعنی رستنگاه موی آن لب بالا روئیده نیست و از تا ادنی لب
و زنخدان اول و برای رقم و ثانی را از زرع و صلع گویند و یا ابتدا از موضعی کنند که مستوی الخلقه از آنجا شروع میشود و الذی رقم یا صلح نیست
و منتهی آن زنخ عند الطرف زقن یعنی آنجائیکه استخوان روی بیکدیگر متصل شده و میباید که جزوی از زیر او در غسل داخل نمایند زیرا که
غسل وجه بدان لکن متعذر نیست و هر چه در چیزی از آن موقوف باشد واجب است و این کلام متضمن دلالت دارد بر آنکه ابتدای غسل را از طرف

اعلای وجه میباید نمود و عکس این مجزی نیست و این قول فقهای امامیه است رضوان الله علیهم الا سید مرتضی و ابن ادریس رحمهما الله باتفاق شیخین
بطریق سفل نیز جایز است و مستند ایشان این است که امر بغسل وجه در آیه کریمه مطلق است پس بهر نحو که غسل داده شود مجزی است و حدیثی که از حضرت امام محمد باقر
در صفت وضوی رسول الله صلعم روایت دلالت دارد بر آنکه ابتدا از طرف اعلای باید نمود و نمی بعضی حد وجه را از طرف طول بیان نموده اراده کرد
از طرف عرض نیز آنچه داخل وجه است و غسل آن در وضو لازم است بیان نماید از این جهت میفرماید و ما سال الابهام والوسطی
عرضا یعنی باید که بشوید آنچه فرا گیرد آن را انگشت ابهام و انگشت وسطی از طرف عرض حقیقة هرگاه مستوی الخلقه باشند یعنی دست او
در غایت بزرگی و کوچکی نباشد او حکما هرگاه روی او در غایت بزرگی یا کوچکی باشد یا عکس این در این صورت ملاحظه باید کرد مردم مستوی
الخلقه تا به حد غسل میرسد هر دو از رخسار کند و از این تحدید معلوم شد که ماجبین و عارضین داخل وجه است و یجب تخلیل ما یمنع وصول
الماء اذا خف یعنی واجب است که تخلیل نماید چیزی را که مانع حصول آب به بشره باشد هرگاه خفیف باشد یعنی تخلیل آن و رسانیدن آب به تحت آن آن را بشره
خواه آنچه مانع است موی باشد و خواه غیر آن اما الکثیف من الشعور فلا یعنی اما آنکه موی روی بسیار باشد بنوعی که پوست روی او را بپوشد
چنانچه در وقت مواجهه اصل بشره دیده نشود او را تخلیل آن موی نمودن و آب بزیر آن رسانیدن واجب نیست زیرا که وجه عبارت است از آنچه
در وقت مواجهه دیده میشود و آنچه از این شخص دیده میشود ظاهر موی است نه ما تحت آن پس تخلیل آن لازم نیست و یجب البداءة بالاعلی یعنی واجب است
که در غسل وجه ابتدا بطرف اعلای نماید و اگر بغیر این وجه شود مجزی نیست و در این کلام تصریح واقع شده بآنچه از سیاق کلام گذشته فهمیده شده بود
و ظاهر السبب تصریح آن اظهار سید مرتضی و ابن ادریس است رحمهما الله چنانچه گذشت و باید دانست که مراد با ابتدا بطرف اعلای آنست که روی را
بنوعی بشوید که اهل عرف گویند که ابتدا از طرف بالا نموده پس اگر بعضی از اجزای تحتانی پیشتر از جزو فوقانی غسل یابد بنوعی که نزد اهل عرف
ابتدا از جانب اعلی صادق باشد مضر نیست و لا یجب غسل فاضل اللحیة یعنی واجب نیست که بشوید آنچه از لحیه فاضل باشد یعنی آن موی را که از حد وجه
بدر رفته باشد خواه از جانب طول باشد خواه از جانب عرض زیرا که مسمای وجه عرفا بران صادق نیست الثالث غسل الیدین مع المرفقین مبتدئا
بهما الی رؤس الاصابع یعنی سیم از واجبات وضو غسل دستهاست از هر دو مرفق در حالتی که ابتدا کرده باشد از مرفق و منتهی ساخته باشد بسر انگشتان
و مراد از مرفق موضع التقای استخوان ساعد است با استخوان بازو و یجب تخلیل ما یمنع وصول الماء کالخاتم یعنی واجب است که تخلیل کند چیزی را
که مانع باشد از رسیدن آب به بشره مثل انگشتری و امثال آن و اگر موی ساعد چنان باشد که مانع باشد از رسیدن آب باصل جلد تخلیل باید و واجب است خواه اصل
جلد دست از تحت آن نمایان باشد و خواه نباشد و البداءة بالیمنی یعنی واجب است که ابتدا بغسل دست راست کند زیرا که در وضو باید دست راست مقدم
بر دست چپ غسل یابد و فی الفتوا آنچه در بیان واقع شده جایز نیست و سید مرتضی رحمه الله در انتصار متفق به است و حضرت خاتم المجتهدین بهاء الملة

والدین محمد العاملی رحمه الله در شرح اربعین حدیث نقل نموده که غسل وجه بانطریق در وضو باکی نیست بلکه احتیاط بیشتر نماید در تقدیم و امثال آن
زیرا که اصل برائت الذمه است از وجوب ذلک و امثال ذلک الرابع مسح مقدم شعر الرأس حقیقة او حکما یعنی چهارم از واجبات وضو
مسح مقدم موی سر است که فی الحقیقه مقدم سر از موی باشد و از قسم در این مقام و مثل مستوی الخلقه است چه مقدم سر او در حقیقه موی است و اگر چه آنچه
در تحت آنست داخل شعر رأس است و اگر مقدم رأس او از موی نباشد چنانچه مردم اقرع و انزع میباشند ملاحظه نماید و ابتدا از مسح از جانبی نماید که
مستوی الخلقه از آنجا ابتدا مینماید او بشره یعنی یا پوست مقدم رأس را مسح نماید اگر مقدم رأس او موی نباشد مثل مستوی الخلقه که سر تراشیده باشد
و بر موضع مسح او موی نباشد ببقیة البلل یعنی واجب است که مسح ببقیه رطوبتی باشد که از غسل اعضای وضو در دست او باقی مانده است خواه این
رطوبت از غسل وجه مانده باشد خواه از غسل مندوبه که آن غسل دوم هر عضو است پس اگر از برای مسح آب جدید بردارد یا موضع مسح تر باشد زیاده بر رطوبت بقیه
و با آن آب مسح نماید وضوی او باطل است زیرا که غسل ثالثه نزد جمهور بدعت است نه مندوب پس آنکه بجهت آنکه غسل بر رطوبت پیشتر از قبیل آب جدید داده است و بعضی
محققین در شرح این رساله فرموده اند که اعضای وضو را العقبه غسل وضو با آب و بر جایز است اما اولی آنست که در محل بر فرو آوردن اعضا از آب
در وقت ملاقات اگر اجزای وضو با آب بقصد غسل نماید تا رطوبتی که بر دست میماند بقیه اثر رطوبت آب وضو باشد و لو باصبع او منکوسا یعنی
آنچه واجب است اقل مسمای مسح است و اگر چه بمقدار عرض یک انگشت باشد یا منکوسا یعنی بانطریق که از پایین ببالا مسح کند زیرا که از آیه کریمه
دلالت بران دارد که مطلق مسح است پس بهر نحو که مسمای مسح بفعل آید مجزی است اما افضل آنست که بمقدار عرض سه انگشت بقصد مسح نماید یعنی از طرف
بالا بپایین مسح کند تا بیقین از عهده مأموربه بیرون آمده باشد زیرا که اکثر امامیه از جواز مسح منکوس منع نموده اند چنانچه مصنف ره در کتاب دروس
با آنکه سید مرتضی در غسل وجه و یدین تجویز مینماید که غسل آنها منکوس بفعل آید اما در مسح سر منکوس تجویز نموده اند و محقق در شرایع و علامه در تحریر
منع از مسح سر اکره کرده اند و طریق احتیاط ظاهر است الخامس مسح بشرة الرجلین من رؤس الاصابع الی اصل الساق یعنی پنجم از واجبات
وضو مسح پوست پشت پاهاست در حالتی که ابتدا از سر انگشتان نموده او را باصل ساق منتهی سازد و اگر پشت قدم بسیار موی باشد چنانچه مانع باشد از آنکه مسح
جلد واقع شود مجزی نیست و این بخلاف مسح سر است زیرا که مسح بر موی سر جایز است هرگاه بسیار باشد چنانچه زیاده از محل خود فرو نیامده باشد و می باید که مسح بر
اثر بر بشره واقع شود و مراد باصل ساق موضعی است که استخوان ساق و قدم بیکدیگر پیوسته میشوند چنانچه علامه رحمه الله در کتب خود و مصنف ره بآن
تصریح فرموده و عبارت اکثر اصحاب مشعر بآنست که مراد بکعبین که در آیه کریمه منتهی مسح رجلین واقع شده دو استخوان مرتفع است که بر ظهر قدمین واقع اند
و مصنف ره در ذکری اعتبار منقول المفصل فرموده که علامه رحمه الله از میان اصحاب منفرد است باین قول که کعبین اصل ساق است و در شرح قواعد مذکور است که
تعبیر کعب بآنچه علامه اختیار کرده نموده خلاف آن چیزی است که اصحاب آن فهمیده اند و بنابراین از جمله متفردات و مخترعات علامه است و حضرت شیخ المحققین

زیاده است که این وضوییست که خدا تعالی بغیر شستن این وضو نماز قبول نمیکند پس میگوییم که اگر حضرت رسول صلعم در این وضو مسح پای راست را مقدم بر مسح پای چپ
بجا آورده تقدیم آن واجب خواهد بود و هو المطلوب و اگر مسح چپ را تقدیم فرموده میباید که تقدیم مسح آن جایز باشد و اگر خلاف آن نماید
وضو باطل خواهد بود و اجماع اصحاب منعقد است بر آنکه پای راست را پیش از پای چپ مسح کند وضو باطل نمیشود دلیل اول اسحق و متعین بودن این جمله
دلیلیست که در شرح قواعد مذکور است السابع الموالات وهی متابعة الافعال بحیث لا یجف السابق من الاعضاء و نوعی مهتم از موالات است
که آن عبارت از آنست که در پی پی شستن اعضا است و در غسل و مسح بنوعی که پیشتر از خشک شدن عضو سابق شروع در لاحق نماید و باید دانست که موالات را دو معنی است
یکی عبارت از خشک نشدن بنوعی که مذکور شد و باین معنی اصحاب مشهور است دوم آنکه بعد از فراغ از هر عضوی شروع در عضو دیگر نماید و در میانه اعضا فاصله ننماید و
شیخ ابو جعفر و سید مرتضی و علامه رحمهم الله موالات را باین معنی واجب میدانند و بر هر تقدیر بر دو معنی که عضو سابق قبل از عضو لاحق خشک شود وضو باطل میشود
بی تفاوت و در میانه این دو قول اینست که تاخیر را بر این قول گناه میدانند که بخلاف اصح قول اول زیرا که باعتقاد این جماعت گناه نیست
جایز است و بر هر تقدیر معنی دوم باحتیاط اقرب است الا مع تعذر کشدة الحر وقلة الماء یعنی وجوب معنی مذکور ساقط میشود هرگاه بجا آوردن
بسبب اسباب متعذر باشد مثل شدت حرارت هوا و قلت آب بنوعی که با وجه آنکه غسل در عقب دیگری بمجرد فارغ شدن از غسل آن عضو اعضای سابق
خشک شده باشد در این صورت موالات ساقط است و اگر میسر نشود که ببقیه رطوبت مسح کند از برای مسح آب تازه بردارد و با آن آب مسح کند بنظر
احقر و لایق آنست که در این صورت وضو ساقط است و تیمم می باید کرد زیرا که شرط صحت وضو آنست که جمیع افعال وضو را بجا تواند آورد و در این مقام
چون مسح متعذر است وضو ساقط میشود و اگر با وجود مذکور اگر با آب جدید مسح نماید و تیمم را نیز جمع کند باحتیاط اقرب است الثامن المباشرة
بنفسه فلو وضاه غیره لا لعذر بطل یعنی هشتم از واجبات وضو آنست که مکلف افعال وضو را بجا آورد و بنفس خود وضو را اگر غیر او بجا آورد بی عذری
او را عذری باشد آن وضو باطل است و عدم مباشرت که آنرا فقها تولیه میگویند عبارتست از آنکه غیری موضع غسل را بشوید و موضع مسح را مسح کند
و این باتفاق اصحاب حرام است اما اگر دیگری آب بر اعضای وضو ریزد و آنکه خود دست بر آن مالیده باشد یا اعضا تنک بس ذلک را استعانت
میگویند و استعانت حرام نیست بلکه مکروه است و حضرات ائمه استعانت مکروه نیست و می باید دانست که اگر کسی را منعی در باشد که وضو را بجا
آورد و تواند ادا آن باید که نیت وضو را خود بجا آورد زیرا که میتواند که تعقل نیت بخود نماید و اگر میسر نباشد که از او وضو دهد
الا باجاره واجب است که او را باجاره گیرد هر چند که مزد طلب اجره از اطناب بنوعی که بسبب دادن آن اجره ضرر عظیم بآن عاجز نشود
که اگر ضررش متضمن است که از دادن اجره امتناع نماید و تیمم کند التاسع طهارة الماء وطهوریته یعنی نهم از واجبات وضو طاهر بودن آب است
و طهوریت آن یعنی میباید که آبی که بآن وضو میسازد پاک و پاک کننده باشد پس با آب مضاف مثل گلاب و آب زعفران و امثال آن وضو

بهاء الملة والدین محمد العاملی رحمه الله در شرح اربعین حدیث تحقیق این مقام نموده میفرماید که قول علامه موافق حدیث اهل بیت علیهم السلام و مطابق قول
ائمه تشریح و لغت است و هر کس خواهد که تحقیق این مقام نماید میان اقوال این شیخ کرام محاکمه کند باید که بآن کتاب رجوع کند زیرا که تفصیل این ابحاث
بنوعی که مزید بر آن متصور نیست در آنجا مذکور و مسطور است و در شرح قواعد مذکور است که بنابر مذهب مفصل ساق و قدم اولی است و باحتیاط اقرب است
زیرا که در این صورت از عهده خلاف بر می آید والله اعلم باقل اسمه و اقل الجزیه آنکه اثر مسح گویند اگر چه بقدر یک انگشت باشد هیچ شک نیست که مراد
الکف باقل اسم در جانب عرض ظهر قدم است و اما از طرف طول از سر انگشتان تا اصل ساق مسح واجب است چنانکه مذکور شده و در ذکر مذکور است که
که همگی اصحاب قایل اند باینکه استیعاب مسح ظهر قدم در طرف عرض قدم لازم نیست بالبلل یعنی مسح رجلین نیز می باید که ببقیه رطوبتی که از
غسل اعضا در دست باقی مانده باشد و استیناف آب جدید برای مطلق مسح مبطل وضو است چنانچه میفرماید که ولو استانف ماء جدیدا
لاحد المسحین بطل یعنی پس اگر آب نو بردارد جهت یکی از مسح سر یا مسح پایها وضو لکن باطل است اگر آب جدید در مسح بکف نهاده مسح الکف
بجفاف المسح را اعاده کند باین طریق که دستها را از آب جدید در بر گرفته خشک سازد و از رطوبتی که از اعضا مانده باشد اخذ نماید با آن رطوبت مسح
وضو صحیح است ویجوز الاخذ من بلل شعر الوجه یعنی جایز است که از رطوبتی که در تحت موی روی میباشد اخذ نماید بآن رطوبت مسح نماید
زیرا که این از قبیل استیناف ماء جدید نیست و اگر چه مسترسل اللحیه باشد از فاضل اللحیه اخذ رطوبت نماید زیرا که غسل آن مستحب است و ینبغی
البداة بالیمنی یعنی اولی آنست که ابتدا به مسح پای راست کند زیرا که منقول باحتیاط اقرب است بسبب آنکه باتفاق همه ابتدا بپای
راست کافی مجزیست و تقدیم یسار را ابن بابویه و بعضی دیگر تجویز نمینمایند پس تقدیم رجل یمنی اولی است ولایجوز النکس بل یبدأ بالاصابع
یعنی نیست که مسح را منکوس بجا آورد باین طریق که مسح را از طرف مفصل ساق گرفته مسح ابتدا نماید و از ابر روس اصابع منتهی سازد
بلکه واجب است که ابتدا باصابع نماید و انتها بکعبین این تاکید مضمونیست که از عبارت سابقه مفهوم شد و ظاهر السبب تصریح باین اظهار خلاف شیخ ابو جعفر
علامه است رحمهما الله چرا که ایشان در اکثر کتب خود تجویز ابتدای مسح رجلین از طرف ساق نیز نموده اند و اگر چه آنرا مکروه میدانند و ظاهر اکثر کتب
تایید قول ... میشاید العاشر الترتیب کما ذکر یعنی دهم از واجبات وضو مراعات ترتیب است میانه اعضا چنانچه ذکر شد یعنی بعد از نیت غسل
وجه را بجا آورده بعد از آن دست راست را غسل دهد و بعد از آن دست چپ را غسل داده مسح سر بجا آورد پس پای راست را مسح کند پس پای چپ را مسح کند
و مراعات ترتیب بنحوی که مذکور شد در میانه اصحاب رضی متفق علیه است الا در مسح رجلین که بعضی اصحاب میانه آن ترتیب را واجب میدانند چنانکه
علامه رحمه الله در منتهی المطلب آورده که حدیثی که دلالت بر وجوب ترتیب میانه مسح رجلین کند یافته نشده و حمل بر اراده دو مرتبه نیز تایید ... منقول است
و ممکن است که برای مطلب باین نوع استدلال توان کرد که بعد از نزول آیه وجوب وضو حضرت رسول صلعم وضو بجا آورده بعد از فراغ از آن

گفته

[illegible]

صحیح نیست و آبی که در رفع حدث اکبر استعمال نموده باشند اکثر اصحاب آنرا مطهر دانسته اند و شیخ ابوجعفر رحمه الله طهوریت آنرا منع نموده است
و درین باب حدیثی هست که علامه رحمه الله در مختلف آنرا ضعیف شمرده و احتیاط آنست که آنرا مرتبه دیگر در رفع حدث استعمال ننماید اما
ازاله خبث بآن جایز است و طهارة المحل یعنی می باید که تمام اعضای وضو پاک باشد و میتواند بود که بر سبیل تدریج تطهیر کند لیکن حاصل شده
باین طریق که هر عضوی را که پاک سازد بقصد وضو آنرا غسل دهد پس عضو دیگر را طهارت داده بعد از آن آنرا نیز بقصد وضو بشوید یا مسح کند
تا جمیع اعضا بجا آورده شود و لازم می باید که اکتفا بغسلی که ازاله نجاست بآن کرده شده ننماید بلکه بعد از رفع خبث مرتبه دیگر آنرا بقصد وضو بشوید
العاشر اباحته فلو کان مغصوبا بطل یعنی دهم از واجبات وضو مباح بودن آبست یعنی می باید که آبی که بآن وضو میسازد ملک او باشد
یا مالک آن یا جانب شرع شریف در استعمال ماذون باشد پس اگر آب وضو مغصوب باشد یعنی ملک غیر باشد و بدون اذن مالک در آن تصرف نماید لیکن وضو باطلست
و آبی که در زمین مغصوب جوشیده باشد یا از نزول باران در آنجا جمع شده باشد داخل در آب مغصوب است چنانچه از ذکر مفهوم میشود و باید دانست که وضو
کامی باطلست که بغصبیت عالم بوده باشد و با وجود علم بغصبیت از آب و ضوء نزد وا... چه باید دانست که شارع از استعمال آب مغصوب منع نموده با آنکه نهی در عبادت
مستلزم فساد است زیرا که جاهل در این مقام معذور نیست و اول را جاهل بالحکم التکلیفی و دوم را جاهل بالحکم توصیف میکنند و در این هر دو صورت وضو باطلست
زیرا که شارع امر بدانستن احکام شرعیه نموده مکلف گردانیده است و جاهل لیکن بسبب تقصیر که از آن واقع شده معذور نیست و اگر غصبیت آب را فراموش کرده باشد
بعد از آنکه بغصبیت عالم شده باشد علامه در بعضی تصانیف خود نیز وضو او را باطل دانسته زیرا که نسیان بسبب تذکر او است که از تقصیل لیکن ناشی شده در شرح
قواعد مذکور است که این قول ضعیف است زیرا که تکلیف غافل محال است و بدانکه در شرح قواعد مذکور است که هر گاه شخصی با صل غصبیت آب جاهل باشد و در اثنای
وضو او را علم بغصبیت حاصل شود اگر عضوی از اعضای مغسول باقی مانده باشد میتواند که باین آب مغصوب آن عضو را غسل دهد و نیز حکم قطع اتفاقیه است اما
اگر از غسل اعضا فارغ شده و اعضای ممسوحه باقی مانده باشد آیا آن که باین رطوبت که از آب غصبی بر اعضا وضو او است مسح نماید بالا لازم است که
که وضو را از سر گیرد در این مسئله دو احتمال است و اقوی آنست که بهمین رطوبت که بر اعضاست جایز است زیرا که تلف آب مغصوب لیکن است که
آن عضو آن آب با لک باید داد پس اگر غاصب از استعمال لیکن آب ممنوع باشد لازم می آید که عضو معوض می گردد برای مالک جمع شوند و این باطل است
این ترجمه آنچه در کتب فقهی مسطور است و مخفی نخواهد بود که این کلام محل تامل است زیرا که هیچ لیکن نیست که مسح آن شاید ببقیه رطوبتی که از آب مغصوب
در دست لیکن باقیست استعمال لیکن مغصوب است در وقت علم بغصبیت لیکن استعمال مغصوب با وجود علم بغصبیت باتفاق اصحاب جایز نیست و در اصول
که نهی در عبادت مستلزم فساد است پس وضو مذکور فاسد باشد و گویا همگی این مقدمات قابل منع نیست و اینکه میگویند که مکلف مشغول الذمه است
یقینا با آنکه وضوی صحیحی بعمل آورده و دیگر آنکه در وضو صحیح بعین نیست پس بلی از جمله تکلیف بیرون نیامده و مسلم نمی داریم که عضو معوض برای مالک حاصل

شده باشد بلکه اجماعی لیکن کاهی لازم می آید که آبی تلف شده بعینه باید بالنمعی تسلیم مالک شود و یقینیست که در این مقام آنچه بمالک میرسد زیاده از بدل تالف
نیست و محالست که آنچه تلف شده بمالک توان رسید و از این غاصب از استعمال آن ممنوع باشد آن آب تلف شده برای مالک لازم نمی آید زیرا که غاصب
با شخص اصول ماخذ است و منع او از استعمال آب مغصوب از جانب شرع است نه برای قسط مالک چه ظاهر است که مالک را از آن منع
انتفاعی نیست و موید این مقال است آنچه محقق طاب ثراه در کتاب غصب شرایع ذکر نموده که هر گاه تسلیم عین مغصوب بمالک متعذر باشد
بر غاصب لازمست که بدل مغصوب را بمغصوب منه که مالکست تسلیم نماید که آن مالک است و آن بدل ملک مغصوب منه میشود و آنگاه غاصب مالک عین
عین مغصوب نمیشود پس در این مقام نیز عوض آب تلف شده ملک مغصوب منه شود و آب غصب شده ملک غاصب نشود پس از استعمال آن آب جایز نباشد پس اگر با آن
آب مسح کند وضو لیکن فاسد باشد و بعضی محققین که متصدی شرح این رساله شده اند تابع شیخ مشار الیه شده میفرماید که بآن رطوبت مسح جایز است
زیرا که لیکن رطوبت از حکم معدوم است و ضعف این کلام نیز بعد از تامل و ضوح تمام می یابد والله اعلم الحادی عشر اجراؤها على العضو مع تحقق
الغسل من غیر جریان لم یجز اما فی المسح فیجزی یعنی یازدهم از واجبات وضو جاری ساختن آبست بر عضو مغسول خواه بکف جاری شود
خواه بسبب دیگر مانند آن و امثال لیکن اگر آبرا بر آنجا جاری نسازد بلکه عضو مغسول را مسح کند یا بنحوی که آب بر آن عضوها جاری نشود آن وضو باطلست
زیرا که میان غسل و مسح مغایرتست و همچنین اگر عضو دیگر نمیتواند بود اما در اعضای ممسوح جایز است که آن عضو را بآب مسح کند و جریان آب
بر محل مسح جایز نیست بلکه مستحب نیست که اگر در دست آنکه زیاده رطوبتی مانده باشد در وقت مسح آنرا بیفشاندن یا مثل لیکن که آب زیادتی نماند
المسح طاب ثراه بآن تصریح نموده الثانی عشر اباحة المکان یعنی دوازدهم از واجبات وضو مباح بودن مکانیست که در آنجا وضو میسازد
بمعنی که آن مکان مالک لیکن باشد یا اگر از مالک لیکن باجاره یا عاریت گرفته باشد یا مالک اگر ابو وضو ساختن در آنجا اذن صریح داده باشد یا اگر از فحوی وضو دادن
در آنجا اذن داده باشد زیرا که در ضمن اذن رخصت وضو ساختن نیز واقع شده یا آنکه مالک اگر او را بآنجا طلبیده باشد مثل مهمانی یا امثال لیکن در این اذن فحوی میگویند یا آنکه
شاهد حال دلالت کند بر آنکه مالک اگر اعتنا نمیکند نیست در وضو گرفتن یا نماز کردن در آنجا مثل زمین صحرا البته طالکه المکان از امارات نهی خالی باشد و مثل
محوطات و باغات باشد که علامات منع در آنجا موجود است و دلالت دارد بر آنکه مالک راضی نیست که بی اذن لیکن در آنجا داخل شود فلو توضأ فی مکان مغصوب
عالما مختارا بطل یعنی پس اگر وضو نزد در مکان مغصوب در حالتی که بغصبیت لیکن عالم بوده و مختار باشد یعنی در بودن آنجا مضطر نباشد مثل محبوس در آن مکان
آن وضو لیکن باطلست زیرا که شارع از تصرف در املاک مغصوب نهی نموده و وضو گرفتن در آنجا نوعی از تصرف است در آن پس لیکن وضو منهی عنه باشد و نهی
در عبادت مستلزم فساد است اما اگر بمغصوب بودن مکان عالم نباشد وضو لیکن صحیح است زیرا که تکلیف غافل ممتنع است و اگر غصبیت مکان را فراموش کرده باشد
احتمال دارد صحت و فساد لیکن وضو دو قول است و باید دانست که فرش و سوزه و امثال لیکن داخل در مکان است پس وضو گرفتن در آنجا هر گاه مغصوب باشند

در نیست و اگر اصل ملک مغصوب نباشد اما منفعت آن مغصوب باشد مثل کسی که باد عای اجاره ملک کسی را متصرف شده باشد و شرعا باجاره آن نباشد از آن
وضو جایز و درآنکه آن در نیست و اگر چه اصل ملک مغصوب نیست چنانچه در شرح مذکور است **ومتی عرض شک فی اثنائه اعاده وما بعده**
یعنی مکلف در اثنای فعل وضو شک در یکی او در فعل از سایر افعال وضو عارض شود باید که عضو مشکوک فیه را اعاده نماید بعد از آن تا آخر
تا ترتیب که مراعات آن در وضو واجب است یقینا بفعل آید پس از آنکه معلوم است که شک مذکور در اثنای وضو عارض شود اما اگر بعد از اتمام وضو شک
واقع شود بآن شک التفات ننموده حکم بصحت وضو نماید و اگر چه از مقام خود منتقل نشده باشد و در ذکری مذکور است که اگر کسی در وضو کثیر الشک باشد
او در ب کرا آن را ملحق توان داشت بکسی که در صلوة کثیر الشک باشد یعنی که آن نیز باید بآن شک التفات ننماید والاصح للزوم اگر و **واجبات**
الغسل اثنا عشر یعنی واجبات غسل دوازده است **الاول النیة مقارنة تجزی من الرأس ان کان مرتبا و لجمیع البدن ان کان**
مرتمسا کلمه مقارنة در این مقام حال واقع شده و لفظ مرتبا و مرتمسا بصیغه اسم فاعل خوانده اولی است یعنی اول از واجبات غسل نیت است
در حالتی که مقارن باشد بجزئی از اجزاء هرگاه مغتسل مرتب باشد یعنی غسل ترتیبی بجا آورد باشد و مقارن باشد بغسل جمیع بدن هرگاه مغتسل مرتمس باشد یعنی غسل
ارتماسی میکند و مراد بارتماس غوطه خوردن در آب است و اگر در ارتماس در این حکم تابع است پس در غسل ترتیبی واجب است که نیت الغسل را مقارن گرداند
خوردن است در آب بنوعی که صادق آید که یکدفعه غوطه خورده و در شرح قواعد مذکور است که بعضی طلبه تقسیم نموده اند که در غسل ارتماسی لازم است که آب یکدفعه
دفعه شامل جمیع بدن شود بنوعی که باسفل و اعالی بدن در زمان واحد احاطه نماید چنانچه ظاهر عبارت بعضی الفقهاء موهم این معنی است و این توهم ضعیف است
زیرا که مراد بارتماس آنست که بدن خود را بر وجهی غسل دهد که در عرف توان گفت که آب یکدفعه بدن او رسیده و فاصله که اهل عرف آن را فاصله گویند در میان
واقع نشود چنانچه این معنی از حدیث مفهوم میشود و لازم نیست که در آن واحد آب بجمیع بدن او احاطه نماید زیرا که غرض از تجویز غسل ارتماسی تخفیف است
و این معنی با تخفیف منافات دارد بلکه نسبت ببعضی متعسر حصول آن متعذر است پس آنکه مکلف را کافی است که نیت القصد کند از اجزاء بدن
خود مقارن حرکت تا بعد بر این صورت تابع آن باز دارد بجنبشی که در میان فاصله واقع نشود که اهل عرف آن را فاصله گویند این است که از شرح مذکور است
مستدامة الحکم الی آخره منصوب بر حالیت بر ترکیب حال واقع شده یعنی می باید که از نیت اول غسل تا وقتی که از آن فارغ شود در نیت باقی باشد
واین که بانیت مخالف دیگر نیت ننماید و صفت نیت غسل این است که **اغتسل لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله** یعنی غسل میکنم
از برای مباح شدن نماز برای آنکه این غسل بر من واجب است قربة الی الله و تفسیر الفاظ مذکوره در نیت وضو مذکور شد **ویجوز للمختار ضم رفع**
الحدث والاجتزاء به یعنی جایز است کسی را که مختار باشد یعنی مقتضی ضرورت یا متوسط نباشد و مبطون و سلس البول نباشد که رفع حدث را قصد
استباحت صلوة ضم کند و چنین نیت کند که غسل واجب میکنم از برای رفع حدث و اباحت صلوة از آنکه بر من واجب است قربة الی الله و همچنین از این

که اکتفا بر رفع حدث نماید یا استباحت صلوة را در نیت اخذ نماید با نیطریق که غسل واجب را رفع حدث میکنم برای آنکه این غسل بر من واجب است قربة الی الله **الثانی**
غسل الرأس والرقبة یعنی دوم از واجبات غسل شستن سر و گردن است تا تر قوه که آن عبارت از چنبر گردن است و تصریح بذکر رقبه در این مقام
برای زیادتی توضیح است و الا مراد فقها از رأس در باب غسل ما فوق تر قوه است چنانچه مذکور شد و در باب سر و گردن مراعات ترتیب لازم نیست بلکه تقدیم غسل
رقبه بر رأس جایز است **وتعاهد ما ظهر من الاذنین** یعنی واجب است که محافظت کند بر رسانیدن آب بانچه از گوشها دیده میشود و در رسانیدن
آب بانچه از گوش در نیست البته آب بانجا رسانند و از این کلام ظاهر میشود که شستن بواطن لازم نیست **وتخلیل الشعر المانع** یعنی واجب است که بر بند آنرا مانع
موی که مانع باشد از رسیدن آب به بشره مثل محاسن و ابرو و غیر ذلک اگر چه خفیف باشد **الثالث غسل الجانب الایمن** یعنی سیم از واجبات غسل شستن
جانب راست است و می باید که از جانب چپ نیز جزئی را با جانب راست بشوید تا جانب راست بیقین شسته شده باشد **الرابع غسل الجانب الایسر** یعنی
چهارم از واجبات غسل شستن جانب چپ است و در این مقام نیز واجب است که جزئی از جانب راست را در غسل بیفزاید تا جانب چپ بیقین غسل داده شود
ویتخیر فی غسل العورتین مع ای جانب شاء یعنی مخیر است در شستن عورتین که عبارت از قبل و دبر است با هر جانب که خواهد یعنی اگر خواهد
از جانب راست بشوید و اگر خواهد از جانب چپ و اگر خواهد در غسل هر دو جانب داخل سازد و هیچ تنگی نیست که فالمراد این قبیل است **والاولی**
غسلهما مع الجانبین یعنی اولی آنست که ناف و عورتین را با هر دو جانب غسل دهد و در غسل هر دو جانب داخل سازد زیرا که این غسل بر احتیاط
نزدیکتر است **الخامس تخلیل ما لا یصل الیه الماء بدونه** یعنی پنجم از واجبات غسل تخلیل کردن مواضعی را که آب بی تخلیل بآنجا نمیرسد مثل زیر
بغل و ناف و زیر پستان زنان و مثال آن لیکن لازم نیست **السادس عدم تخلیل الحدث فی اثنائه** یعنی ششم از واجبات غسل بجا آوردن حدث
اصغر نیست در اثنای غسل ترتیبی و در این مقام تفصیلی است که ذکر آن مناسب مینماید بیانش آنکه هر گاه در اثنای غسل جنابت حدث اصغر از موجب
وضو است بفعل آید در وجوب اعاده غسل و وضو و عدم اعاده آن اصحاب را سه قول است اول آنکه واجب است که غسل را از سر گیرد و این مذهب ابن بابویه
و شیخ ابا جعفر و علامه است و مستند ایشان چنانچه در شرح قواعد مذکور است آنست که حدث اصغر هرگاه بعد از اتمام غسل بفعل آید باطل شود موجب طهارت است
پس اگر در اثنای غسل واقع شود بطریق اولی موجب طهارت خواهد بود و مقدم او مسلم نیست زیرا که حدث اصغر موجب وضو است نه غسل و مدعای اثبات اعاده
غسل است و مقدم ثانی نیز منظور است چنانچه بسیاق کلام آینده بوضوح میپیوندد و مصنف طاب ثراه در کتاب ذکری این قول را اختیار نموده است
شده با آنکه وقوع حدث محال است که از اثر رفع جنابت و اخبار دلالت دارد بر آنکه با غسل جنابت وضو نیست پس اعاده غسل لازم آید زیرا که بودن وجوب اعاده غسل
احتمال دیگر باقی نماند و مخفی نیست که این کلام محل تامل است زیرا که از این هرگاه حدث اصغر بعد از اتمام طهارت واقع شود اثر بر آن مرتب شود آن نقض طهارت است

لازم نمی آید اگر در اثنای غسل نیز محقق میشود پس اگر بر آن مترتب شود منع ظاهر است که قبل از اکمال طهارت حصول استباحت ممنوع است و نقض طهارت
قبل از حصول آن نمی تواند بود که آن مقدمه که وضو با غسل جنابت جمع نمیشود در اینمقام نافع نیست زیرا که آنچه از اخبار مفهوم میشود آنست که بعد از اکمال غسل جنابت
وضو لازم نیست نه آنکه در اثنای غسل حدثی واقع شود وضو ضایع است و لهذا ادا او الکلام ذکر نکرده است که درین باب بعضی مشهور نیست و لهذا سید مرتضی
و محقق رحمهما الله و صور او بر تصریح آن لازم ندیده اند و می گویند که غسل را تمام کند بعد از آن وضو سازد و این مذهب سید مرتضی و شیخ ابو القاسم است و شیخ محقق رحمه الله
در بحث جنب به اختیار تفصیل نموده و دلیل ایشان اینست که اگر ناقض وضو بعد از اکمال غسل بفعل آید بعد غسل موجب است پس در اثنا نیز بفعل خواهد آورد
موجب وضو خواهد بود و در شرح قواعد منع اولویت مذکور نموده است زیرا که هرگاه بعد از رفع حدث حصول استباحت حدث واقع شود اثر موجب وضو است
اما اگر قبل از اتمام غسل حصول استباحت واقع شود از قبیل حدثیست که محدث را عارض میشود پس باید که در اینمقام اثر نداشته باشد الا آنکه غسل را
تمام کند و سوای اتمام غسل چیزی دیگر لازم نیست و این مذهب ابن براج و ابن ادریس رحمهما الله و مرتضی و محقق رحمهما الله در شرح قواعد همین قول است
زیرا که حدث اصغر با وجود حدث اکبر و حدث اصغر نیز هست پس باید که با کمال غسل اکتفا نموده چیزی دیگر لازم نباشد و اصل برائة الذمه از الزام اعاده
غسل و وجوب تجدید وضو تا بعد انیکلام می نماید بعد از تحقیق آنچه مذکور است اگر غسل را اتمام نموده وضو را نیز با آن جمع نماید با احتیاط اقرب است
بلکه کمال احتیاط آنست که غسل را اعاده نموده بعد از آن وضو را در مختلف نیست و کمال احتیاط آنست که موجب طهارت کبری بفعل آمده بعد از آن غسل کند چنانچه
بعضی متاخرین ذکر نموده اند و باید دانست که احتمالات مذکوره گاهیست که وقوع حدث در اثنای غسل جنابت بود و اگر در اثنای اغسال دیگر حدثی
واقع شود از آنچه از ذکر مفهوم میشود آنست که بعد از اتمام غسل وضو اکتفا نماید و اعاده غسل ضرور لازم نیست و علامه در تحریر از رفع اعاده غسل را اقوی
میداند بلکه اگر بعد از غسل وضو ساخته شد اعاده وضو را نیز لازم میشمارد و الله اعلم السابع المباشرة بنفسه اختیارا یعنی هفتم از واجبات غسل
آنست که مکلف بنفس خود مباشر اجزای غسل شود و دیگری اجزای غسل نه هرگاه مختار باشد یعنی قدرت داشته و اگر کسی غسل دهد باطل است و با عدم قدرت دیگری
اجزای غسل میتواند داد بلکه واجبست که کسی را اجاره کند تا اجزای غسل دهد اگر بدون اجاره میسر نشود الثامن الترتیب کما ذکر یعنی هشتم از
واجبات غسل آوردن ترتیب است در میانه غسل اعضای ثلثه چنانچه مذکور شد یعنی واجب است که اول سر و گردن را بشوید بعد از آن جانب راست را
بعد جانب چپ را بشوید و در غسل هر عضوی رعایت ترتیب واجب نیست یعنی در غسل هر عضوی لازم نیست که ابتدا از اعلی کند یا از اسفل شروع کند بلکه اگر را
در غسل رو یا غسل پا را از غسل دست تقدیم دهد جایز است و در ذکری مذکور است که وجوب ترتیب بین اعضای غسل از جمله مسائل است که فقهای امامیه
رضوان الله علیهم منفرد اند پس هرکه از فقها را ترتیب موافقت ندارد و لا یجب الموالاة بعد یعنی واجب نیست در شستن اعضای غسل لازم نیست بیطرفی که

بعد از فراغ غسل عضو را بلا فاصله شروع در غسل عضو دیگر باید نمود چنانچه رعایت آن در وضو لازم است بلکه اگر با وجود حالت اختیار بفرود
در میانه غسل مهلتی واقع شود مضر نیست التاسع طهارة الماء و طهوریته یعنی نهم از واجبات غسل پاک بودن آب او و طهور بودن آنست یعنی باید
که آن آب پاک و پاک کننده باشد چنانچه در مبحث وضو مذکور شد پس اگر به آب نجس یا آب پاک غیر پاک کننده مثل گلاب و امثال آن غسل کند غسل باطل است
و طهارة المحل یعنی همچنین میباید که محل غسل که آن بدن اوست پاک باشد و اگر حصول طهارت از سبیل تدریج باشد بیطرفی که
عضوی را از نجاست پاک کرده شسته بقصد غسل بشوید و عضو دیگر را طاهر کرده اگر نیز بعد از آن بقصد غسل بشوید و علی هذا القیاس و در ذکری مذکور است
که اگر بدن او نجس باشد و در آب کثیر یا جاری غسل نماید اقرب آنست که بیک غسل هم از رفع خبث و رفع حدث کافی نیست بلکه لازم است که اولا ازاله
نجاست نموده بعد از آن بقصد غسل آب بر بدن بریزد العاشر اباحته یعنی دهم از واجبات غسل مباح بودن آنست که آب غسل می باید بیطرفی که مالک
او نیست یا از جانب مالک در استعمال آن ماذون باشد یا مباح الاصل باشد مثل آبی که در صحراها یا اراضی جمع میشود و چنانچه تفصیل آن مذکور شد الحادی عشر
اجراؤها کالغسل الوضوء یعنی یازدهم از واجبات غسل جاری ساختن آبست بر بدن چنانچه در غسل اعضای وضو مذکور شد الثانی عشر اباحة المکان یعنی دوازدهم
از واجبات غسل مباح بودن مکانیست که در آن غسل می نماید با نوعی که آن مکان ملک او باشد یا از جانب مالک صریحا یا ضمنا یا فحوی ماذون باشد یا شاهد
حال بر عدم اکراه مالک دلالت کند چنانچه در مبحث وضو تفصیل آن مذکور شد و لو شک فی شیء من الافعال و هو علی حاله فکالوضوء
یعنی اگر در غسل بعضی از اعضا شک کند در حالتی که در مقام خود باشد یعنی بغسل کردن مشغول است حکم آن مثل حکم شکیست که در افعال وضو واقع شود یعنی باید که آن عضو
مشکوک فیه را غسل داده بعد عضوی که از آن متأخر است غسل دهد تا یقین ترتیب بفعل آمده باشد و اگر بعد از فراغ از غسل در شستن بعضی اعضا شک نماید
شک اکتفا نموده حکم بصحت غسل نماید هرگاه غسل از تمامی نموده باشد یا عادت او این باشد که در غسل ترتیب رعایت مینموده ترک آن نمیکرده باشد و الا غسل را اعاده
کند و واجبات التیمم ثلاثة عشر یعنی واجبات تیمم دوازده است الاول النیة مقارنة للضرب علی الارض یعنی اول از واجبات تیمم نیت است
در تیمم که آن را مقارن ساختن بزدن دستها خود بر زمین و تا آخر تیمم از نیت وقت جایز نیست زیرا که اول افعال تیمم است پس باید که نیت از آن
عمل تاخیر نکند تا نیت را با اول واجبات مقارن ساخته و علامه در بعضی کتب خود اختیار نموده که تاخیر نیت از ضرب دستها بر زمین جایز است بیطرفی که آن را
مقارن مسح پیشانی سازد زیرا که دست بر خاک زدن در تیمم بمنزله آب برداشتن در وضوست همچنانکه تاخیر نیت در وضو تا وقت ریختن آب جایز است
در تیمم نیز وقت مسح جبهه تاخیر کند جایز است و بعضی فقها نیت را از این جهت منع نماید و لا المسح الجبهة یعنی مقارن ساختن نیت با مسح جبهه
وجوب است استدلال علامه در ذکری بیطرفی مذکور است که مثابه برداشتن آب در وضو زدن دست بر زمین در تیمم فرق ظاهر است زیرا که مقارن
نیت وضو در وقت آب ریختن بر رو در وضو صحیح است و اعتراف نیت قطع میشود و در تیمم از این قبیل نیست زیرا که اجماع است بر آنکه اگر مقارن

الا ان یکون بعضه باطلا

نیت تیمم پیشانی خود را بر خاک نهد لیکن تیمم درست نیست و از اینجا ظاهر میشود که اعتراف جماعتی وضو نیست و ضرب الیدین بالارض داخل افعال
تیمم است پس تا ضرب نیت را بآن جایز نباشد و همچنین اگر بعد از زدن دست بر خاک قبل از مسح جبهه حدثی واقع شود تیمم لیکن باطل است و در شرح
مخفی نیست که این کلام از علامه رحمه الله تمام نیست زیرا که باعتقاد او تخلل حدث میان اجزا دلالت بر ارض انتقاض للعامه طاهر است
از کلام بعضی از محققین در شرح مفهوم میشود مسئله الله اعلم الی الاخره و این کلام دوم است از نیت یعنی واجب است در تیمم
نیت تا آخر فراغ از تیمم لیکن نیت تا بشی دارد که منافی نیت باشد نگذراند و شرح مفهوم ... در نیت و صفت نیت تیمم
است که **التیمم بدلا عن الوضوء او الغسل لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله** یعنی تیمم میکنم بدل از وضو یا غسل برای مباح شدن
نماز جهت آنکه تیمم ... واجب است قربة الی الله و تحقیق معنی این الفاظ سابق مذکور شده احتیاج بتکرار آن نیست و در وجوب قصد امور ثلثه که آن استباحت
و وجوب و قربت است اظهار اعتقاد است اما آنچه در این مقام موضع خلاف واقع است آنست که آیا لازم است که در نیت تیمم قصد کند که این تیمم بدل از وضو
یا بدل از غسل است یا نه اگر این قید را ترک نماید باید تیمم صحیح است آنچه از ذکر مفهوم میشود آنست که انضمام بدلیت
از حدث اصغر یا اکبر در نیت تیمم لازم نیست زیرا که تیمم بدل از وضو در کیفیت با تیمم بدل از غسل مخالفت دارد و بیان اصحاب در نیت لازم است
و باید دانست که در چند موضع با وجود قدرت بر استعمال آب تیمم جایز است اول برای نماز جنازه دوم از برای نوم سیم از برای خروج جنب و حایض
از مسجدین چنانکه مذکور شد و از اینجا ظاهر میشود که در بعضی اوقات با حالة وجوب یا مستحب است و بدل وضو یا غسل نیست و اینجا ظاهر میگردد که
تیمم او بدل از وضو یا غسل نمی باید که بدلیت در نیت لیکن اقصد باید کرد آنچه بدل الصدهای نیت ممتاز شود **ولا مدخل للرفع هنا** یعنی مدخلی
نیت رفع حدث را در نیت تیمم نمی باید که در نیت تیمم قصد رفع حدث نماید باستباحت صلوة اکتفا نماید زیرا که ممتنع است که تیمم رافع
حدث باشد چنانچه شارح محقق از معتبر نقل نموده که اجماع بر این منعقد است و اگر تیمم بر طرف شود در چنین نیت زیرا که قدرت بر استعمال اتفاق ناقض
تیمم است و اگر رفع حدث را باستباحت ضم کند آنچه از عبارت اصحاب مفهوم میشود آنست که تیمم او صحیح است و انضمام رفع حدث لغو و بی
اثر است اما بر رفع حدث اکتفا نمود استباحت صلوة را در خاطر نیاورد تیمم او صحیح نیست **الثانی الضرب علی الارض بکلتا یدیه** اختیارا
یعنی دوم از واجبات تیمم زدن کف هر دو دست است بر زمین هر گاه مکلف مختار باشد یعنی قدرت داشته باشد بر زمین زدن و در شرح است که اگر حفره را
بر موی دست یا خاکستر یا کل یا امثال آن زند یا ترک دست بر زمین زدن نموده پیشانی خود را بر خاک نهد یا پشت دست بر زمین زند آن تیمم باطل است
و اگر دستها را بر خاک نهد بی آنکه مسمی ضرب متحقق شود آنچه از ذکری و شرح قواعد مفهوم میشود آنست که آن تیمم صحیح است و احتیاط مقتضی ضرب است
و اگر خاک و آنچه مثل آنست میسر نباشد بغبار جامه یا نمد زین و امثال آن تیمم جایز است و اگر نتواند که کف دست بر زمین زند با کف دست او پشت

و از ازاله آن متعذر باشد در این صورت پشت دست را بر زمین زند **الثالث مسح الجبهة من القصاص حقیقة او حکما** یعنی سیم از واجبات
تیمم مسح پیشانی است از رستنگاه موی سر هر گاه مو نداشته باشد یا بر دو لب اول نزدیک بینی باز رستنگاه موی یا دوم ابتدا کند که ... مستوی الخلقه از ازاله
میکند و می باید که جبین که عبارت است از ما بین جبهه شقیقه و حاجبین نیز داخل مسح باشد **الی الطرف الانف الاعلی و الی الاسفل اولی** یعنی
می باید که ابتدا مسح از منبت شعر رأس نموده مسح را بطرف اعلای انف منتهی سازد و اگر تا طرف اسفل انف مسح نماید اولی است یعنی احتیاط
اقرب است زیرا که آنچه مسح لیکن لازم است در این مقام یقینا مسح شده و اگر طرف اعلای انف کف ... ترک کند بعضی احتیاطی تیمم را صحیح ندانند
الرابع مسح ظهر الکف الیمنی من الزند الی اطراف الاصابع یعنی چهارم از واجبات تیمم مسح پشت دست راست بکف دست چپ است که ابتدا
کند از مفصل که در میان کف و ساعد واقع است و منتهی سازد اگر انگشتان و هیچ شک نیست که اندکی از ساعد را نیز در مسح داخل باید کرد
تا آنچه مسح لیکن لازم است بیقین ممسوح شده باشد **الخامس مسح ظهر الکف الیسری کذلک** یعنی پنجم از واجبات تیمم مسح پشت دست چپ است
بکف دست راست چنانچه مذکور شد یعنی ابتدا مسح از مفصل کند تا سر انگشتان مسح کند و می باید که استیعاب عضو ممسوح نماید یعنی تمام پشت دست را مسح
نماید و تمام مسح کند در استیعاب عضو ماسح لازم نیست یعنی لازم نیست که بتمام دست مسح نماید بلکه اگر ببعضی از دست چپ مسح کند جایز است
و مسح دست چپ نیز بر این قیاس است چنانچه بعد از این مذکور شود ان شاء الله تعالی و اگر کسی دستش ... که از کف او ممتاز شود مسح لیکن نیز واجب است
لیکن اگر مسح دست اصلی موقوف است ... **السادس نزع الحایل کالخاتم** یعنی ششم از واجبات تیمم
جدا ساختن چیزی است که میان بشره و خاک یا میان عضو ماسح و ممسوح حایل باشد مثل انگشتر و امثال آن و از این قبیل است آنچه بر بدن یا بر
اعضا بر الی البشره میشود و شک نیست که نزع مذکور است که هر گاه واجب میشود که ازاله آن متعذر باشد و الا بمسح ظاهر آن اکتفا نماید **السابع
الترتیب کما ذکر** یعنی هفتم از واجبات تیمم مراعات ترتیب در میان افعال تیمم چنانچه مذکور شد **الثامن الموالاة و هی المتابعة هنا** یعنی هشتم از
واجبات تیمم موالات است و موالات در این مقام بمعنی آنست که بعد از فراغ از مسح عضوی بی تأخیر شروع در مسح عضو مابعد آن نماید و در میان
تأخیر و مهلت واقع نشود و معنی موالات که آن مراعات عدم جفاف است در این مقام احتمال ندارد و در وجوب موالات در تیمم
اصحاب را خلافی نیست و اگر چه تیمم لیکن بدل از غسل باشد **التاسع طهارة التراب المضروب علیه** یعنی نهم از واجبات تیمم پاک بودن خاک است
که بآن تیمم میکند پس تیمم بخاک نجس صحیح نیست خواه متعدی باشد خواه نه زیرا که محال است که طهور طاهر نباشد **و المحل ایضا** یعنی همچنین می باید که محل تیمم
که عبارت از اعضای ماسح و ممسوح است پاک باشد پس اگر اعضا نجس باشد و ازاله نجاست از اعضا ممکن باشد در این صورت تیمم کند لیکن تیمم مانند
وضو باطل است آنچه از ذکری مفهوم میشود و اگر چه آنچه در بعضی از رسایل مطلب مذکور شده ظاهر از آن نیست و اگر محل تیمم نجس باشد و نجاست غیر متعدیه

متعذرالازالة یعنی جائی که بآن تیمم می کند سرایت نماید و غلیظ باشد بعنوانی که مانع حلول بشره و خاک حایل تواند بود در این صورت تیمم کردن صحیح است
چنانچه از ذکر آن معلوم میشود و اگر باطن کفین نجس باشد بنجاستی متعدیه متعذرالازاله در این صورت پشت دست را بر زمین نهد و اگر یک کف نجس باشد دیگری را
بر خاک نهاده نیت را مقارن وضع جبهه بزند و مسح دستها [illegible] ساقط است و اگر ظاهر و باطن یک دست نجس باشد دیگری را بر زمین زند
بآن مسح کند و آن دست را عوض مسح بر خاک نهد و مسح آن دست که نجس است ساقط گردد و اگر دستها پاک باشد و بعضی از اعضا نجس باشد مسح
در موقع ساقط باشد دستها بر خاک زده اعضا را بدیگری مسح کند و اگر تمام اعضای تیمم نجس باشد در این وقت تیمم ساقط است و یجوز بالحجر
یعنی با وجود قدرت بر خاک تیمم بر سنگ و آنچه امثال آن از قبیل آنست که مثل ریگ و کلوخ و سنگ ریزه و حصیر قبل از احتراق آن جایز است و
صحیح است و در این کلام اشاره است بخلاف سید مرتضی و شیخ مفید و ابوالصلاح و جمعی از اصحاب رض زیرا که باعتقاد ایشان با وجود قدرت
تیمم بر خاک و سنگ و امثال آن جایز نیست و علامه در مختلف و بعضی که در ذکر این قول الضعیف [illegible] جسته اند و گویا منشا اختلاف [illegible] که
لفظ صعید که در آیه کریمه امر شده که بآن تیمم نماید آیا مخصوص بخاک است یا سنگ و امثال آنرا نیز شامل است مؤید [illegible] قول اهل لغت منقول است
و آنچه احتیاط اقتضا کند آن است که با وجود قدرت بر خاک بر سنگ تیمم ننماید تا بیقین از عهده مامور به بیرون آمده باشد و حدیث [illegible]
نیز مؤید این مقالست ولا یشترط علوق شیء من التراب بل یستحب النفض یعنی در صحت تیمم شرط نیست که چیزی از خاک بر دست چسبیده باشد
و بآن مسح جبهه نماید بلکه افشاندن دست سنت است تا اگر چیزی از خاک که بر دست چسبیده ساقط شود و در این کلام اشاره شده بخلاف ابن الجنید
چه باعتقاد او لازم است که چیزی از خاک بر دست چسبیده باشد تا بآن تیمم نماید و حدیث منقول از حضرت امام محمد باقر ع دلالت دارد بر انکه قدر [illegible]
خاک می باید که بر دست بماند والله اعلم العاشر اباحته یعنی دهم از واجبات تیمم مباح بودن خاکیست که بآن تیمم می کند یا بنوعی که
ملک آن شخص باشد یا مالک باجاره یا بعاریه یا اذن صریحا یا فحوی از جانب مالک اذن باشد بهر حال دلالت کند بر انکه مالک کاره آن نیست
در ملک او تیمم نماید و لهذا که بدیوار کسی که ملک غیر است بی اجازه او تیمم نمی کند الحادی عشر اباحة المکان یعنی یازدهم از واجبات تیمم مباح
بودن مکانیست که در آنجا تیمم می کند و تفسیر معنی اباحت مکان در مبحث وضو مذکور شده الثانی عشر ازالة الکفین علی الوجه یعنی دوازدهم از واجبات
تیمم کشیدن هر دو دست است بیکدیگر و بر پیشانی اگر رو خود را بیک دست مسح کند آن تیمم باطل است و ابن الجنید [illegible] مسح دست راست اکتفا نموده
امرار بطن کل ید علی ظهر الاخری مستوعبا للممسوح خاصة یعنی دیگر از واجبات تیمم کشیدن کف هر دو دست است بر پشت دست دیگر در حالتی که
مسح تمام دست ممسوح را فرا گیرد و لازم نیست که تمام کف دست که ماسح است مسح [illegible] شود اگر بعضی از کف ماسح تمام عضو ممسوح را مسح کند جایز است
و می باید که در وقت مسح دست راست شکم دست چپ را بر پشت دست راست کشد و در مسح دست چپ شکم دست راست را بر پشت دست چپ کشد

و هیچ شک نیست که وجوب امور مذکوره در حالت قدرت و اختیار است پس اگر نتواند که بکف دست مسح کند یا تمام پشت دست را مسح نتواند نمود بجهة
عذر و غیر آن [illegible] نتواند نمود و الشك في اثنائه كالمبدل یعنی اگر در یکی از افعال تیمم در اثنای آن شک واقع شود حکم آن مثل حکم طهارتیست که تیمم
بدل از آنست یعنی می باید که عضو مشکوک فیه را با ما بعد آن مسح کند و اگر بعد از اتمام تیمم شک کند در آن باین شک التفات ننماید و تنقضه التمکن من
المبدل یعنی ناقض تیمم است قدرت یافتن بر آنچه تیمم بدل از آنست که آن وضو و غسل است پس اگر بر استعمال آب قدرت بهم رسد پیش از استعمال
آب او را مانع شرعی یا حسی بهم رسد تیمم او شکسته نمی شود و [illegible] مانع شرعی و حسی [illegible] است که اگر در حالت تشنگی آب بیابد و ظن آن باشد که
کار او بمرض و غیر آن بانجامد یا [illegible] دیگر از تشنگی هلاک شود در این صورت با وجود قدرت ظاهری بر استعمال آب تیمم او شکسته نمیشود بلکه صحت او باقیست
زیرا که در اینحالت شرعا از استعمال آب ممنوع است و ایضا اگر زمان قدرت بر آب بقدر وسعت [illegible] وضو یا غسل نباشد [illegible]
در این صورت تیمم او نیز شکسته نمیشود [illegible] است
فان کان بدلا عن الوضوء فضربة وان کان عن الجنابة فضربتان یعنی پس اگر تیمم بدل از وضو است [illegible] واجب است که یک مرتبه دست
بر زمین زده رو و دستها را مسح نماید و اگر بدل از غسل جنابت باشد واجب است که دو نوبت دست بر زمین زند یکبار از برای مسح رو و مرتبه دیگر از برای مسح دستها
و مذهب جمعی از اصحاب است و بعضی دیگر برانند که در بدل وضو و غسل هر دو دو مرتبه لازم و بعضی دیگر برانند که در هر دو صورت بیک ضربت اکتفا نماید اما آنچه
مشهور است آنست که در بالا مذکور است وان کان عن غیرها من الاغسال فتیممان یعنی اگر تیمم کنند بدل از غسلهای دیگر غیر غسل جنابت مثل غسل
حیض و استحاضه و نفاس و مس میت در این صورت دو تیمم واجب است یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو زیرا که در جمیع غسلهای سوای غسل جنابت وضو لازم است
پس [illegible] تیمم [illegible] و تیمم [illegible] بدل از غسل [illegible] دو مرتبه دست بزمین باید زد و در تیمم بدل از وضو یکمرتبه دست بر زمین زدن کافی است
والمیت كالحی یعنی هرگاه تیمم بدل از غسل میت دهند در این صورت اگر [illegible] تیمم می باید داد زیرا که از برای حصول طهارت میت [illegible] واجب است [illegible]
[illegible] مذکوره بتمام متعذر باشد سه تیمم واجب [illegible] و اگر قدرت بر استعمال بعضی از اغسال [illegible] متعذر است [illegible]
تعدده بعدد الصلوة یعنی [illegible] تیمم بسبب تعدد صلوة [illegible] که برای هر نماز علیحده تیممی باید [illegible] بلکه [illegible]
تیمم [illegible] چنانکه نماز که خواهد بجا میتواند آورد و ینبغی ایقاعه مع ضیق الوقت یعنی مراد آنست که در وقتی تیمم کند که وقت نماز ضیق
شده باشد و [illegible] وقت نماز و سیع [illegible] بجا آورد [illegible] تیمم [illegible] و باید دانست که در این مسئله اصحاب رض [illegible] قول است آنچه مشهور است آنست که
می باید که تیمم را در آخر وقت نماز بجا آورد و پیش از ضیق وقت تیمم او جایز نیست چنانچه بعضی از احادیث دلالت بر این معنی دارد و این مذهب
شیخین و سید مرتضی و ابوالصلاح و ابن ادریس است [illegible] و [illegible] باین قول که در میان اصحاب اشهر است

ه سید مرتضی علیه الرحمه نقل نموده که اجماع بر اعتبار تضیق وقت در صحت تیمم منعقد است و ائمه در تنگی وقت یقیناً از عهده مامور به بیرون آمده و اگر با سعت
وقت تیمم کند از این قبیل نیست و قول دیگر آنست که هر گاه وقت نماز داخل شده و قدرت بر استعمال آب نداشته باشد برای نماز تیمم میتواند کرد و اگر
چه وقت نماز وسیع باشد و اطلاق آیه کریمه و عموم بعضی احادیث مؤید این مقال است و این مذهب ابن بابویه است و قول دیگر آنست که اگر عذر آنکس مرجو
الزوال باشد یعنی امید آن داشته باشد که قبل از وفات وقت قدرت بر استعمال آب بهم رساند در این صورت تا آخر وقت صبر نماید اگر عذر او
مرتفع شد فهو المراد والا در وقت تیمم کند و اگر عذر آنکس مرجو الزوال نباشد یعنی امید آن نداشته باشد که پیش از فوات وقت صلوة عذر او مرتفع شود در این صورت
در اول وقت تیمم میتواند کرد تا از ادراک فضیلت اول وقت باز نماند و این قول سید مرتضی و محقق و علامه و اکثر متاخرین است زیرا که
در این صورت میان احادیث جمع میشود و بدانکه چون مصنف رحمه الله از ذکر اقسام طهارت و آنچه دانستن آن در این مقدمه لازم بود فارغ گردید
در بیان مقدمه ثانیه که در ذکر ازاله نجاسات است شروع نموده و چون علم بازالة النجاسات موقوف بر معرفت نجاسات است بنا بر این ذکر اقسام نجاسات را
تقدیم نموده میفرماید که **المقدمة الثانیة** فی ازالة النجاسات العشرة من الثوب والبدن یعنی مقدمه دوم از مقدمات نماز
زایل ساختن نجاسات ده گانه است از جامه و بدن مصلی و چون غرض از وضع این رساله بیان مقدمات نماز و ذکر آنچه باعث صحت نماز و موقوف بر آنست از وجوب
ازالة النجاسات مخصوص ثوب و بدن مصلی گردانیده و الا ازالة نجاسات از مساجد مشرفه و ائمه معصومین و دور کردن آن از مصاحف و جلود و دیگر
حتی خریطه که مصحف در آن باشد نیز واجب است و اگر چه بالفعل مصحف در آن نباشد واجب است و ایضاً واجب است که ماکول و مشروب و آوانی و ظروف
با نهایت طهارت ملاحظه نماید و رعایت آن نمایند طاهر باشد و هی البول والغائط من غیر ماکول اللحم اذا کان له نفس سائلة
یعنی اول و دوم از نجاسات عشره بول و غایط است از حیوانی که گوشت آن بحسب شرع شریف مجوز نباشد هر گاه آن حیوان نفس سایله داشته باشد یعنی خون او جهنده باشد
بنوعی که هر گاه یکی از عروق او را قطع نمایند آن خون جستن کند و باید دانست که بول و غایط حیوان غیر ماکول اللحم نجس است خواه گوشت
آن باصالة حرام باشد مثل شیر و پلنگ و امثال آن و خواه گوشت آن بسبب عارضی حرام شده باشد مثل حیوانی که جلاله شده باشد و حکم بطهور بول
اکثر اصحاب چنین نیست یعنی هر چه گوشت آن حلال است فضلات آن طاهر است و هر چه گوشت آن حرام است فضلات آن نجس است و ابن عقیل
فضله مطلق طیور را حرام دانسته و شیخ ابو جعفر رحمه الله از اختلاف فضلات باقی طیور را پاک دانسته اند و در ذکر مذکور است که شهرت دفع این
کلام می نماید که حیوانی که بعد از قطع عروق خون آن از رگ نشود اما بعد از رگ بطریق ترشح و تدریج از آن بیرون آید ظاهر شود آن را ماهی مثل مار
نیکو میدارد و بول و غایط آن نجس نمیباشد و در نجاست بول اسب و استر و حمار دو قول است و در ذکر مذکور است که اقرب کراهت است که والدم
من ذی النفس مطلقا یعنی سیم از نجاسات عشره خون حیوانیست که اگر نفس سایله باشد خواه ماکول اللحم باشد خواه غیر ماکول اللحم و مراد خون است که بسبب ذبح

حیوانات باشد یعنی عضوی از اعضای آن از آنجا جدا میشود و آنچه بعد از ذبح کوشند در مثال آن در رگ و بدن آن باقی میماند پاک و حلال است مگر آنکه خون
که از مذبح آن جدا شده چیزی بر روی آن وصل نشود و المنی منه یعنی چهارم از نجاسات عشره منی است از حیوانی که اگر نفس سائله داشته باشد و اگر چه ماکول
باشد و آن غلیظ شبیه بمنی که بعد از نقوظ در ذکر ظاهر میشود آن را مذی گویند و ودی که آب غلیظ است که از عقب بول ظاهر میشود نجس است
والمیتة منه یعنی پنجم از نجاسات عشره میته حیوانیست که اگر نفس سائله داشته باشد خواه ماکول اللحم باشد و خواه نباشد و آنچه از آن نفس سائله نیست مثل مار
میته آن طاهر است و اجزای میته و اعضای آن هر چه از حیوان در حال حیات جدا میشود در حکم میته است الا آنچه حیات در آن حلول نکند مثل مو و ناخن
که این اجزا نجس نیستند اگر چه از میته جدا شده باشند الا اجزای نجس العین مثل سگ و خوک که آن زیرا که اینها نجس اند و اگر چه از جمله مالا تحله الحیوة باشند
رحمه الله آنچه حیات در آن حلول نمیکند از نجس العین را طاهر میداند و چنین میت آدمی که بسبب موت نجس شده بعد از غسل شرعی طاهر است از جهت نص
اگر استثنا نموده میفرماید که ما لم یطهر المسلم یعنی جمیع افراد میته نجس است مادامی که میت مسلمانان طهارت داده نشده باشد زیرا که اموات
مسلمانان و هر چه در حکم مسلمانست که آن اطفال و مجانین ایشان اند و طفلی که در بلاد اسلام یافت شود هر گاه آنها را بطریق مقرر شرع
غسل دهند طاهر میگردد و این حکم مخصوص است بمسلمانان و هر چه در حکم مسلمانانست پس اگر کافر مثل خوارج و غلاة را غسل دهند طاهر نمیشود و فایده
بخشیده و اهمال آن نجاست صاحب آن مخواهد بود و باید که از اسباب کامل غسل داده شود و آن اکمل است پس اگر از اکامل غسل داده باشد به سبب اخلال
ببعضی شروط آن غسل فاسد شده باشد یا از خلیطین اضطراراً یا اضطراراً ترک نموده باشد بلکه بعضی اغسال را تیمم داده باشد در جمیع این صور
آن میت نجس است و باید دانست که چند قسم از اقسام اموات طاهر اند غسل آن لازم نیست اول معصوم دوم شهید دوم معتوله که شرعاً قتل آن لازم
شده باشد بنوعی که صاحب شرع بقتل آن حکم کرده باشد غسل دهند و کشته شود اما اگر در بعد از آن باجل طبیعی فوت شود یا بسبب دیگر کشته شود از آن
دیگر غسل باید داد والکلب یعنی ششم از نجاسات سگ بری است و کلب بحری طاهر است چنانچه در اکثر کتب فقهیه مذکور است والخنزیر یعنی هفتم
و هشتم از نجاسات عشره اجزای کلب است که مراد بآن خوک و گاو است یا غیر فطری خواه کافر اصلی باشد و خواه مرتد فطری و اگر مسلمانان بعضی از
ضروریات حضرت رسالت را انکار نماید آن نیز در حکم کافر است والمسکر یعنی نهم از نجاسات عشره مسکر مایع است یعنی هر چه مست کننده باشد و در اصل
خلقت سیال و روان باشد اگر چه بالفعل مایع نباشد از حد عارضی شده باشد مثل خمر و ما فی حکمه یعنی دهم از نجاسات عشره هر چیز که در حکم مسکر و داد
بآن فقاع است که از شیر و جو و سنجد و امثال آن گرفته میشود و آن باتفاق طایفه محقه نجس است اگر چه مست کننده نباشد و ائمه در حکم مسکرات
و عصیر عنبی هر گاه اشتداد و غلیان نموده باشد چنانچه در میان اصحاب مشهور است و شیره خرما و مویز و امثال آن بر اصل طهارت باقیست چنانچه اکثر اصحاب بیان
نموده اند تنبیه بدانکه اصحاب رضوان الله علیهم بر نجاست چند چیز منفرد است اول عرق جنب از حرام و فضله الانسان که با عرق

شیخ ابو جعفر رحمه الله نجس است و بعضی اصحاب آن را مکروه دانسته اند دوم غیر مؤمن از فرقه مسلمانان زیدیه و کیسانیه و واقفیه و امثال آن که سید مرتضی رحمه الله
نظر بظاهر آیه کریمه که کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون ایشان را نجس دانسته سیم ولد زنا که هرگاه بحد بلوغ رسید که
شیخین رحمهما الله آن را نجس دانسته اند چهارم عرق که بعضی نجس دانسته اند پنجم عرق کسی که از حرام جنب شده باشد و ظاهر امر از قیدیکه در حین فعل
جنابت آنکه اعراض شده باشد شیخ رحمه الله آن را در بعضی تصانیف خود نجس دانسته ششم شیر دختران که با عتقاد ابن الجنید نجس است و در ذکر مکروه است
که پیشاب ایشان طاهر است اگرچه از ... باشند و اولی آنست که هرگاه ازیشان گرفته باشند ظاهر آنکه غسل دهند زیرا که با ... ملاقات نموده باشد مضمون
بعد از آنکه از ذکر انواع نجاسات فارغ گردید در ذکر انواع مطهرات و طریق ازاله نجاسات شروع نموده فرموده که بماء طهور و حرف ...
مصدر است که در اول مبحث مذکور شده که تمیز ... است معنی کلام آنست که واجب است ازاله نجاسات عشره بآب طهور یعنی پاک و پاک کننده پس آنچه نجس یعنی
یا پاک باشد اما پاک کننده نباشد مثل گلاب و مثل آن بیا ... ست و آب مطهر اکثر نجاسات است و غیر آن
چند چیز دیگر مطهر اند مصنف رحمه الله بجمیع آنها اشاره نموده میفرماید اول ثلث مسحات فصاعدا علی الطاهر
فی الاستنجاء عن المتعدی من الغائط یعنی ازاله نجاسات را آب پاک کننده می باید نمود چنانچه مذکور شد یا به مسح یا زیاده بجسم طاهر در استنجا
از غایط غیر متعدی و در این کلام اشاره شده به چند فایده اول آنکه در استنجا از غایط غیر متعدی آنچه لازم است مسح است خواه آن مسحات
بسنگ باشد و خواه بجسمی دیگر مثل کلوخ و خرقه و امثال آن و اگر آن اجسام محترم نباشند مثل مطعوم و امثال آن ازاله نجاسات باو متحقق میشود
اما در استعمال آن اثم عظیم است دوم آنکه اگر مسحات ثلثه بیک سنگ که سه طرف داشته باشد متحقق گردد کافیست و لازم نیست که احجار متعدد باشد
و اگرچه بعضی نظر بظاهر روایات تعدد احجار را لازم میدانند سیم آنکه اگر ازاله نجاسات به مسح حاصل نشود لازم است که زیاده از آن
مرتبه مسح کند تا وقتیکه نجاسات تمام زایل شود و اگر بکمتر از آن ازاله نجاسات متحقق شود لازم است که مسحات ثلثه را تمام نموده بکمتر از آن
اکتفا ننماید چهارم آنکه لازم است که احجار که با آن ازاله نجاسات مینماید پاک باشد زیرا که آنچه نجس است مطهر نمیتواند بود پنجم می باید که
آن جسم نباشد از قبیل آبگینه و امثال آن بلکه لازم است که فی الجمله درشتی داشته باشد تا قطع نجاسات تواند نمود و استخراج این معنی از لفظ
ازاله که در این کلام واقع شده میتوان نمود ششم آنکه مسحات مذکوره مطهره غایط غیر متعدی اند و در ازاله غیر متعدی اند و در ازاله
بول و غایط غیر متعدی البته آب می باید و بس هفتم آنکه ازاله نجاسات با احجار مخصوص بحالت اضطرار نیست بلکه با وجود قدرت بر
استعمال آب نیز بمسحات ثلثه اکتفا میتوان نمود چنانچه کلمه آن افاده این معنی مینماید اما اگر میان احجار و استعمال آب جمع نماید بهتر و نوع ازاله
نماید افضل است و همچنین بسبب بیان ازاله نجاسات ذکر استنجا و کیفیت ازاله آن فرموده شیخ مصنف ره اراده نموده که اداب خلوت خانه

و وجوب آن اگر انیس ... در این کلام مندرج ... و از این جهت متعرض باید که و یجب علی المتخلی ستر العورة عن ناظر محترم یعنی واجب است بر کسیکه بخلوت خانه
رود که بپوشاند عورت خود را اگر مراد از قبل و دبر است از بیننده که ناظر آن شود و از این کلام مفهوم میشود که پوشیدن عورت از آن ناظر که نظر او حرام نیست مثل
حیوانات و اطفال غیر متمیز و زوجه و کنیز و مملوک غیر مزوجه و همچنین در حالت تخلیه لازم نیست و ... عورت این ... است از این جهت مصنف ره وجوب ستر
عورت را مخصوص این حال نموده الا در جمیع احوال ستر آن واجب است و مخصوص بحال استنجا نیست و الانحراف عن القبلة بهما یعنی واجب است که متخلی عورت خود را
از قبله منحرف سازد یعنی بنحوی ننشیند که عورت او مستقبل و مستدبر قبله باشد و ... که مصنف کلمه ... است از این کلام استفاده توان کرد
که انحراف بدن یا عورت از قبله واجب است بلی اگر بنحوی بنشیند که جمیع بدن او از قبله منحرف باشد و هیچ شک نیست که این معنی باحتیاط اقرب است و از اطلاق این کلام
معلوم میشود که وجوب انحراف قبله مخصوص صحرا نیست بلکه در ابنیه و بیوتات نیز واجب است که انحراف نماید چنانچه اکثر اصحاب بان تصریح فرموده اند و سلار رحمه الله
تحریم استقبال و استدبار قبله را مخصوص صحرا گردانیده در ابنیه و امثال آن انحراف را واجب نمیدانند و مستند ایشان حدیثی است که محمد بن اسمعیل روایت نموده مضمون
آن راجع میشود بانکه در منزل حضرت امام رضا علیه السلام داخل شدم و در منزل او کنیفی بود که رو بقبله بنا شده بود و میتوان گفت که از آن لازم نمی آید که حضرت امام
در محل جلوس آن انحراف از قبله نمی فرموده باشند و ایضا مشهور است که آن منزل را آن حضرت از یهودی خریده بود و از ملک خصم تغییر آن ... اولی
و احوط آنست که باطلاق اقوال فقها ... لکن ... مرویه از اصحاب عصمت ... عمل نموده در ابنیه از قبله انحراف نماید قد تطهر الارض
اسفل النعل والقدم یعنی تحقیق که پاک میسازد زمین هرگاه پاک و خشک باشد ته نعلین و کفش و قدم و موزه و امثال آنرا ...
که بی آن حرکت نتواند نمود و ایضا از جمله چیزهائیست که باعث تطهیر میباید زیرا که ... مقام ... بایستی ... که ... اشیاء
مذکوره منتهی به ارض شرط نیست بلکه آنچه لازم است ازاله عین نجاست است خواه منتهی بان شود ... که موضع متنجس ... جدید ... که عین نجاسات از آن
زایل کند و یعنی پاک می سازد آفتاب چیزهائی را که بتابیدن عین شعاع آفتاب بر آن خشک شود بشرط آنکه از جمله ماکولات نباشند مثل اراضی و
... و نباتات و فواکه مادام که بر درخت باشند و چوبها و درها که در مواضع منصوب باشند و امثال اینها و از آنچه قابل نقل و انتقال باشد سوای بوریا
و حصیرها و چیزی دیگر که با آفتاب پاک نمیشود آنچه مذکور شد قول اکثر اصحاب است رضوان الله علیهم ابن حمزه و محقق رحمه الله در این حکم خلاف نموده میگویند
که اشیاء مذکوره بآفتاب پاک نمیشود اما سجده بر آن میتوان کرد بشرط آنکه موضع ملاقات خشک باشد چنانچه شارح محقق در شرح این رساله در عدم تطهیر اشیاء
مذکوره با آفتاب ... براء ... نجاست ... اند و ... علامه ... اصحاب ... قابلند ... است و حدیث ...
از حضرت صادق علیه السلام که ما اشرقت الشمس فقد طهر مؤید قول اول است والنار یعنی دیگر از مطهرات آتش است و آتش پاک میسازد باجماع
اصحاب چیزهای را که خاکستر کند یا انگشت گرداند و دود ... آن ظاهر میشود ... طاهر است مثل گل که خشت ... هرگاه با آتش پخته شود در تطهیر آن

مبادا اصحاب خلاف فتوی از این قبیل است خمیری که با آب نجس خمیر شده باشد و اکثر اصحاب حکم بعدم پاکی آن می‌نمایند والاستحالة یعنی دیگر از مطهرات استحالات
و منع از جای کردیدند و بعد انعقاد عبارتست از تغیر صورت نوعی اجسام بنوعی دیگر که اسم اول زائل شود که اهل عرف اسم دیگر بر آن اطلاق
نمایند مثل استحاله نطفه بحیوانات و استحاله نجاسات بخاک و در مطهر بودن استحاله بطریقی که مذکور شد اصحاب متفق اند والنقص یعنی دیگر از مطهرات نقص است و مراد
با آن کم شدن شیره انگور است هر گاه بسبب اشتداد و غلیان نجس شده باشد بطریقی که دو ثلث آن جوشیده باشد و یک ثلث آن بماند والنقص آن جاری
نجس شده باشد هر گاه بمقدار که در شرع شریف بحجت آن معتقد شده از آن جا کشیده شود والانتقال یعنی دیگر از جمله مطهرات انتقال است مثل انتقال
ادمی از کفر باسلام و انتقال خون از بدن حیوانات ببدن پشه و امثال آن و میباید دانست که استحاله و انتقال در بعضی مواضع موجب نجاست می‌شوند کانتقال
و انتقال مسلمانان از اسلام بکفر و استحاله بعضی طاهرات بنجس و بدانکه مصنف طاب ثراه در کتاب ذکری بیان نموده که انتقال مرتد فطری از کفر باسلام مطهر او است
و در بعضی کلام مفهوم می‌شود که توبه او قبول است با آنکه اکثر اصحاب تصریح نموده اند با آنکه توبه مرتد فطری مقبول نیست لهذا با وجود اصحاب توبه حکم بقتل او
می‌نمایند و بعد از انقضاء وفات زوجه او بنکاح شوهر دیگر در می‌توانند آمد و اگر چه بقتل رسیدن او ظاهر است که با وجود حکم باسلام آن بعضی از احکام متحقق نمی‌شود
و میتواند بود که بنابر کلام مصنف ره بر انتقال اینکه توبه او باطناً مقبول است اگر چه بحسب ظاهر در سلک کفر منخرط است لیکن بر این تقدیر معتبر
تطهیر این است که اثر آن از ملاقات با مسلمانان و دخول مساجد باطناً گناهی نیست و اگر چه بحسب ظاهر بر مسلمانان واجب است که از وی اجتناب نمایند و اگر
در دخول آن تمکین ننمایند والانقلاب یعنی دیگر از جمله مطهرات انقلاب است مثل انقلاب خمر بسرکه و امثال آن خواه انقلاب بنفسه باشد
و خواه بعلاج چون آنکه بسرکه منقلب شود والغیبة فی الحیوان بل یکفی زوال العین فی غیر الآدمی مطلقاً یعنی هر گاه بدن حیوانات نجس شود
در حصول طهارت آن شرط نیست که آن حیوان از نظر غایب گردد بلکه زوال عین نجاسات بدن سایر حیوانات که غیر آدمی اند بهر طریقی که باشد مطهر
محل است خواه از نظر غایب شده و خواه حاضر در نظر آن از بدن آن حیوان زائل شده باشد اما هر گاه ثوب یا بدن آدمی نجس باشد زوال عین نجاست از
الموضع کافی نیست بلکه حکم بطهارت آن محل مشروط بآنست که آن شخص بعد از علم بنجاست آن از نظر غایب شود بنوعی که احتمال ازاله آن نجاست از آن
ممکن باشد و آن شخص مکلف باشد و باعتقاد آن ازاله آن نجاست واجب یا مستحب باشد پس هر گاه شرایط مذکوره متحقق شود حکم بطهارت الموضع
می‌توانند نمود و اگر چه بتطهیر آن اخبار ننموده باشد و اگر بتطهیر آن اخبار نماید در قبول قول آن عدالت شرط نیست بلکه اگر مسلم فاسق بتطهیر ثوب
یا بدن خود اخبار نماید کافیست و مصنف ره بعد از بیان اقسام مطهرات شروع کرده در بیان کیفیت تطهیر نموده فرموده که ویجب العصر فی غیر
الکثیر یعنی واجبست فشردن آن چیزی که اثر التطهیر دارد و در اخراج آب غسل از آن چیز مانند نمد و لباس که در عادت گویند که عصر آن بعمل آید
از ازاله نجاست با آب قلیل متنجس باشد هر گاه آن محل قابل عصر باشد و فشردن آن متعذر باشد پس اگر با وجود قدرت بر فشردن آن و غسل آن موضع

اکتفا

اکتفا نمودن بانکه آن را بهم فشرده بگذارند تا خشک شود در حصول تطهیر کافی نیست و اگر آن محل قابل فشردن نباشد مثل ظرف چون آن بسیار است باید چند مرتبه
از افشردن بحسب المعهود در انفصال آب از آن جای نماید و آبی که بعد از آن در آن محل باقی مانده باشد طاهر است و بعضی اجسام که اصلاً قابل عصر نیست و غساله
و نجاست از آن جا منفصل نشود در تطهیر آن نیز آب کثیر در پاکی ممکن نیست الا فی بول الرضیع یعنی استثنا است از وجوب عصر یعنی فشردن محل متنجس از بول است
الا در بول پسر شیرخوار که مطلق بطعام تغذی ننموده باشد یا غالباً قوت او شیر باشد و در مدت رضاع که دو سال است تجاوز ننموده باشد چه با بول
مذکور در ازاله بول آن عصر لازم نیست بلکه اگر آب بآن ریزند بحیثیتی که تمام آن محل احاطه نماید کافیست و این حکم مخصوص رضیع است و در ازاله بول
رضیعه و خنثی عصر لازم است والغسلتان فی غیره یعنی در ازاله سایر نجاسات که غیر بول رضیع باشد دو غسل واجبست کاه باب قلیل ازاله نموده باشند
والثالث فی غسل المیت بالسدر والکافور والقراح یعنی در ازاله نجاسات از اموات سه غسل واجبست باین نوع که غسل اول با آب
سدر باشد و غسل دوم با آب کافور و غسل سیم با آب خالص که مطلقاً هیچ از این خلیط با آن همراه نباشد و مخفی نیست که این کلام در اجمال مرتبه است که
احتیاج تمام بتوضیح دارد از این جهت گفته میشود که غسل اموات از جمله واجبات کفائیست یعنی که بر جمیع مسلمانان واجبست که بآن قیام نمایند
اگر همه مسلمانان آن را ترک نمایند تمام مأخوذ و معاقب باشند و هر گاه یک کس بآن قیام نماید از جمیع ساقط شود و این غسل میتی واجبست که مسلمان
یا در حکم مسلمانان باشد که مراد مجانین و اطفال مسلمانان است و اگر جنین باشد که بعد از حصول حیاة ساقط شده باشد که آن بعد از انقضاء مدت چهار ماه
از انعقاد نطفه میشود و غسل و تکفین شهید که در معرکه کشته شود و بعضی اصحاب حضور امام را شرط نموده اند در معرکه اگر امام حاضر نباشد غسل و تکفین
مقتول از او واجب دانسته اند و اگر چه در صفت قتال هلاک شده باشد و مصنف ره از معتبر نقل نموده که اشتراط امر مذکور از جمله اشتراطیست که از حدیث
مفهوم نمیشود و بدانکه در ذکری مذکور است که در اخبار وارد شده که هر که برای حفظ اهل و مال خود مقتول شود و آن کس بطاعون یا باسهال
بمیرد یا در آب غرق شود یا در زیر دیوار آید و زنانی که در وقت وضع حمل میمیرند از جمله شهیدان اند و مراد آنست که اینجماعت
در فضیلت و ادراک ثواب شهید مساوی اند نه آنکه احکام غسل و تکفین از اینجماعت ساقط است و دیگر بدانکه آنچه از سدر و کافور
واجبست مسمی است چنانکه توان گفت که آب سدر و کافور غسل یافته اما سنت است که کافور مقدار سیزده مثقال شرعی و ثلث باشد
چنانچه در روایت که جبرئیل چهل مثقال حنوط از بهشت آورد و حضرت رسول آن را سه حصه نمود و فاطمه و امیر المؤمنین تقسیم نموده و اگر
از خلیطین متعذر باشد با آب خالص سه مرتبه میت را غسل دهند مرتباً یعنی می‌باید که میان اعضای ثلثه مراعات ترتیب نمایند اول با آب سدر
غسل دهند بعد از آن با آب کافور پس با آب خالص و در این احکام کلام مرتباً بصیغه اسم فاعل جاری شده اخرا بعد از آن کلام دلالت
بر آن میکند و میتواند بود که بصیغه مفعول خوانده شود و حال از غسل باشد کالجنابة یعنی غسل میت مثل غسل جنابت است در ترتیب

نیت را میباید کرد مقارن رو ریختن آب بر سر و الا سر را کردن در غسل و بعد از آن جانب راست را غسل داده پس جانب چپ را بشوید اگر بطریق ارتماس غسل دهند نیز جایز است و یجزی نیة واحدة لها یعنی جایز است که در مجموع غسلهای ثلثه بیک نیت اکتفا نمایند بر آنکه از این سه غسل علیحده نیتی نماید زیرا که مجموع این اغسال بمرتبه یک طهارتست و لهذا بعد از تکمیل غسل تطهیر میت حاصل میشود و اگر میت یک غسل دلبستن غسل از وجهی نیست زیرا که اگر فرض کنیم که بسبب فقد آب یا بعضی از اسباب متعذر باشد لازم است که هر کدام از اغسال که ممکن نشود بدل آن تیمم بجای آورده جهة آنکه متعذر است میت را تیمم دهد و از آنجا مفهوم میشود که هر کدام علیحده غسلی باشند زیرا که اگر مجموع یک غسل باشند هر کدام بمنزله جزوی از آن خواهند بود و ظاهر است که هرگاه جزوی از اجزاء غسل واحد متعذر باشد جایز نیست که در عوض آن جزو تیمم کنند زیرا که تبعیض غسل واحد جایز نیست پس ظاهر میشود که هر کدام علیحده اند و یقین است که بعنوان احتیاط اولیست از آنکه کسی با نیت در غسل میت داخل باشند میباید که اگر کسی آب بر سر میت میریزد نیت کند زیرا که غاسل حقیقی اوست که دیگران ممدّ او اند و الصلوة بالتعفیر و یلیها الولوغ و ولوغ بمعنی آب آشامیدن سگ است از ظرفی با لیسیدن آن ظرف و بعضی از این کلام است که مرتبه غسل واجبست آنکه در اول یک بار با خاک ظرف را بمالند اگر سگ از آن آب خورده باشد و یا زبان لیسیده باشد باید که غسل اول از غسلهای ثلثه با آب با خاک یا آب ممزوج شده باشد یا خاک خالص که مطلق با آن آب بشویند و در آن ظرف مالیده باشند بنا بر قول این اصحاب و اگر خاک نیابند عوض اشنان یا مثل آن بجای آورند و باتفاق اصحاب این حکم مخصوص ظرفست که لعاب کلب باو رسیده باشد و در غیر ظرف این حکم جاری نیست و ایضا گیاهی که بسیار ملاقات با آن حاصل شده باشد از این قبیل باشد و هیچ شک نیست که غسلات ثلثه کافیست و واجبست اگر آب قلیل تطهیر میداده باشند و اگر آب کثیر یا جاری باشد بعد از تعفیر مذکور یک مرتبه غسل دادن کافیست و السبع فی الخنزیر و الخمر و الفارة یعنی واجبست که هفت مرتبه غسل دهند ظرفی را که بسبب ولوغ خوک یا رسیدن شراب یا مردن موش در آن نجس شده باشد و در این غسلات خاک را مدخلیت نیست و شیخ ابو جعفر رحمه الله و ولوغ خنزیر را خاک را لازم میداند و الغسالة المحل کما قبلها یعنی غساله آبیست که وقت ازاله نجاست از آن جدا میشود و معنی این کلام است که حکم غساله در طهارت و نجاست مثل حکم محل است که غساله از آنجا جدا میشود پیشتر از ورود غساله بر آن محل بایمعنی که اگر پیشتر از ورود غساله آن موضع بر آن محل طاهر بوده غساله نیز نجس است و ایضا نجاستیکه در ازاله این غسالات متعدده لازم است و اگر در مرتبه اول از غسل رکن بدن یا ثوب یا مثل آن نجس شود در ازاله آن تمام عدد که در ازاله اصل لازم بود واجب است معتبر است و اگر در غسله دوم که یکبار شستن آن کافیست مثل نجاست خمر که هفت مرتبه غسل ازاله آن لازم است اگر در غسل ثالثه از آن نجس شود پنج مرتبه غسل دادن آن محل واجبست و علی هذا القیاس و آنچه مذکور شد قول مصنف و بعضی از اصحابست و بعضی را اعتقاد چنانست که حکم غساله حکم محل است بعد از ورود غساله بر آنجا یعنی مرتبه غسل دوم را از نجاست غساله یک مرتبه از مرتبه غسل اصل محل کمتر است بنا بر این اگر چیزی از غساله ثالثه در ازاله

که نجس شود غسل باید در تطهیر آن کافیست و بعضی دیگر گفته اند که غساله مثل محل است قبل از ورود و جمیع غسالات بر اینجا پس عدد در کردن تطهیر محل لازم بعد از ازاله غساله نیز لازم است و اگر چه در غساله اخیر فقهای و سید مرتضی و ابن ادریس رحمهما الله را اعتقاد چنانست که غساله مطلق طاهر است و اگر چه در غساله اولی نجس باید دانست که آب استنجا از این حکم مستثنی است و با شروط متعدده که آن بجا طاهر است و عفی عما لا یرقی من الدم الضعیفین یعنی عفو کرده شده است از آنچه از خون زخم که از دملها و جراحتها آید مادام که خون آن منقطع نشده باشد تا وقتیکه آن جراحت نیکو شود پس با وجود قدرت بر تطهیر آن ازاله او و اگر میتواند نمود و ایضا تخفیف آن لازم نیست و اگر چه ممکن باشد و عما نقص عن سعة درهم البغلی یعنی مجتنبین عفو کرده شده است از ازاله خونی که قدر آن از وسعت درهم بغلی کمتر باشد و درهم بغلی درهمیست که در ابتداء اسلام زده شده و منسوب بمردی که در آن آن درهم بغلی گفته اند در درهم مذکور را بآنچه از کف دست منخفض است برابر دانسته اند و در این مقام چند مسئله مناسب است اول آنکه این حکم مخصوص خون است و ازاله قلیل نجاسات دیگر لازم است اگر چه اندک باشد دوم آنکه خون متفرق باشد و المقدار که قدر آن از درهم کمتر باشد آن نیز نزد اکثر اصحاب معفوست سیم آنکه اگر آبی که بخون نجس شده باشد حکم آن نیز مثل حکم خون است و آنچه از قدر درهم کمتر باشد آن آب نیز معفوست و الا لازم نیست فرع را اصل لازم آید و این قول ابن ادریس است رحمه الله چهارم آنکه آنچه معفوست غیر از خون حیض و استحاضه و نفاس و از ازاله قلیل آن لازم است اگر چه کمتر از درهم باشد پنجم آنکه خون نجس العین مثل خوک و سگ و کافر معفو نیست اگر چه کمتر باشد از قدر مذکور ششم آنکه اگر خون بمقدار درهم باشد و اگر از آن زیاده و کم نباشد در عفو و عدم عفو آن اصح را قول است وجوب ازاله آن با احتیاط اقربست زیرا که الفاظی که در باب عفو واقع شده مخصوص کمتر از قدر درهم است و در کمتر از آن مثل هفتم آنکه جامه و بدن را در این حکم مساوی اند و خونی که کمتر از درهم باشد در هر دو محل معفوست هشتم آنکه اگر خون به بتانه جامه کرد تا باشی رسیده نیز از آنرا نیز علیحده اعتبار می باید نمود و عن نجاسة ثوب المربیة الصبی حیث لا غیره ان وجب غسلها فی یوم و اللیل مرة یعنی همچنین عفو کرده شده است در نماز از نجاست جامه زنیکه تربیت طفل شیرخواره مینماید باشد و آنرا جامه دیگر سوای آنکه پوشیده باشد نباشد بسبب رفع مشقت آن زیرا که ظاهر است که جامه آن اکثر اوقات نجس میشود و ازاله آن برای هر نمازی متعذر است اما واجبست که آن جامه را در هر شبانه روزی یکبار غسل دهد و در این مقام نیز چند مسئله است اول آنکه اگر با طفل مربی باشد بعضی اصحاب ذکر این حکم را بمربیه مختص دانسته اند زیرا که اصل مشقت نسبت بمرد و زن مساوی است و لیکن بعضی دیگر گفته اند که در حضرت نیز مساوی باشند و بعضی نجاست جامه او را معفو ندانسته اند زیرا که نص در باب ثوب مربیه واقع است و الحاق مرد بآن قیاس است دوم آنکه صبی و صبیه در این حکم مساوی اند زیرا که نص در باب مولود واقع شده و لفظ مولود شامل ذکر و انثی است سیم آنکه اگر جامه دیگر بخرید یا بعاریه یا باجاره بهم رسد واجبست که در تحصیل آن سعی نماید مادامی که ثمن یا بدل اجاره آن بمرتبه اعلا نرسد و اگر از دادن آن ضرر عظیم بآن عاید شود چهارم بعضی تصریح کرده اند که عفو از بول صبی است و اگر بغایط یا بول یا بخون نجس شده باشد در این حکم نیست زیرا که النص بر خلاف اصل واقع شود اختصار

برمورد لکن اولی است پنجم آنکه اولی آنست که تطهیر نشود برای او را تو بفعل آورده نماز را نیز تاخیر نماید تواند که جای نماند او جامه پاک او را نماید و عفی
النجاسة مالا یتم الصلوة وحده کالتکة یعنی همچنین عفو کرده شده است در نماز از نجاست آنچه نماز در آن تمام نشود منفردا یعنی
تنها ساتر عورتین نتواند شد مثل بند زیر جامه و انگشتری و امثال آن بنا بر آنکه بعضی اصحاب حکم مذکور را مخصوص ملبوسات دانسته اند پس اگر مثل درهم
نجس با او باشد معفو نخواهد بود و بعضی دیگر شرط کرده اند که آن ملبوس در محل خود باشد پس اگر انگشتری که نجس باشد در دست او نباشد معفو نیست و ظاهر آنست که
اعتبار شروط مذکوره باحتیاط اقرب است و اگرچه ظاهر من حیث الاطلاق دلالت بران ندارد و عن النجاسة مطلقا مع التعذر الازالة
یعنی همچنین عفو کرده شده است از مطلق نجاسات خواه مغلظه باشد و خواه غیر مغلظه خواه در بدن باشد و خواه در ثوب یا مکان هر گاه مکلف را ازاله آن ممکن
مقدور نباشد و درین مقام نیز مستدرک چند مسئله است اول آنکه کسی که مخصوص باشد به یک جامه نجس و غیر آن ساتری یافت نشود مخیر است از آنکه جامه نجس را
نزع نموده برهنه نماز گذارد و یا آنکه با همان جامه نماز کند و اکثر اصحاب نماز در آن جامه را افضل میدانند زیرا که ستر عورت بفعل آید و صفت طهارت الذی
منتفی باشد اولی است از آنکه مطلق لباس منتفی شود دویم آنکه اگر ازالة النجاسات بالکلیه متعذر باشد اما تخفیف در آن مقدور باشد بعضی اصحاب تخفیف را لازم
میدانند زیرا که در میانه اصحاب مشهور است که لا یسقط المیسور بالمعسور و بعضی را اعتقاد آنست که بر تخفیف اثری مرتب است مثل آنکه
آن نجاست مغلظه باشد و چندان تخفیف داد که بمرتبه معفو رسد یا آنکه دو قسم نجاست مثل بول یا خمر بر جامه باشد و ازاله بول که آن نجاست مغلظه است
مقدور باشد در این صورت تخفیف لازم است و الا تخفیف لازم نیست سیم آنکه اگر کسی چیزی از نجاست مثل خمر یا گوشت میته در حالت اختیار بخورد یا
… او را ازاله لکن بدو باشد یا آنکه در زیر جلد آن خون نجس بهم رسانیده لکن بیشتر علماء رحمهم الله ازاله آن لازم میدانند زیرا که حمل نجاست کرده
در نماز جایز نیست و مصنف ره در کتاب ذکری آنرا اقرب که عدم وجوب ازاله آن نیز ممکن است زیرا که در اینحالت ملحق بباطن است و باطن قبول نجاست
نمینماید و صحت و بطلان نماز در اینحالت متفرع بر این دو قول است **المقدمة الثالثة** سیم از مقدمات نماز در بیان ساتر است و چون آن
نسبت بمرد و زنان اختلاف دارد و بنابر آن مرد از الستر لکن واجب است بر هر که عورتین است و عورت را بپوشد جمیع بدن است الا آنچه استثنا کرده میشود
لازم است از اینجهت میفرماید که ستر العورتین للرجل یعنی واجب است در نماز پوشیدن عورتین لکن قبل و دبر است اگر بنوعی که لون و حجم آن
پنهان شود ولیکن اگر مکشوف العورة نماز گذارد نماز آن باطل است خواه در آن مقام ناظر باشد و خواه در خلوت نماز گذارد و مطلقا ناظر نباشد
ستر جمیع البدن للمرأة عدا الوجه والکفین و ظاهر القدمین لها و للخنثی یعنی واجب است پوشیدن جمیع بدن آن زن و مرد … و ظاهر
هر دو قدم هر زنی که آزاد باشد و خنثای مشکل را و مرجع ضمیر ظاهرا اگرچه صریحا در عبارت مذکور نیست الا ذکر در مابعد دلالت دارد بر آنکه مراد با آن امراه
حره است و در این مقام نیز چند مسئله است اول آنکه وجوب ستر مخصوص حالت صلوة و طواف است و در غیر این دو وقت اگر ناظر نباشد که

نظر آن نیز جایز باشد مکلف را ستر لازم است و الا فلا و اگر حکم فی عورت نزد زوجه و مملوکه غیر زوجه و طفل غیر ممیز غیر آن عورت نیز ندارد و دلیل بر
عورت زوجه مذکور حدیث مروی از حضرت رسالت است صلی الله علیه که لعن الله الناظر والمنظور الیه دوم آنکه خنثی عبارت است از شخصی که آلت مردان
و زنان هر دو داشته باشد پس اگر با اماراتی که در شرع شریف قرار یافته مشخص شود که از مردان یا زنانست حکم آن مثل دیگری خواهد بود و اگر بعلامات مقرره تشخیص نیابد و آن
صورت را خنثی مشکل میگویند بعضی به آن فرموده اند که لازم است که مثل زنان جمیع بدن را بپوشانند زیرا که باصل شرع بنماز مشغول الذمه است
و از ستر عورتین که مخصوص مردانست اکتفا نمایند برائت ذمه بیقین حاصل نمیشود پس باید که جمیع را بپوشانند تا بیقین از عهده تکلیف بیرون آیند
و بعضی اصحاب حکم آن را مثل حکم مردان دانسته اند زیرا که اصل برائت ذمه است از زیادتی تکلیف سیم آنکه اگر ساتر نداشته باشد تا تحصیل ساتر بعاریه یا بیع یا
اجاره میسر شود واجب است که در تحصیل آن سعی نماید چهارم آنکه کسی که ساتر میسر نیست لازم نیست که انتظار آخر وقت کشد بلکه نماز آن در اول وقت نیز
صحیح است چنانچه بعضی اصحاب تصریح بآن نموده اند اما اگر در این مقام تفصیل قایل شوند با آنکه اگر وجدان ساتر مرجو الحصول باشد نماز را تاخیر نماید و الا در
اول وقت نماز گذارد چنانچه قول بعضی از اصحاب اولی میباشد پنجم آنکه اگر ساتر بقدری یافت شود که یکی از عورتین را کفایت کند و زیاده از آن نباشد
باید که ستر قبل را اختیار نماید بسبب آنکه فرق تمام دارد از آنکه صاحب است و کفل و دبر از آن مستور است بالیتین ششم آنکه اگر در اثنای نماز عورت منکشف شود
لکن بانکشاف آن عالم نشود واجب است که بعد از علم آن را بپوشاند و نماز آن صحیح است چنانچه علامه در مختلف و بعضی دیگر اختیار آن نموده و ابن جنید رحمه الله
اعاده نماز را در این صورت لازم میداند زیرا که انتفاء شرط موجب انتفاء مشروط است خواه عمدا باشد و خواه سهوا و چنین از عبارت … مستفاد میشود که
ستر شود و ادنی نیز نماز او صحیح باشد و مصنف ره بوجوب آن جازم نیست از آنجهت میفرماید که و الاولی ستر شعرها و اذنیها یعنی اولی آنست
که مرده حره موی ها و گوشهای خود را بپوشاند بسبب روایتی که منقول است از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که آنحضرت در وقت نماز موی ها و گوشهای
خود را می پوشیده است اما الامة المحضة فلا یجب علیها ستر راسها مراد با امه محضه کنیزی است که تمام او بنده باشد و اگرچه مکاتبه مشروطه
یا مدبره باشد و مفهوم این کلام آنست که واجب است کنیز را که هیچ جزو او آزاد نشده باشد که سر خود را بپوشاند و یعتبر فی الساتر امور خمسة یعنی اعتبار
کرده شده است بحسب شرع در ساتر پنج امر که در حالت اختیار هیچ یک از آن شرط جایز نیست الاول ان یکون طاهرا الا المستثنی یعنی شرط اول
آنست که ساتر مصلی پاک باشد از جمیع نجاسات الا آنچه استثنا کرده شده است که آن خون جروح و قروح است و خونیست که از قدر درهم کمتر باشد و جامه
مربیه صبی … که ذکر آن در بحث نجاسات گذشت الا آنکه متعذر باشد الثانی ان لا یکون جلد میتة یعنی شرط دوم از شروط پنجگانه که در ساتر
معتبر است آنست که پوست جلد میته نباشد یعنی پوست حیوانی نباشد که بدون تذکیه مرده باشد و مصنف ره در این باب تبعیت اکثر اصحاب نموده تذکیه جلد را از شرط
علیحده اعتبار نموده است اگرچه بعید اولی که اشتراط اماره است از این شرط مستغنی میتوانند شد زیرا که یقین است که جلد میته طاهر نمیشود و گویا بسبب تصریح

بانی قید است که اشاره نماید بخلاف ابن جنید رحمه الله که اثر اعتق و جایز است که جلد میته به دباغت طاهر نمی‌شود اما با عتق واو نیز در جامه
که از آن ساخته شده باشد نماز صحیح نیست پس ظاهر شرح باتفاق اصحاب میباید که ساتر جلد میته نباشد و اگرچه دباغت یافته باشد و باید دانست که هر جلدی که
مطروح باشد در راه کند و در اسواق و در مثال آن افتاده باشد باید دانست که از دست کافر یا مستحل میته در اسواق اهل کفر یافته شود و مجموع داخل میته است
و در صحاب حکم بنجاست آن فرموده اند بسبب آنکه اصل عدم تذکیه است و مادامی که مکلف را علم بتذکیه آن حاصل نشود استعمال آن جایز نیست خصوصاً
الثالث ان لا یکون جلد غیر ماکول اللحم و صوفه او شعره او وبره یعنی سیم از شروط خمسه که در ساتر صحیح معتبر است آنست که پوست حیوان
غیر ماکول اللحم نباشد و اگرچه تذکیه و دباغت دیده باشد و پشم و موی آن نیز نباشد و بعض متقدمین در شرح این رساله منع نموده اند از آنکه مصنف در ساتر
شرط نموده که جلد غیر ماکول اللحم و صوف آن نباشد مفهوم میشود که آنچه منفرد تر نتواند شد مثل کلاه و قلنسوه و غیرها اگر از مذکورات باشد یا آنچه از موی حیوان
غیر ماکول اللحم بر جامه یا بر بدن چسبیده باشد نماز با آن صحیح است و مقول شیخ ابوجعفر است رحمه الله و مخفی نیست که در تصانیف اکثر اصحاب صحیح صادر مختلف
و ذکر در شرح قواعد این قول را ضعیف شمرده اند چنانچه در شرح قواعد مذکور است که اگر یک موی از حیوان غیر ماکول اللحم بر بدن یا جامه مصلی باشد نماز آن
صحیح نیست زیرا که احادیثی که بر منع آن دلالت دارد عام است و شامل یکمو و زیاده نیز هست و احتیاط آنست که در نماز جمیع مذکورات اجتناب نماید
اگر موی مثلا بر جامه یا بدن او باشد و بسبب عموم حرج از این حکم مستثنی است و نماز با آن صحیح نیست **الا الخز** این استثناست از آن برغیر ماکول
اللحم یعنی میباید که ساتر مصلی جلد غیر ماکول اللحم نبوده و بر آن نیز نباشد الا در خز که باتفاق اصحاب نماز در آن صحیح است و اگرچه ماکول اللحم نیست و در
صحت صلوه در جلد خز میان اصحاب اختلاف است و اکثر اصحاب خصوصاً علماء متاخر مثل مصنف و ذکری نماز را در آن صحیح میدانند بسبب آنکه بر اجماع اصحاب [?]
در اکثر احکام ... وارد اند و در احادیث صحیح تصریح بالصحه آن واقع است **والسنجاب** این نیز از ماتقدم مستثنی است یعنی نماز در جلد و در [?]
نیز صحیح است و اگرچه ماکول اللحم نیست و باید دانست که در جواز صلوه با جلد و موی سنجاب میانه اصحاب خلاف است و مصنف و اکثر متاخرین جواز
صلوه را راجح دانسته اند و احادیثی که در باب منع آن وارد است محمول بر کراهت میدانند و علامه در مختلف از صحت نماز در آن منع نموده احادیثی که در
باب رخصت نماز در آن وارد است ضعیف میشمارد و هیچ شکی نیست که بر تقدیر جواز میباید که تذکیه یافته باشد والا باتفاق نماز در آن صحیح
نخواهد بود **الرابع ان لا یکون مغصوباً** یعنی چهارم از شروط خمسه که در ساتر معتبر است آنست که مغصوب نباشد یا بنحوی که میباید که ساتر مالک او باشد
یا از جانب مالک در تصرف آن ماذون باشد و اگر با وجود علم بغصبیت آن در آن نماز گذارد نماز باطل است بسبب آنکه حرکات و سکنات که در آن
هنگام از وی واقع میشود تصرف است در ملک غیر و تصرف در مال بی اذن منهی عنه است و نهی در عبادت دلالت بر فساد دارد اما اگر نداند
که آن مغصوب است یا دانسته باشد و فراموش کرده باشد در این صورت اعاده نماز بر وی لازم نیست زیرا که تکلیف غافل ممتنع است و اگر بعض از آنجا

در صورت نسیان اعاده لازم دانسته زیرا که از تقصیر آن ناشی شده اما آنچه مرضی اکثر علماست آنست که اعاده نماز در صورت نسیان لازم نیست
الخامس ان لا یکون حریراً محضاً یعنی پنجم از شروط خمسه که مراعات آن در ساتر معتبر است آنست که حریر محض نباشد و حریر محض آنست که
جنس مایصح فیه الصلوه جزو آن نباشد و مغلوط نباشد و اگرچه از قدر حریر کمتر باشد چنانچه مصنف رحمه الله از معتبر نقل نموده که اگر خلیط عشر حریر باشد کافیست
اما میباید که آنرا در عرف حریر محض ندانند بلکه ممزوج گویند و پوشیدن حریر محض بر جمیع مکلفین در همه وقت حرام نیست بلکه تحریم آن مخصوص
رجل و خنثی است و شاید این در حالت حرب و ضرورت پوشیدن آن جایز است از این جهت میفرماید که **للرجل والخنثی فی غیر الحرب و الضرورة**
یعنی پوشیدن حریر محض مخصوص مرد و خنثی است و شاید در حالت ورود ... که سوای حریر محض زنان را نیز ... باید در دست ...
پوشیدن و نماز کردن جایز است فی المحضین و در صحت صلوه زنان در حریر محض اصحاب متفق اند الا ابن بابویه که در این مسئله خلاف نموده و ظاهرا مخالفت آن نظر
با جماع نیست فی المقام معتقد و اگرچه مسئله است اول الکف ... بلفظ حریر نسبت برجال مخصوص حالت نماز نیست بلکه پوشیدن آن در غیر نماز نیز حرام است
و رجوع علماء اهل بیت رحمهم الله بحرمت لفظ حریر منعقد است و احادیث صحیحه از اصحاب عصمت در این باب وارد شده چنانچه از حضرت امام محمد بن
جعفر الباقر علیهما السلام مرویست الخبر ... اینکه حضرت رسالت پناه صلعم بحضرت امیرالمومنین علیه السلام گفت یا علی حریر مپوش که او ... تو
... جامه بدن تو را با آتش دوزخ ... دوم الکف اصحاب را در صحت صلوه قلنسوه و بند زیر جامه که از حریر باشد دو قول است و احتیاط مقتضی آنست
که از آن اجتناب نماید سیم الکف بر حریر محض تکیه زدن و بر آن نشستن و سوار شدن مرد را جایز است و اکثر اصحاب در این باب متفق اند الا الشیخ محقق و
شیخ ابوالقاسم که در این مسئله متردد است چهارم التکفف بالحریر یعنی ... پوشیدن آن احتمال حرمت و جواز نیز دارد و در حاشیه شرائع جواز آن
مفهوم میشود پنجم الکف جامه که مکفوف بحریر باشد یعنی بطانه اطراف آن و سرهای آستین آن ... حریر باشد پوشیدن و نماز کردن در آن جایز نیست و اگرچه
مکروه است اما میباید که آنچه حریر باشد بقدر چهار انگشت زیاده نباشد و در این باب احادیث بسیار وارد است که هذا مما قد استمر علیه العمل ...
اگر سوای جامه حریر ساتر دیگر نباشد باید که اگر از غیر محرم ... نماز کند بشرط آنکه ... عذر نیاید زیرا که
... از پوشیدن آن منع نموده وجه عدم آن در حالت صلوه تمام است و جامه حریر چنین نیست بلکه در جامه نجس نماز کردن افضل است از آنکه عاریاً
نماز گذارد چنانچه مذکور شد ظاهر اوجه ... نجس است که مانع از پوشیدن آن عارضیت بخلاف ... اصل ذات الکت ... اکثر
و اما طفل را جایز است که او را حریر بپوشانند یا آنکه ... واجب است که او را در پوشیدن حریر تمکین ننمایند احتمالی در ذکری مذکور است که
محقق و علامه رحمهما الله کراهت آن قول دانسته اند زیرا که اطفال مکلف نیستند ... از این قبیل نیست بلکه بر ولی طفل واجب است که
او را از آن زجر و منع کند **ولا ذهباً للرجال** یعنی همچنین جایز نیست مرد را و خنثی را که ساتر ایشان مخلوط بطلا باشد خواه از جنس دیگر باشد

و طلا اندوده شده باشد و همچنین است جامه که تار و پود آن از طلا داشته باشد و با نجمله در مطلق لباسی که از طلا باشد نماز صحیح نیست زیرا که از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که تجمیع که خدا تعالی ذهب را زینت اهل آخرت گردانیده و پوشیدن و نماز کردن در آن بر مردان حرام است و اینحکم نیز مخصوص مردانست بلکه اگر
خاتم از طلا در دست داشته باشد نماز او صحیح نیست و لا یجوز فی ساتر ظهر القدم الا ان لا یکون له ساق و لو قصرت یعنی جایز نیست نماز
کردن در چیزی که پشت پا را بپوشاند الا آنکه از آن چیز اگر چه کوتاه باشد ساق بوده باشد یعنی از مفصل قدمین در گذشته باشد مثل کفش و امثال آن
و این قول شیخین و بعضی متاخرین است و دلیل آن اینست که منقول نشده که حضرت رسالت و ائمه معصومین علیهم السلم در امثال اینها نماز کرده باشند و در شرح قواعد
مستند این قول را ضعیف شمرده زیرا که شهادت بر نفی غیر مسموع است الا اگر وفا ثابت شود که حضرات ائمه معصومین علیهم السلم در آن نماز نکرده اند دلیل
تحریم نماز در آن نمیشود زیرا که پوشیدن امثال اینها در بلاد عرب متعارف نیست پس میتواند که نماز نکردن حضرات در آن بسبب آن باشد که پوشیدن آن خلاف متعارف
اهل حجاز و اکثر عرب است نه برای آنکه نماز صحیح نیست پس اولی آنست که نماز را در آن صحیح دانند و بسبب مخالفت اصحاب نماز را در آن مکروه دانند و آنچه سابق گذشت
باید شد و تمام در شرح [illegible] که از مفصل گذشته باشد باتفاق اصحاب نماز در آن صحیح است و همچنین نماز در جرموق جایز است و در شرح قواعد ذکر کرده که جرموق
موزه ایست مانند کفشی که در زیر موزه پوشند و آنرا بفارسی سر موزه است و شک نیست که صحت نماز در جرموق دلیل صحت نماز است در کفش و امثال آن
چه فی الحقیقه جرموق نیز نوعی از کفش است و باید دانست که نماز زنان از اینحکم مستثنی است و در کفش و امثال آن نماز برای زن صحیح است چنانچه
اکثر اصحاب بآن تصریح نموده اند ترتیب [illegible] بنا بر آنچه نماز در آن مکروهست در اینمقام چند مسئله است اول آنکه مکروهست نماز در جامه که ملاحق [illegible]
روباه و شال آن [illegible] از آن [illegible] نماز در مطلق آن جامه جایز [illegible] دوم آنکه مکروهست نماز در رداء
که رنگ آن سیاه باشد زیرا که مرویست که لباس اهل دوزخ سیاه [illegible] و همچنین است [illegible] عمامه و زعفرانی و جامه سرخ [illegible] مردان در نماز
مساوی اند سیم آنکه مکروهست نماز کردن مرد و زن در جامه که مشتمل باشد بر صورت تماثیل و از این قبیل است انگشتر و شمشیر که بر آن تمثال
[illegible] و این حکم را مخصوص حیوانات دانسته صورت اشجار و هر چیز غیر ذی روح را مکروه ندیده اند و دیگر مذکور است که آنچه از روایات مفهوم میشود
مشهور است و ابن ادریس اگر چه اصحاب مطلق از تماثیل منع نموده اند چهارم آنکه مکروهست نماز در جامه که در جنب برابر مصلی از جانب و ساده باشد
مشتمل بر صورت تماثیل مگر آنکه از آن پوشیده باشند [illegible] پنجم آنکه مکروهست نماز کردن در جامه که متهم باشند بآنکه از نجاسات
اجتناب نمی نمایند یا در [illegible] و از این قبیل است جامه که از پوشیدن لباس حرام احتراز و اجتناب نمی کنند و هیچکدام
حرام نیست بنا بر اصل مقرر ششم آنکه مکروهست مصلی را که در حالت نماز [illegible] ظاهر باشد در ستر [illegible] چنانکه در حال نماز
نماید بلکه [illegible] **المقدمة الرابعة** مراعاة الوقت یعنی چهارم از مقدمات رعایت اوقات صلوة است و هو هنا [illegible]

آنچه در اینمقام مبحث نماز یومیه است مذکور میشود و اوقات نمازهای یومیه بحسب [illegible] در خاتمه رساله ذکر هر یک از اینها مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اول
که وجوب آن نماز ظهر است چنانچه بعضی روایات معتبره مشهور است و بقیه نماز وسطی که در قرآن عظیم دلالت بر فضیلت آن دارد همین نماز است چنانچه شیخ رحمه الله
در خلاف دعوی نموده که اجماع منعقد است بر آنکه صلوة وسطی صلوة ظهر است از آنجهت مصنف رحمه الله ابتدا وقت آن از التقدیم نموده فرمود که فللظهر زوال
الشمس المعلوم بظهور الظل فی جانب المشرق یعنی وقت نماز ظهر است زوال شمس یعنی میل او است از دایره نصف النهار که آن معلوم میشود بظاهر شدن
سایه در جانب مشرق زیرا که از اول طلوع شمس تا وقتیکه آفتاب بوسط السماء رسد ظل هر چیز در تناقص است و کمال نقصان او وقتی است که مرکز آفتاب بر دایره
نصف النهار منطبق شود و بعد از آنکه آفتاب از آن دایره میل کند سایه شخص مرتفع است و باصطلاح فقها عبارت از آنست که در جانب مشرق ظاهر میگردد
اول وقت ظهر ابتداء ظهور فی است در جانب مشرق و اینست آنچه از این کلام منظور مصنف ره واقع شده پس هر آنکه در عبارات بعضی از فقها واقع است که
و هو یعلم بالزیاده بعد النقص یعنی اول زوال معلوم میشود بزیاده شدن ظل بعد از نقصان لکن وقتی نزد اصحاب این کلام را نه پسندیده اند و عبارت
که صدر شد بعد عند ماهران افزوده اند و سبب آن و یا دانستن قید آنست که در بعضی بلاد که عرض آن کمتر از میل کلی است در هر دوری آفتاب بسمت
رؤس ایشان میگذرد و در این صورت ظل شخص بالکلیه منعدم است بعد بسیار از آن و با آن بعد بقدر یست نسبت با آن بلاد و یکی نیست زیرا که از ابتدای
ظاهر میشود که در بعضی اوقات ظل باقی مانده باشد با آنکه در این وقت بالکلیه ظل منعدم است پس از معرفت زوال آن بلاد باید گفت که آن حد
بعد عدم است و مصنف ره در ذکری تصریح بقید اخیر نیز فرموده پس مال این کلام چنین میشود که اول زوال معلوم میشود بزیاده شدن ظل بعد از نقصان
یا بعد شدن آن بعد از آن عدم او و چنین در بعضی از رساله های اختصار مطولست همین [illegible] کرده که ظل [illegible] قید میتوان افزود زیرا که بسا بر اول
زوال شمس میماند بر دایره نصف النهار منطبق است و ما دامیکه آفتاب از نصف النهار میل نماید ظل در جانب مشرق نمیشود و در بلادی که سایه
بالکلیه معدوم میشود دلیلی است که ظهور ظل در جانب مشرق بعد از آنست که آفتاب از نصف النهار بگذرد پس از اینکلام زوال جمیع بلاد معلوم
میشود و دیگر بدانکه اکثر اصحاب ذکر نموده اند که وقت زوال معلوم میشود بآنکه آفتاب بطرف ابروی راست میل نماید نسبت بکسیکه مستقبل قبله باشد
که آن اهل عراق اند و در تصانیف بعضی اصحاب مذکور است که بعد از گذشتن زمان طویل از اول زوال میل شمس بطرف جانب ابروی راست معلوم میشود پس
از این کلام آنست که هر گاه آفتاب بجانب ابروی میل نماید معلوم میشود که البته وقت صلوة ظهر داخل شده نه آنکه اول زوال باین معلوم شود و للعصر الفراغ من
الظهر و لو تقدیرا یعنی وقت نماز عصر وقتیست که مصلی از نماز ظهر فارغ شود و اگر چه فراغ لکن بحسب فرض و تقدیر باشد و این نسبت بکسی است که
که نماز ظهر را نکرده باشد زیرا که هر گاه تجویز نماید که از اول زوال بمقدار چهار رکعت نماز گذشته است حکم مینماید که وقت نماز عصر داخل شده است
فرض باید بکند و در وقت مشترکه باید الا آنکه ظهر بر عصر مقدم است و اگر عمدا عصر را تقدیم نماید اعاده آن لازمست و در صورتی که در وقت مشترک سهوا تقدیم

عصر هم نماز اعاده نکنی لازم نیست در این صورت ظهر را بعد از عصر خواهند گذارد و خللی که در ترتیب صلاتین واقع شده مغتفر نیست و باید دانست که از جمله
وقت نماز ظهر نسبت به مکلفین متفاوت است زیرا که کسی که در اول زوال متطهر باشد و ثوب و بدن او از نجاست [...] زایل باشد و همچنین معرفت قبله و باقی
شروط صلوة او را حاصل باشد در این صورت از اول زوال تا مقدار ادای چهار رکعت نماز نسبت به او مخصوص نماز ظهر است و بعد از آن ظهر و عصر هر دو در وقت با یکدیگر
شریک‌اند و کسی که در اول وقت هیچ یک از شروط در او حاصل نبوده باشد نسبت به او مقدار آوردن طهارت و ازاله نجاست و ستر عورت و تحصیل قبله و ادای رکعات
ازین مجموع مخصوص نماز ظهر است و بعد از آن عصر با آن شریک میشود و ایضا کسی که قصر صلوة بر او واجب است نسبت به او از اول زوال زیاده بر دو رکعت
مخصوص ظهر نیست بر این قیاس است نماز عشا یعنی بانمی که مقدار ادای رکعات ثلثه از اول وقت مخصوص نماز مغرب است و بعد از آن عشا نیز با یکدیگر
شریک‌اند وللمغرب ذهاب الحمرة المشرقیة یعنی وقت نماز مغرب متحقق میشود به برطرف شدن حمره از جانب مشرق و مراد برطرف شدن حمره از فرق سر است که
حمره مذکوره از سمت مشرق تجاوز نموده به طرف مغرب میل نماید و شیخ ابو جعفر رحمه الله در بعضی تصانیف خود مجرد استتار قرص شمس را کافی میداند
و اگر چه بعضی احادیث دلالت دارد بر آنکه مجرد غیبوبت قرص شمس وقت نماز مغرب داخل میشود اما اکثر اصحاب ما [...] حمره مشرقیه محمول [...]
و از بعضی روایات مؤید این معنی مفهوم میشود چنانچه از حضرت صادق عم مرویست [...] آنست که وقت سقوط قرص شمس وقتی است که چون به افطار [...]
که برخیزی و برابر قبله بایستی و تفقد قبله حمره نمایی که از جانب مشرق مرتفع میشود هرگاه از فرق سر [...] ناحیه مغرب گذشت تحقیق که افطار واجب [...]
و قرص آفتاب غایب گردیده و این حدیث صحیح است و اینکه زوال حمره مذکوره علامت سقوط قرص آفتاب است وللعشاء الفراغ منها و لو تقدیرا
یعنی وقت نماز عشا وقتی است که از نماز مغرب فارغ شود و اگر چه به طریق فرض و تقدیر باشد و این نسبت به کسی است که نماز مغرب را نگذارده باشد چه در این صورت
بعد از آنکه اول وقت چندان بگذرد که [...] شام را با شرایط آن [...] تواند یافت وقت نماز خفتن داخل میشود و هر دو نماز در وقت با یکدیگر
شریک‌اند اما می باید که نماز مغرب را مقدم بر نماز عشا بدارد [...] الا آنکه در اول وقت که مخصوص مغرب است نماز
خفتن را به طریق سهو مقدم بر مغرب بگذارد اعاده کنی لازم نیست در این صورت نماز مغرب را بعد از نماز عشا میتواند گذارد و در ظهرین هم چنین نیست
بلکه اگر نماز عصر را در وقت مخصوص ظهر بجا آورده باشد اعاده کنی لازم نیست چنانکه مذکور شد و فرق میان ظهرین و عشائین آنست که در اینجا
پیشتر از آنکه از نماز خفتن فارغ شود وقت مشترک میانه عشائین داخل میشود زیرا که آنچه مخصوص مغرب است مقدار ادای سه رکعت زیاده نیست
پس در اثنای نماز وقت عشا داخل میشود بخلاف ظهر که مقدار ادای چهار رکعت مخصوص اوست پس نماز عصر تمام در وقت مخصوص ظهر گذارده
از اینجهت در صورت اول اعاده لازم نیست و در صورت ثانیه لازم است مگر آنکه نماز خفتن را قصوراً گذارده باشد چه در اینصورت اعاده لازم
و جهت تاخیر اولی الی ذهاب الحمرة المغربیة افضل یعنی تاخیر نماز عشا تا وقتیکه حمره مغربیه تمام مرتفع شود افضل است زیرا که

بعد از زوال حمره مغربیه باتفاق اصحاب وقت نماز عشا داخل میشود و در اینکه قبل از آن وقت عشا داخل است میان اصحاب اختلاف است چنانچه شیخین
و ابن عقیل و سلار رحمهم الله را اعتقاد چنانست که وقت نماز عشا هنگام غیبوبت شفق است و از بعضی اخبار مؤید این قول مفهوم میگردد
پس اولی آنست که نماز عشا را تا ارتفاع شفق تاخیر نماید تا از عهده خلاف بیرون آمده باشد وللصبح الفجر المعترض یعنی وقت نماز صبح هنگام
طلوع صبح یعنی فجر معترض است و آن عبارت از بیاضی است که بر اطراف افق شرقی به طریق عرض منتشر میگردد و آن را صبح صادق و فجر دوم
میگویند و طلوع آن بعد از فجر مستطیل است که ذنب السرحان و صبح کاذب عبارت از آنست و به اجماع اصحاب اول وقت نماز صبح طلوع فجر
دوم است و تقدیم نماز بر آن جایز نیست و بدانکه مختار اکثر فقهای امامیه آنست که هر یکی از صلوة خمسه را دو وقت است یکی را وقت فضیلت میگویند
یعنی که افضل آنست که آن نماز در آن گذارده شود و دیگری را وقت اجزا میگویند یعنی که اگر مکلف آن نماز را در آن وقت گذارد از اجزا
و از عهده تکلیف برآمده هر چند که ثواب وقت اجزا مثل ثواب وقت فضیلت نیست چنانچه از حضرت صادق عم منقول است که فضل اول الوقت علی
الاخر کفضل الاخرة علی الدنیا و چون مصنف ره در این مقام اختصار است و بیان وقت فضیلت هر نماز را و اختلافی که میان اصحاب در این باب
واقع است در کتب مبسوطه مذکور است و این رساله مقام ذکر آن نیست از این سبب [...] و اجزای هر یکی از صلوة خمسه را
بیان نموده از اینجهت میفرماید که ویمتد وقت الظهرین الی دخول العشائین یعنی امتداد مییابد وقت اجزای نماز ظهر و عصر تا دخول وقت
نماز مغرب و ظهرین را در اداء میتوان یافت و آنکه مقدار ادای چهار رکعت نماز از اول زوال مخصوص نماز ظهر و مقدار چهار رکعت از آخر روز مخصوص
عصر است چنانچه مختار مصنف و علامه و اکثر اصحاب است با این کلام منافات ندارد زیرا که مراد از این کلام آنست که وقت مجموع صلوتین از اول
زوال تا غروب آفتاب امتداد مییابد و در این کلام اصلا [...] تعرض نیست والعشائین الی نصف اللیل یعنی امتداد مییابد وقت اجزای نماز مغرب و عشا
از اول غروب آفتاب تا نصف شب و اگر چه اول وقت مقدار ادای سه رکعت مخصوص نماز مغرب است و از آخر مقدار چهار رکعت به نماز عشا مخصوص است چنانچه
در ظهرین مذکور شد والصبح الی طلوعها یعنی امتداد مییابد وقت اجزای نماز صبح از ابتدای صبح دوم تا طلوع آفتاب و مرجع ضمیر اگر چه در عبارت
صریحا مذکور نیست اما قرینه مقام دلالت تام بر آن دارد [...] که اصلا التباس باقی نماند و در این مقام ایراد چند مسئله مناسب است اول آنکه در معرفت
وقت جایز نیست که به ظن اکتفا نموده نماز گذارد بلکه واجب است که وقت را به یقین بداند و اگر تحصیل یقین ممتنع باشد بر ظن غالب اعتماد نموده نماز گذارد و اگر
چندان صبر کند که دخول وقتش به یقین شود اولی است چنانچه در ذکری از حضرت صادق عم نقل نموده که معنیش آنست که اگر نماز ظهر را در وقت عصر بگذارم
دوست دارم که نماز گذارم پیش از زوال آفتاب دوم آنکه کسی که اعمی باشد میتواند تقلید نماید عادلی را که به اوقات نماز عارف باشد یا اذان مؤذن عادل
و غیر اکمه مطلق تقلید جایز نیست سیم آنکه از سیاق کلام گذشته مفهوم شد که مقدار ادای چهار رکعت از آخر روز مخصوص عصر است پس اگر کسی

از ظهر نیز را نگذارده باشد در وقت دو رکعت ادا در چهار رکعت زیاده نه از هشت باشد واجب است که نماز عصر را ادا دریافته ظهر را قضا کند و اگر مقدار ادای پنج رکعت
مانده باشد اول نماز ظهر را گذارده بعد از آن نماز عصر را بگذارد و لیکن یک رکعت نماز ظهر را در وقت دریافته سه رکعت دیگر را در وقت عصر گذارده
و همچنین از نماز عصر یک رکعت در وقت آن دریافته سه رکعت دیگر را در وقت مغرب کرده است و ایضاً اگر مقدار انتصاف لیل زیاده از ادای چهار
رکعت باقی نباشد مجموع آن مخصوص نماز عشا است و نماز مغرب را در خارج قضا خواهد گذارد و محتمل است که در این صورت سه رکعت را مخصوص مغرب شمرده
بسبب ادای یک رکعت نماز عشا را نیز ادا باید دانست اما این احتمال را از درجه ضعیف شمرده و اگر تا انتصاف لیل مقدار ادای پنج رکعت باقی مانده باشد در این صورت
نماز مغرب را بتقدیم نماید از نماز عشا دو رکعت در وقت دریابد و تفصیل آنکه در صور مذکوره مجموع نماز ادا است یا آنکه مجموع آن قضا است یا آنکه آنچه
در وقت ادا نموده آن ادا باشد و باقی قضا است در کتب مبسوطه مذکور است و راقم حروف اجتناب کرده از اطناب و در عدم ایراد آن معذور است

المقدمة الخامسة

فی المکان یعنی پنجم از مقدمات نماز مکان است [illegible] مصلی و شروط ادای [illegible] آنست و مکان در عرف اهل شرع عبارت است از آنچه مصلی بر آن قرار میگیرد خواه
بر او ایستاده باشد و خواه بواسطه چیزی دیگر [illegible] و بیان [illegible] چنانچه بعضی از اصحاب تصریح بآن نموده و بنا بر این تفسیر اگر کسی در روی
خیمه مغصوب نماز گذارد [illegible] نماز باطل است و اگر [illegible] مکان مباح باشد و در بطلان نماز مذکور اکثر اصحاب
تردد اند خصوصاً شارح قواعد ویعتبر فیها امران [illegible] باعتبار اباحت و طهارت و غیرها در مکان چیزی معتبر است الاول کونه غیر مغصوب
یعنی شرط اول آنست که مغصوب نباشد پس اگر در مکان مغصوب نماز گذارد آن نماز باطل است خواه عین آن مکان را غصب نموده باشد و خواه منفعت آن را مثل
[illegible] داخل مغصوب [illegible] پس می باید که مکان
مصلی مباح باشد بانطریق که ملک آن باشد یا از جانب مالک ماذون باشد و اذن بر چند قسم است اول اذن صریح مثل آنکه بگوید که در این منزل نماز بگذار دوم
اذن ضمنی مثل آنکه اذن در بودن آن مکان کند سیم اذن بفحوی مثل آنکه [illegible] در منزل [illegible] رسم ضیافت یا غیره چهارم اذن شاهد حال
مثل صحراها و اراضی [illegible] احوال شاهد است بر آنکه مالک راضی است [illegible] در آنجا نماز کند و از این قبیل است منازل که هر کس بآنجا در آید
مثل حمامات [illegible] بعضی اصحاب [illegible] از جمله اذن صریح و بعضی از جمله اذن بفحوی داشته اند و در این مقام چند مسئله است اول
آنکه اگر داند که مالک صحرا [illegible] راضی نیست بلکه در ملک او نماز کند نماز در آن مکان صحیح نیست زیرا که در این هنگام شاهد حال [illegible] دوم
آنکه سید مرتضی رحمه الله اعتقاد [illegible] صحرا او [illegible] مغصوب باشد [illegible] نماز جایز است چنانچه پیش از غصب جایز بود
بنا بر استصحاب و اکثر اصحاب در این حکم با او [illegible] سیم آنکه اگر مالک مکان جایز التصرف [illegible] مثل صغیر و مجنون و امثال آن [illegible] نماز در آن مکان
جایز نیست و اگر چه مالک [illegible] اذن [illegible] اعتبار [illegible] چنانچه مصنف رحمه الله در ذکری تصریح بآن نموده از اکر

که از نماز کردن در آنجا ضرری بمالک عاید گردد و ایضاً [illegible] ملک [illegible] صغیر و غیره تصرف نموده اند و مخفی نماند که عموم [illegible] دلالت می کند بر منع تصرف
در مال غیر خصوصاً [illegible] مثل صورت مذکوره نیز هست و مجرد آنکه ضرری بمالک لاحق نشود حکم بصحت صلوة [illegible] چهارم آنکه اگر کسی
معین را در مکان مغصوب اذن دهد نماز کردن آن شخص در آن مکان صحیح است و غیر او را جایز نیست که در آن مکان نماز کند و اگر همه را اذن دهد همه کس در آنجا [illegible]
الا الغاصب زیرا که [illegible] نماز او صحیح نیست پنجم آنکه اگر مضطر باشد بآنکه در مکان مغصوب نماز کند مثل کسی که محبوس باشد یا بسبب خوف
تلف نفس از آنجا بیرون نتواند رفت نماز او در آن مکان صحیح است ششم آنکه اگر مالک شخصی را اذن دهد که در ملک او نماز کند و بعد از آنکه آن شخص در اثنای نماز باشد
از آن اذن رجوع نموده او را از اتمام آن نماز منع کند در این مقام در کتب فقهیه پنج احتمال مذکور است اول آنکه آن نماز را قطع نموده در خارج آن مکان نماز
کند زیرا که حقوق الناس مبنی بر تضییق است و از حقوق الله تقدیم می باید نمود دوم آنکه نماز را تمام کند بمنع مالک التفات ننماید زیرا که او اذن در نماز
بر و بعد از شروع در آن شده والصلوة علی ما افتتحت سیم آنکه میان حق الله و حق الناس جمع کند باین طریق که بیرون رود و نماز را قطع ننموده در اثنای رفتن
نیز نماز میکرده باشد تا رعایت حقین نموده باشد و این احتمال را در ذکری ضعیف شمرده اند زیرا که در این صورت [illegible] نماز را قطع نموده در اثنای
بیرون رفتن نماز کند و اگر وقت وسیع باشد قطع نماز نموده در مکان مباح نماز را از سر گیرد پنجم آنکه اگر مصلی باذن صریح شروع در نماز کرده باشد نماز را اتمام نموده
التفات بمنع آن ننماید و اگر چه وقت وسیع باشد و اگر باذن غیر صریح در آن نماز میکرده نماز را قطع کند مسئله هفتم آنکه مصنف رحمه الله در ذکری نقل نموده که
اداء زکوة و قراءة قرآن منذوره در مکان مغصوب صحیح نیست اما بصحت صوم در مکان مغصوب جزم نموده زیرا که صوم فی الحقیقة فعل نیست بلکه از
قبیل ترک و کف است و مخفی نیست که [illegible] مکان از لوازم صوم نیست همچنین اداء زکوة نیز دلالت بر مکان ندارد و تحقیق است که صوم نیز از جمله افعال است
زیرا که صوم توطین نفس است بر ترک مفطرات [illegible] در تصانیف بعضی از اصحاب مذکور است که صحت جمیع عبادات
در مکان مغصوب ممکن است الا الصلوة کما اجماع بر عدم صحت آن در مکان مغصوب منعقد است هشتم آنکه جاهل حکم یعنی آنکه نداند که نماز در مکان مغصوب
صحیح نیست معذور نیست و اعاده نماز بر او لازم است نهم آنکه اگر غصبیت مکان را بعد از علم بآن فراموش نموده بسبب نسیان در آنجا نماز گذارد حکم آن مثل حکم
لباس است چنانچه سابق مذکور شد و علامه طاب ثراه در قواعد در صورت نسیان غصبیت ببطلان صلوة را جزم نموده و در مکان انکار فرموده و شیخ
محقق در شرح الفیه [illegible] مصنف در این مقام از جزم باول رجوع نموده [illegible] در این حکم متفاوت اند و طهارت یعنی همین اعتبار کرده اند
در مکان مصلی آنکه طاهر باشد از نجاسات [illegible] و بعضی [illegible] از این کلیه مستثنی است مصنف رحمه الله باین اشاره نموده فرموده که ویجوز فی
النجس بحیث لا یتعدی النجاسة الی المصلی او محموله یعنی جایز است نماز در مکان نجس [illegible]
سرایت ننماید و مراد بمحمول مصلی هر چیزی است که بحرکت مصلی متحرک شود پس اگر کناره عمامه طویله او نجس شود و او را بر زمین انداخته [illegible] کند

یکی منقطع شده [illegible] منقطع [illegible] نماز صحیح

که بعد از آنکه جامه نجس است ... نماز صحیح است و بدانکه مصنف ره در ذکر این نجاسات تعمیم کرده ... نجاسات متعدیه که در نماز معفوست مثل خون
که کمتر از قدر درهم باشد ... زیرا که نجاسات ... در شرح قواعد ذکر کرده شیخ محقق و شیخ فخر
الدین ... اجماع منعقد است بر آنکه ... از مطلق نجاسات متعدیه ... از جمله ... معفو ... شیخ بهاء الدین
رحمه الله ... نقل کرده ... بر آنکه نجاست ... در این حکم مثل نجاست بدن و لباس است و از این جهت
اولی آنست که مکان مصلی از جمیع نجاسات متعدیه خالی باشد و قضیه احتیاط نیز همین است الا فی المسجد الجبهة و یشترط مطلقا ... استثنا است
از کلام ... یعنی جایز است نماز در مکان نجس هرگاه نجاست ... بدن و لباس مصلی ... الا موضع سجود ... که موضع ... بر ارض ... می باید
که ... مذکور از مطلق نجاسات متعدیه و غیر متعدیه خالی باشد و جمیع اصحاب در این حکم متفق اند ... طهارت ... جمیع ... سجده ... مطلق ... شروط
ثم ذکر الثانی کون المسجد ارضا او نباتها غیر ماکول و لا ملبوس یعنی دوم از امور ... آنکه ... شرط است که مسجد جبهه
جنس ارض ... از زمین رسته ... ماکول و ملبوس عادی ... قول اکثر اصحاب ... سجده بر آن واقع می شود
و ... از ارضیت بیرون رفته ... مثل عقیق و طلا و امثال آن ... و بعضی ... جهت ... ماکول ... سجده بر آن جایز است

عقار دار و عقد قبیح ...

اگر ماکول عادی ... در بعضی اقطار ... در قطری دیگر عادت ... نداشته باشند بر آن سجده صحیح نیست ... از جمیع
از ماکولات عادیه می توان کرد **المقدمة السادسة القبلة** یعنی ششم از مقدمات صلوة استقبال قبله است و باید دانست که در تحقیق ماهیت
قبله یعنی آنچه مصلی ... که در حالت صلوة استقبال ... فقها اختلاف کرده اند و آنچه ملخص اقوال اصحاب است رضوان الله علیهم ... که
مصلی ... مشقت شدید ... عین کعبه ... در مسجد الحرام یا در ... یا ... نماز کند
قبله او عین کعبه مشرفه است ... مثل کسی که در بلاد متباعده باشد قبله کعبه است ... جناب شیخ محقق در شرح قواعد
تصریح ... از ... تجویز نماید که کعبه در آن جهت است ... جهت ...
و نسبت ... وسعت و ضیق ... مختلف است ... ابن الجنید و ابو الصلاح ... علامه و اکثر متاخرین است ... دیگر را
عقیده آنست که کعبه قبله کسی است که در مسجد الحرام باشد و مسجد الحرام قبله اهل حرم و حرم قبله اهل دنیاست ... دلالت صریح بر این
مضمون دارد ... شیخ رحمه الله ... اجماع ... محقق ... منعقد است از علامه رحمه الله در مختلف ... انعقاد اجماع مسلم نیست ... زیرا که
اختلاف ... و اصح در این باب ... اصح است ... احادیث ضعیف ... استدلال ... بنا بر آنکه ... مقام
نیست ... از کلام مصنف ره نیز ... میل ... مفهوم می شود ... فی الجملة ... کلام ... شارح قواعد ... بالجملة

در میان اصحاب مشهور است قول اول ... بعضی محققین در شرح ... ارشاد ... ایراد نموده که قبله عین کعبه معظمه است مطلقا ... یعنی ... بعید ... نسبت
... ظن ... کعبه است ... لازم است که در تحصیل ظن مذکور ... اجتهاد تمام بکار برد ... فرموده که ... علامه رحمه الله در کتاب ... تذکره الفقها ... اعتبار
نموده و گفته که ... دلیل ... همین است ... کعبه معظمه ... حصول ظن ... رد ... کرده که ... بنابر این لازم می آید که اگر ... صفی
متحقق شود که طول آن از قطر کعبه مشرفه زیاده باشد ... خارج باشند باطل شود و این باتفاق باطل است جواب گوییم که هر کس ... نفس جهت
و هر کدام را اعتقاد ... است که ... محاذی کعبه معظمه است ... تمام آن جمع صحیح ... ترجمه کلام مذکور ... مخفی نماند که
ایراد مذکور ... منقطع است ... سوال وارد است زیرا که ... فرض نماییم که صفی ... محقق شود که طول آن ... زمین ... است
... زیاده بر اقطار کعبه ... با ... نماز ... در آن صف ... ایستاده باطل ... امام ... محاذی ... خارج ... التزام بطلان ... صلوة ... مشکل
... ادله ... ظاهر ... تحقیق اقرب ... رجحه است والله تعالی اعلم ویجب بها امران المصلی الیها ان علمها والا عول علی امارات
یعنی اول آنکه واجب است بر مصلی که توجه کند بقبله اگر به یقین ... داند ... اگر نتواند که بعلم الیقین معرفت بقبله حاصل کند واجب است که اعتماد کند
بر امارات و علاماتی که مفید ظن اند چنانچه در شرع مقرر شده ... هرگاه ... قادر باشد بر آنکه بطریق یقین قبله را معلوم کند مثل کسی که ...
در مسجد الحرام یا در مکه معظمه باشد ... اگر ... محراب معصوب ... جایز نیست آنرا که در تحصیل قبله بظن اکتفا کند ... در تحصیل یقین
... مشقت ... مثل بام ... امثال آن ... قبله را بیقین معلوم نتواند نمود ... معرفت ... حاصل تواند نمود مثل ... از
... حاصل می شود جایز است که بر آن اعتماد کند هرگاه که نداند که غلطی در آن واقع است ... جایز نیست ... معرفت
قبله ... حاصل ... جایز است ... انحراف ... یقین ...
... غلطی واقع است مثل ... در زمان مخالفین ... وضع شده ... انحراف ... جایز است ... که
طریق مذکوره بیقین قبله ... اعتماد نماید بر علامات که اصحاب عصمت سلام الله علیهم ذکر کرده است کجعل الجدی خلف المنکب الیمنی
والمغرب والمشرق علی الیمین والیسار للعراقی یعنی ... اعتماد بر علامات نماید مثل آنکه ستاره جدی را در عقب منکب ایمن گیرد و همچنین مغرب را
بر دست راست ... مشرق را بر دست چپ گیرد ... در عراق ... تحقیق معنی ... اول آنکه جدی ستاره ایست
روشن واقع در طرف بنات النعش الصغری ... هفت ستاره اند ... بصورت ...
بنظر بیننده ... ستاره که بر طرف دیگر ... واقع اند ... ستاره ... فرقدان
... دور ... قطب شمالی ... تمام ... واقع ... مذکوره ... که

بجهت آنکه بعضی معتقد اند که اگر توانند دید در جمیع نهایت قرب قطب شمال دو ارد که نقطه ایست از فلک بروج که حرکت فلک اعلا متحرک نیست از اینجهت لیکن
کوکب را قطب نامیده اند دوم آنکه جدی در جمیع اوقات علامت قبله نیست بلکه در وقتی علامت قبله است که جدی مستقیم باشد یعنی در غایت ارتفاع باشد
و در انحطاط در فقدان در نهایت انحطاط است خواه جدی باشد یا بر عکس این وضع باشد یا نیز طوق که جدی در غایت و فرقدان در نهایت ارتفاع باشند زیراکه در غیر این
دو موضع جدی بر محاذات قطب که فی الحقیقه قبله است واقع نمیشود سیم آنکه مراد از منکب مجمع العظمین است یعنی موضعی که استخوان کتف و بازو بیکدیگر
اتصال می یابد در حاشیه شرایع مذکور است که منکب عظمی است در میان کتف و عنق و در نفس الامر است با آنچه در صحاح تصریح بآن واقع شده
و عبارت صحاح اینست که المنکب مجمع العظم العضد والکتف و بعضی محققین که مقصد شرح این رساله شده اند در این مقام کلامی ایراد نموده اند که
تنبیه بران مناسب مینماید بیان این سخن آنکه در عبارت متقدمین اسمی رضوان الله واقع است که علامت قبله عراق آنست که مغرب و مشرق را
بر یمین و یسار گیرند و بعضی متاخرین حضرت ما گفته اند در بیان اطلاق این کلام را نه پسندیده اند و مغرب و مشرق را اعتدال تقیید نموده اند و بسبب آن
و بیان قید اینست که چنین مفهوم میشود که مشرق در ایام سال اختلاف بسیار دارد زیراکه میان مطلع آفتاب در اول سرطان تا اوایل جدی و تحویل و
دو شصت درجه بعد واقع است و بر این قیاس میان مغرب اول سرطان و اول جدی نیز همین قدر تفاوت است پس اگر مراد از مغرب و مشرق اعتدال
نبوده باشد ظاهر معنی این کلام چنین میشود که مغرب را هر روز که اتفاق افتد بر جانب راست گیرند مشرق را روز دیگر بر جانب چپ گیرد و فی
این کلام وضوح است زیراکه اگر مغرب اول سرطان را بر دست راست گیرند مشرق اول جدی را بر جانب چپ گیرد یقین است از نقطه جنوب بطرف مغرب
انحراف واقع میشود و اگر بر عکس این عمل نمایند مغرب اول جدی و مشرق اول سرطان را بر یمین و یسار گیرد از نقطه جنوب بطرف مشرق انحراف عظیم بفعل می آید
و تفاوت میانه این دو حال بغایت بسیار نیست پس باید که مشرقین را باعتدالین مقید سازند تا بعد از آنکه مغرب و مشرق را اعتدال بر یمین و یسار گیرند
استقبال نقطه جنوب نموده باشند و بعد از تمام این کلام ذکر نموده که در کلام متقدمین اصلا قصوری نیست و متاخرین زیاده فرموده اند فایده بران مترتب
نیست زیراکه آنچه از کلام مذکور مفهوم میشود آنست که مغرب هر روز را اگر بیمین خود گیرد و مشرق همان روز را بر جانب یسار گیرد و در این صورت
از نقطه جنوب مطلقا انحراف واقع نمیشود و خواه آفتاب در اول جدی باشد و خواه در اول سرطان و خواه در غیر این زیراکه هر روز بقدری که از نقطه
مشرق و از نقطه اعتدال بجانب شمال میل نماید در همان روز از نقطه مغرب نیز همان قدر بجانب شمال مایل است و بس و بر این قیاس آنگاه که مشرقین بجانب
جنوب مایل شوند انحراف مغرب و مشرق از نقطتین اعتدال بی تفاوت نیست پس در روزی از اوقات مغرب و مشرق یکروز معین را ملاحظه نموده بر
یمین و یسار گیرد مستقبل نقطه جنوب خواهد بود و در این کلام اصلا حرفی نیست پس ظاهر شد که کلام متقدمین محتاج نیست بآن قید که متاخرین
بران افزوده اند زیراکه این کلام مبنیست عام و کثیر الفایده و اکثر مکلفین در جمیع ایام سال از آن منتفع میتوانند شد بخلاف آنکه مغرب و مشرق

اعتدال

اعتدال بتجربه در این صورت سوای آنکس که عارف بعلم هیئت و مستخرج دایره هندیه باشد قادر نیست از این علامت انتفاع خواهد داشت تا بجای
ترجمه شارح محقق است چنین این کلام در غایت لطافت و نهایت متانت است مصور از مراد و از بسیط کلام باید کشیده و عنان قلم را از وادی بیان
باز کشید و باید دانست که میان این دو علامت که مذکور شد اختلاف تام واقع است زیراکه جدی را بر عقب منکب ایمن گرفتن مقتضی آنست
که از نقطه جنوب بجانب مغرب انحراف واقع شود و مشرقین را بر یمین و یسار گرفتن مستلزم استقبال نقطه جنوب است و میان این دو علامت
جمع نمودن ممکن نیست و مستعد حل این اشکال یکی از دو وجه است اول آنکه علامت اول مخصوص اواسط عراق است مثل کوفه و بغداد و
سایر بلاد که طول آنها از حیز اواسط زیاده است بر طول مکه معظمه شرفها الله تعالی و علامت دوم از برای اطراف عراق است مثل موصل و بلاد که
طول آنها زیاده بر طول مکه معظمه نیست و در این صورت ایراد مذکور مندفع است دوم آنکه اختلاف میانه علامتین مذکورتین برای آنست که
اشاره شده شود باینکه در طرف قبله اجمال و سعتی هست و اگر بقدر مذکور اختلاف واقع شود در نظر شرع مغتفر است چنانچه از بعض روایات
مفهوم میشود که جدی را بر عقب گیرند و بر این تقدیر نیز سوال مندفع است و خفی نیست که جواب اول اجود است و بدانکه اهل عراق را علامت
دیگر است که میل کردن آفتاب در اول زوال بابرو در ... است اما این نسبت بکسی است که وقت را بعلامتی دیگر تعیین نموده و مسکه
لقابلها مرجع عکس مصدر است که در اول کلام واقع شده که کلمه جعل است و مآل معنی این کلام آنست که عکس علامتین مذکورتین
علامت جمعیت که مقابل عراق باشند مثل اهل اسکندریه و عدن و امثال آن پس علامت ثانیه آنست که استقبال نقطه شمال کند
مغرب را بر یسار و مشرق را بر یمین خود گیرد و لطلوع السهیل بین العینین والجدی علی الکتف الیسری و غیبوبة بنات النعش
خلف الاذن الیمنی للشامی یعنی مثل گردانید طلوع سهیل که مراد اول ظهور آنست در میانه دو چشم و گردانیدن جدی را
بر کتف چپ و گردانیدن موضع غیبوبت بنات النعش را بر عقب گوش راست مر اهل شام را و آنچه در حد و دانست مثل حلب و حمص و
امثال آن و چنین مصنف رحمه الله در بیان قبله عراق مذکور نمود که جدی را بر عقب منکب خود نهند در قبله اهل شام مذکور ساخته که جدی را بر عقب کتف چپ بدارند
مفهوم میشود که انحراف اهل عراق از نقطه جنوب بجانب مغرب زیاده است از انحراف اهل شام بطرف مشرق و عکس الیمنی یعنی عکس علامات مذکوره
علامت جمعیت که مقابل اهل شام باشند که اهل یمن اند پس ایشان طلوع سهیل را در محاذی میان دو چشم تعیین و جدی را در میان ابروی راست خواهند گرفت و جعل
الثریا والعیوق علی الیمین والیسار للمغربی یعنی مثل گردانیدن ثریا و عیوق را در وقت طلوع آنها بر یمین و یسار مر اهل
مغرب را و عیوق ستاره ایست روشن قریب بثریا از طرف شمال که با طلوع آن طالع و با غروب آن غارب میشود و این کلام نیز از قبیل لف و نشر است
یعنی اهل مغرب ثریا را بر یمین و عیوق را بر یسار گیرند پس ایشان مستقبل مابین دو نقطه مشرق و شمال خواهند بود و عکسه للمشرقی

یعنی عکس علامت مذکوره علامت اهل مشرق است لیکن این استقبال مابین نقطه جنوب و مغرب خواهد بود و شارح محقق در شرح خود بیان
فرموده که مراد از اهل مشرق اهل خراسان و بلاد دیگر است در حکم این است و مخفی نخواهد بود که مقید او محل تأمل است زیرا که اکثر اصحاب فرموده اند که اهل عراق
دانسته اند چنانچه در ذکری مذکور است که امام رضا علیه السلام قبله خراسان را در مقابل قبله عراق مذکور نموده حکم به اتحاد علامات قبله خراسان و علامات قبله عراق نموده اند
و نیز رسیده که در خراسان محرابیست منسوب به حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پس آن صحیح است اصلا عدول از آن محراب جایز نیست والله اعلم اولی آنست که
اجتهاد در قبله این مبین و... ترجمه آنچه در آن کتاب مذکور است که و ان فقد الامارات قلد یعنی اگر جمیع امارات قبله مخفی و مفقود شد
خواه آنچه در این رساله مذکور است و خواه آنچه در اکثر کتب مبسوط فقهیه ذکر شده مفقود و نیز باشد مصلی را که معرفت آن حاصل کند مثل اعمی و عامی
که بسبب ضیق وقت یا کثرت بلادت قادر بر تعلم نباشد در این صورت تقلید نماید عادلی را که به قبله و احکام آن عارف باشد خواه معرفت آن عادل به قبله بطریق
یقین حاصل شده باشد و خواه بطریق ظن و مرد و زن و حر و مملوک در این حکم مساوی اند و اگر تقلید عادل میسر نباشد تقلید کسی نماید که ظاهر العداله باشد و اگر آن نیز
مفقود باشد در جواز تقلید کافر و فاسق هرگاه صدق ایشان مظنون باشد دو قول است و در ذکری مذکور است که اولی احتراز از تقلید ایشان است زیرا که در اکثر اوقات
ظن قائم مقام علم است پس هرگاه که بقول کافر و فاسق ظن متیقن حاصل شود عمل کند متیقن خواهد بود باید دانست که علامه رحمه الله و بعضی اصحاب
اعتقاد داشته اند که کسی که اهل اجتهاد باشد بعینه قادر بر آنکه قبله را به اماراتی که در شرع مقرر شده استعلام نماید و لیکن بسبب مانعی مثل حبس یا کثرت ابر
یا امثال اینها بالفعل قادر بر یقین قبله نباشد او را مطلقا تقلید جایز نیست بلکه با وسعت وقت به چهار جهت نماز کند و اگر وقت مضیق باشد نماز کند
هر طرف که خواهد اکتفا نماید و ایضا باید دانست که تقلید عبارت است از قبول قول غیری که آن قول از اجتهاد او ناشی شده باشد ... قبله
نماید در موضعی که قول او مفید یقین باشد یا بطریقی که اخبار نماید که تیامن یا تیاسر از فلان محل میباید نمود و در این صورت اعتماد بر قول او جایز است
زیرا که در این صورت از قبیل اخبار است الثانی توجه الی اربعة جهات ان جهلها یعنی دوم از دو امر مذکور که مراعات آن در قبله واجب است
که اگر مصلی جاهل باشد به قبله یعنی نه بطریق یقین و نه بطریق ظن او را معرفت قبله حاصل نشود هر نماز را به چهار طرف بگذارد مثلا اگر هر دو فریضه ظهر و عصر
بر ذمه او باشد ... ظهر را به چهار طرف بگذارد و شروع در ادای عصر نماید و اگر وقت مضیق باشد بنحوی که زیاده از آن وسعت نداشته باشد
که یکی را ... به چهار جهت تواند گذارد در این حالت وقت را مخصوص نماز عصر دانسته اگر به چهار طرف ادا نماید و نماز ظهر را
قضا کند و حکم در جمیع آنچه شروط القبله ... رعایت احتیاط بعنوان مذکور در آن ممکن باشد جاری است مثل نماز میت و ذکر ...
استقبال و امثال آنچه لازم است که هر یک را به چهار جهت بجا آورد تا از عهده تکلیف بیرون آمده باشد اما آنچه رعایت احتیاط در آن مقدور نیست مثل
دفن میت و ذبح و امثال اینها نسبت به آنها الحکم ساقط است و لو ضاق الوقت الا عن جهة اجزأت یعنی اگر وقت مضیق باشد بنحوی که

زیاده

زیاده از آن وسعت نداشته باشد که زیاده از یک نماز را در یک جا توان آورد در این صورت جایز است که به یک طرف اکتفا نماید به هر طرف که خواهد نماز کند و اگر بعد از
این ظاهر شود که نماز او بطرف قبله بوده یا انحراف او از قبله به قدر قلیلی بوده بنوعی که مابین المشرقین متوجه بوده این نماز مجزی است و اگر ظاهر شود
که متوجه مشرق یا مغرب بوده با بقاء وقت اعاده نماز لازم است و بعد از خروج وقت اعاده لازم نیست و اگر متحقق شود که در حالت نماز مستدبر قبله
بوده اعاده این نماز مطلقا واجب است اگر وقت باقی باشد و اگر نه قضا نماید آنچه از این کلام مفهوم میشود آنست که اگر دو نماز مثل ظهرین در ذمه او باشد
و وقت زیاده از این نباشد که هر کدام را یکمرتبه ادا نماید در این صورت هر دو نماز را به هر طرف که خواهد بگذارد و اداء او مجزی باشد زیرا که ظهر در آن صورت
با آنکه استقبال قبله در این وقت ساقط است و متحمل است که وقت را مخصوص فرض اخیر که عصر است دانسته آن را به دو طرف بگذارد و نماز ظهر را
قضا کند فهذه ستون فرضا مقدمة حضرا و سفرا و ان بعضها بدلا عن بعض کانواع الطهارة یعنی آنچه مذکور شد
فریضه است که مراعات آن در مقدمات صلوة در حالت حضر و سفر واجب است اگرچه این عدد مجموع آنها در نماز واجب نیست بلکه بعضی از آنها عوض بعضی
دیگراند زیرا که مذکور شد که وضو و غسل جنابت جمع نمیشوند و همچنین تیمم در وقتی واجب است که وضو و غسل متعذر باشد پس مجموع این فرض در
جمیع حالات واجب نیست بلکه بعضی بدل از بعضی دیگر اند و وجه حصر در عدد مذکور آنست که فرض هر یک از وضو و غسل و تیمم دوازده است که مجموع
آنها سی و شش باشد و بسبب ازالة النجاسات عشره ده چیز واجب است و در ساتر پنج است و بسبب اعلام اوقات صلوة پنج چیز واجب میشود
و در هر یک از مکان و قبله دو چیز واجب و مجموع مذکور است شصت فرض میشود و چنین کیفیت و کمیت بعضی صلوة در بعضی بلاد حضرا
معتبر نه او انتهی که شروط قصر نماز در رباعی گذارد و جهت میفرماید که و تحتم الی السفر للوقت موجب قصر الرباعیة یعنی دیگر آنکه
شامل شدن سفر تمام وقت نماز را موجب آنست که نمازهای چهار رکعتی سفر را قصر نماید و وجه حصر در کلمه رباعیه واقع شده لفظ سفر است و
باین قید احتراز واقع میشود از رباعیه که در حضر فوت شده باشد و اگر در سفر قضا کند زیرا که قصر آن لازم نیست بلکه به آن طریق که در حضر
واقع شده چهار رکعت میباید کرد و شمول سفر تمام وقت را بانطریق متحقق میشود که سفر احاطه تمام وقت نماز نموده از اول وقت
تا آخر مسافر باشد بنحوی که پیش از اتصاف او به وقت جدا نشده آن مقدار زمان که نماز را در آن بشرایط بجا توان آورد و نکند که
و همچنین بعد وقت مراجعت نیز بعد از ظهور او آن وجدان مقدار که ادای یک رکعت را در نیافته باشد پس هرگاه سفر بطریق مذکور بتمام وقت
نماز احاطه نماید باجماع اصحاب واجب است که نمازهای رباعیه را قصر نموده دو رکعت گذارد و از این کلام مفهوم میشود که اگر بعد از دخول وقت
نماز که بقدر مقدار ادای آن مسافر شود و نماز نکرده باشد و در اثنای سفر نماز کند در این صورت تمام باید کرد و همچنین است اگر وقت داخل شود
وقت نماز داخل شود و بعد از قطع سفر گذارد ... نزد علماء مختلف است و بعضی اصحاب را اعتقاد چنان است که در صورت اول

نماز را قصر کند و در دوم تمام کند تا هر دو صورت مراعات احتیاط شده باشد زیرا که در صورت اول در وقت ادای نماز مسافر و در صورت دوم
مقیم بوده است پس اول را قصر و دوم را تمام باید کرد و در این مسئله چند قول دیگر هست که حرف ایراد او از المناسب نیست مانع است و احتیاط
مقتضی آنست که در این دو صورت میان قصر و اتمام جمع کند و باید دانست که از جمله اصول که فقهای امامیه رضوان الله علیهم متفرد اند و اصحاب مذاهب اربعه
با ایشان در آن خلاف نموده اند آنست که در مواضع اربعه که آن مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حایر حسینیه است که مخیر میان قصر و اتمام مخیر است
از این جهت بعضی از علمای مذکوره استثنا نموده میفرمایند که فی غیر الاماکن الاربعة یعنی شمول سفر تمام وقت نماز را مقتضی قصر نماز است
الا در مواضع اربعه که در میان اصحاب مشهور است پس در اماکن قصر نماز واجب نیست بلکه مخیر میان قصر و اتمام در این مواضع مخیر است اما
افضل آنست که نماز را تمام کند زیرا که در این مواضع شریفه اتمام نماز با کثار عبادت بیشتر از سایر مواضع است و ماخذ این حکم صحیح مروی از ائمه
معصومین است صلوات الله علیهم چنانچه حماد بن عیسی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در چهار موضع الخبر و معنیش آنست که از جمله علوم که در علم
الله تعالی مخزون است آنست که در چهار موضع که آن حرم الله تعالی و حرم رسول الله و حرم امیر المؤمنین و حرم امام حسین علیهم السلام است نماز را تمام کنند
و مراد بحایر امام حسین علیه السلام مقامی است که سوای مرقد حسینیه است و سبب اطلاق این اسم بر آن مقام شریف آنست که متوکل عباسی علیه ما علیه
در ایام استیلای خود اراده نمود که مردم را از طواف آن مرقد منور منع کند و نگذارد که مردم بسعادت تقبیل آن تربت مقدسه فایز گردند و چون
اثری بر منع آن مترتب نشد بتخریب آن مکان مقدس انور فرمان داده حکم نمود که آب بر آنجا بندند و هر چند فرمان بران او خیل سعی بسیار داد که آب
در آن موضع جاری باشد فایده نبخشید و باعث حیرت خلایق گشته آن مشهد جنت زینت بحایر موسوم گردید و چند وقت طالب شرح این [illegible]
خلاف نموده در مواضع اربعه مذکوره نیز قصر نماز را مثل سایر بلاد لازم میدانند و چون اکثر دلالت صریح بر افضلیت اتمام بلکه تحتم آن دارند
تضعیف آن مینماید و در اینکه تخییر مذکور در جمیع جدار ایوان است یا مخصوص مسجد است خواه در سفر فوت شده باشد خواه در غیر سفر اگر قضا نماید زیرا که صلوة قضا
در حکم ادا خصوصا در قصر و اتمام تابع حالات ادا است و بنابر این اگر در یکی از مواضع اربعه که مواضع تخییر اند نماز از او واقع شود قضا در قصر و اتمام
قضا آن نماز مخیر خواهد بود و اگر چه در غیر اماکن قضا را بفعل آورد قصر و این یک قول است از اقوال اکابر اصحاب رضوان الله و در این مسئله بیان
نموده اند و بعضی را اعتقاد آنست که واجب است قضا آن نماز که مقصور نکرده اند خواه در مواضع تخییر از آنجا آورده خواه در غیر آن و قول
دیگر آنست که اگر قضا آن نماز در بعضی از مواضع تخییر گذارده شود میان قصر و اتمام مخیر است و اگر در خارج آن گذارده شود قصر آن متعین و
متحتم است و باید دانست که وجوب قصر نماز در سفر و طاهر است بهشت شرط و از آن جمله دو شرط مذکور شد اول شمول سفر که تمام وقت نماز را
دوم آنکه در یکی از مواضع تخییر نباشد و مصاحب شرط سیم و چهارم اراده نمودن و باید که بقصد تمام مسافت یعنی بدین

ان

آن سفر بعینه بر وی کرده باشد و قصد داشته باشد یا زیاده نموده باشد پس اگر بی قصد سفر کند مثل آنکس که گریزان باشد یا آنکه قصد کند یا قصد مسافت کرده
نداشته باشد مثل آنکس که از عقب کم شده یا باستقبال مسافر رود و کار او چنین باشد که پیش از بلوغ مسافت سفر او منتهی خواهد شد او را قصر نماز
جایز نیست اگر چه در این حالت سفر او منجر بزیاده از حد مسافت شود و اگر قصد چهار فرسخ نمود اراده نماید که در همان روز مراجعت نماید در این صورت
نیز او را قصر میباید نمود زیرا که قصد هشت فرسخ در این صورت نیز متحقق شده و مراد از فرسخ سه میل است و هر فرسخی سه میل است
و هر میل چهار هزار ذراع که هر فرسخی دوازده هزار ذراع باشد و هر ذراعی بقدر عرض بیست و چهار انگشت و عرض هر انگشتی بقدر عرض هفت جو
میانه تقدیر نموده اند و عرض هر جو بقدر عرض هفت موی اسب است دیگر آنکه کسی که بتبعیت دیگری سفر کند چنانچه قصد ... از آن شخص
مثل مملوک و ملازم و زوجه و امثال آنکه در این حالت اگر قصد مطبوع خود را دانند و دانند که سفر او بقدر مسافت یا زیاده است او را نیز
قصر میباید نمود و الا او را قصر نماز جایز نیست و بعضی ... شرط پنجم از شروط مذکوره ... میفرماید که و خفاء الاذان و الجدران
و لو تقدیرا یعنی دیگر از شروط قصر صلوة آنست که ابتدای قصر از آنجا کند که آواز موذن بلد نشنود و دیوارهای بلد خود را نه بیند و اگر چه بر سبیل
فرض و تقدیر باشد و این نسبت بکسی است که گوش و چشم ... باشد یا آنکه بلد آن در موضع مرتفع واقع شده باشد یا آنکه مرتفع بعیده
یا بر عکس این باشد یعنی بلدان موضعی منخفض باشد که زود از نظر غایب شود پس در جمیع این صورت فرض نماید که بارتفاع موانع مذکوره ابتدای خفای
اذان و جدران از چه موضع متحقق میگردید ابتدای قصر صلوة از همان موضع نماید و ابن بابویه رحمه الله این شرط را اعتبار ننموده بلکه از وقت خروج از
منزل حکم بوجوب قصر فرموده است و احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باتفاق اصحاب که غیر ... اجماعست تضعیف این قول را حجت است
ضعیف و عدم المعصیة به یعنی ششم از شروط که در قصر صلوة معتبر است آنست که سفر او سفر معصیت نباشد مثل سفر مملوک بدون
اذن مالک و سفر زوجه بدون رضای زوج و سفر کسی که از جهاد گریزد و سفر آنکه از جای مخوف نماید که خوف تلف نفس ... داشته باشد و اگر که
بقصد قطع طریق یا اخذ مال مسلمانان یا ضرر مسلمانان سفر کند یا آنکه تابع ظالمی باشد یا آنکه بقصد تجارت محرمات سفر کند چه از جمیع این صور
اتمام نماز واجب است و بالجمله میباید که آن سفر او واجب یا مندوب یا مباح باشد تا او را قصر صلوة جایز باشد و اگر چه مکروه باشد
و اگر در اثنای سفر از قصد معصیت باز آمده سفر او مباح شود در این صورت ملاحظه نماید اگر قدر مسافت باقی باشد نماز را قصر کند و اگر
از قدر مسافت کمتر مانده باشد نماز را تمام کند و همچنین اگر سفر مباح بسفر معصیت مبدل شود در این حالت ترخص او منقطع گردد و او را
بعد از این نماز را قصر نکند و اگر سفر کسی مستلزم ترک واجبی باشد مثل ترک تعلیم و تعلم علم نسبت بکسی که بر او واجب عینی باشد یا کفایی آنچه از کلام
اصحاب مستفاد میشود آنست که او را نیز قصر صلوة جایز نیست زیرا که آن سفر در این حالت نوعی از معصیت است و بعضی رحمهم الله شرط ...

میفرماید که والانقضاء الوصول الی بلده او الی مقام عشر منویة او الی مقام ثلثین مطلقاً یعنی دیگر از شروط قصر صلوة آنست که
مسافر در اثناء مسافت ببلد خود یا بموضعی که قصد اقامت ده روزه در ان نماید یا بموضعی که بدون قصد اقامت ده روز مدت سی روز آنرا
توقف در انجا واقع شود زیرا چه هرگاه یکی از این سه امر متحقق شود در اینحالت سفر او منقطع گردیده میباید که نماز را اتمام کند و مراد ببلد آن موضعی است
که مسافر آنرا وطن خود اعتبار نموده قصد اقامت دائمی در انجا داشته باشد یا آنکه او را ملکی در انجا بوده و باوجود ملک مدت شش ماه متصل یا متفرق
در انجا توقف نموده باشد بنوعی که اتمام صلوة بران واجب باشد خواه آن ملک صلاحیت سکنی داشته باشد مثل خانه و باغ و صحرا و مانند آنها و خواه صلاحیت
سکنی نداشته باشد مثل شجره و در صورت هرگاه این دو شرط متحقق شود و از آن موضع و حد آن موضع تا حد ترخص از اذان و جدار آن شود لیکن بانموضع عبور بر آن واقع شود
و مراد از کلمه مطلق در اینمقام اقامت غیر منویه است بقرینه کلمه منویه که سابق بر این مذکور شده و اگر چه استفاده این معنی از کلام کرده محتاج اندک
غایتی هست و قول مصنف که ما تغلب السفر الا ان یقیم عشراً اشاره بشرط ششم است یعنی با وجود سبب تقصیر قصر نماز مشروط است بانکه سفر
از جمله کسانی نباشد که سفر عادت ایشان باشد بر نحو غالب ایشان مثل مکاری و ملاح و صحرا نشینان که اکثر اوقات بسبب طلب آب و گیاه در اقطار و اطراف
مترددند زیرا که بر اینها قصر صلوة واجب نیست الا آنکه مدت ده روز در بلد خود یا در غیر آن بقصد اقامت توقف کنند چه در اینصورت حکم کثیر
السفر از او ساقط میگردد بعد از آنکه مرتبه دیگر سفر کند قصر صلوة بران واجب است و ایضاً کثرت سفر متحقق میشود بانکه سه مرتبه یا زیاده بقصد مسافت
سفر کند و در اثنای آن ده روز در بلد خود یا غیر بلد خود با قصد اقامت ننماید چه در عرف مسیم او را کثیر السفر میگویند چنانچه بعضی اصحاب تصریح نموده اند که
اتمام صلوة در سفر دوم نیز بر او واجب است الا آنکه بین سفر دوم نیز در بلد خود یا در غیر بلد خود با قصد اقامت ده روز توقف نکند که اگر چنین کند حکم
کثیر السفر از او منتفی است و در این مبحث نیز ایراد چند مسئله که از ذکر آن معذور بوده مناسب است اول آنکه کسی که قصر صلوة بر او واجب است اگر با
وجود علم بوجوب قصر نماز را اتمام کند نماز او باطل است و اعاده آن نماز واجب است و اگر وجوب قصر جاهل باشد و جاهلاً نماز را اتمام کند از آن
آنچه در میان اصحاب مشهور است آنست که با ایقاع در وقت اعاده آن نماز بر او واجب است و در خارج وقت اعاده آن نماز لازم نیست دوم آنکه وجوب قصر را
فراموش نموده و نسیاناً نماز را اتمام کند آنچه مشهور است آنست که در اینصورت نیز در وقت اعاده آن لازم است اگر چه بعد از خروج وقت
بوجوب قصر متذکر شود اعاده آن لازم نیست و این با بوده و بعضی اصحاب در وقت و در خارج وقت اعاده آن نماز را لازم دانسته اند سیم آنکه
شرائط قصر صلوة و صوم یکی است یعنی در هر مقام که قصر صلوة واجب است افطار نیز واجب است و در هر مقام که اتمام صلوة واجب است صوم نیز
واجب است الا در تخییر مواضع اربعه که اتمام صلوة در آن اماکن افضل است چنانچه مذکور شد و صوم چنین نیست بلکه لازم است که در آن اماکن افطار
نماید زیرا که احادیث تخییر مخصوص صلوة است اگر با وجود علم بوجوب افطار روزه واجب گرفته باشد اعاده آن صوم لازم است و اگر نداند که

صوم واجب است در سفر منعقد نیست صوم لیکن مجزی است و در صورت نسیان اعاده آن صوم لازم است چهارم آنکه هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامت
ده روز نموده یک نماز را یا زیاده در آن موضع تمام کند و بعد از آن از آن موضع بیرون رود بجائیکه خفای اذان و جدار متحقق نشود و قصد داشته باشد که
مرتبه دیگر بهمان موضع معاودت نموده ده روز دیگر در انجا مقیم شود در اینصورت در رفتن و بازگشتن باتفاق اصحاب نماز را تمام
کند اما اگر عزم معاودت داشته باشد اما قصد اقامت ده روز نداشته باشد نماز را در حالت رفتن تمام نموده در معاودت قصر نماید و اگر
قصد عدم عود داشته باشد در حالت رفتن نیز نماز را قصر کند پنجم آنکه توابع موضعی که در انجا قصد اقامت نموده تا جائیکه خفای اذان و جدار آن
متحقق شود داخل آن موضع است و اتمام صلوة در انجا نیز واجب است و محتمل است که حکم اتمام را مخصوص بنفس بلد دانسته در خارج آن اعتبار نماید

الفصل الثانی فی المقارنات

یعنی فصل دوم از فصول ثلثه که در این رساله مشتمل است بران در بیان مقارنات نماز است و مقارنات
صلوة عبارتست از اجزاء صلوة که حقیقت و ماهیت صلوة از ان مرکب و ملتئم است و بعضی محققین در شرح این رساله بیان نموده اند که معنی آن
آنست که مقارنات صلوة عبارتست از چیزی که مقارن صلوة تحقق یابد آنکه در میان آن چیز که غیر صلوة است متخلل شود خواه فعل باشد و خواه قول
و خواه جزو و خواه شرط و در این کلام بحث است اول آنکه این کلام دلالت دارد بر وجوب ظاهر بر آنکه مقارنات صلوة جز نیست بغیر
صلوة که مقارن صلوة واقع میشود زیرا که مقارنت دلالت بر مغایرت دارد بدلیل آنکه مقارنت میان شیء و نفس آن شیء محکم نیست
و ظاهر است که مقارنات عبارتست از مجموع آنچه اسم صلوة بران اطلاق میشود و غیر آن نیست دوم آنکه کلام صریح است در آنکه شروط
صلوة نیز از مقارنات است و هیچ شک نیست در آنکه شرط صلوة را از جمله صلوة شمرده اند هر چند در میان چیزی دیگر متخلل نشود بعد را
تمام دارد زیرا که از اینجا لازم میآید که استقبال قبله و ستر عورت و سایر شروط که بنوعی متحقق شود که در میان چیزی دیگر متخلل نشود
داخل صلوة باشد و این کلام وضع تمام دارد در بیان آنچه در تفسیر مقارنات مذکور شده و باین آنچه از آنکه شارح محقق ایراد نموده و
وهی ثمانیة یعنی مقارنات نماز هشت است بنابر جزئیت نیت و وجوب سلام است و باید دانست که اصحاب رضوان الله علیهم
در جزئیت و شرطیت نیت اختلاف نموده اند و دلایل فریقین و رد و ابطال جانبین در اکثر کتب مبسوطه فقهیه مسطور است چنانچه
در ضمن حکایات آینده فی الجمله اشاره بان واقع خواهد شد و اما در جزئیة الحقیقة تحقیق این مسئله قلیل الفایده است زیرا که باتفاق اصحاب
نیت از جمله واجبات صلوة و از ارکان است بانمعنی که ترک آن عمداً و سهواً نماز را باطل میکند و رکن بودن نیت دلالت بر جزئیت او
ندارد زیرا که مراد از رکن نماز چیزیست که وجود نماز منوط باشد مقام بوجود آن باشد لیکن عمداً و سهواً مبطل صلوة است
چنانچه بعضی از اصحاب تصریح بان نموده اند و مع التقدیر بر این معنی در نیت متحقق است پس بر تحقیق شرطیت بر نموده

ترتیب شیخ و کلام مصنف رحمه الله در این رساله مشعر است بجزئیت نیت و در ذکر این اختیار مذهب مخفی و درانکه افاده شرطیت مینماید ابطال نمیکند است و چنین شارح محقق مقارنات نماز را بنوعی تفسیر نموده که بر شرط از غیرها دق می آید چنانچه ظاهر میشود که اکثر شیخ شهید ثانی علیه الرحمه فرموده که نیت را از مقارنات صلوة دانستن مبنی بر آنست که نیت جزء صلوة نیست محل تامل و نظر است مخفی نماند بعد که بوده از تحقیق آنچه در تفسیر مقدمات سابقا مذکور شد واضح میباید که در کلام شیخ رحمه الله را اصلا حاجت نیست و ظاهر عبارت رساله مشعر بجزئیت نیت است و اتفاقا از این کلام مفهوم میشود که التسلیم از جمله واجبات صلوة و داخل اجزاء صلوتست چنانچه مختار کثیری از اصحاب است و جمعی دیگر در این مسئله مخالفت دارند و تحقیق این کلام نیز در مبحث سلام از رساله عن قریب مذکور است و من الله الاعانة **الاولى النية** یعنی از مقارنات صلوة نیت است و تحقیق معنی نیت در بیان واجبات کتبی در مبحث وضو مذکور شده و تکرار آن مناسب نیست **و یجب فیها سبعة** یعنی در نیت نماز مراعات هفت چیز واجب است و باید دانست که مصنف رحمه الله تصریح نموده باینکه واجبات نیت هفت است و در رو[illegible] تعداد واجبات نیت از امور سبعه زیاده از شش امر مذکور نیست که آن قصد تعیین و وجوب و ادا یا قضا و قربت و استدامت و مقارنت بتکبیر احرام است چنانچه تفصیل آن بعد از این مذکور میشود و از این جهت است که بعضی از این کلام علما اطلاق اضطراب تمام دارد و در بعضی از شروح این رساله باز یکی از تکالیف بر امور سته مذکوره افزوده اند و از جمله سته تاویل بنظر مسوده اوراق رسیده در ایراد آن از ارتکاب اطناب اجتناب نمی نماید اول آنکه در بعضی شروح مذکور است که مجموع امور اربعه که آن تعیین صلوة است و وجوب و ادا و قربت است از اجزاء نیت اند همچنین مامور اربعه نیز در نیت معتبر است بلکه فی الحقیقه نیت عبارت است از امر بسیط که آن قصد مذکور است و سایر امور اربعه از متعلقات آن قصد است پس در ضمن ذکر قصد امور اربعه پنج امر از واجبات سبعه مذکور شده و با انضمام مقارنت بتکبیر و استدامت حکمیه هر یک مذکور اند امور سبعه تمام شده و چنین تحقیق قصد بدون مقصود معقول نیست از این جهت معتبر [illegible] قصد را از واجبات شمرده بلکه در ضمن امور اربعه مندرج است تا خوش اسلوب و وضوح تمام دارد زیرا که مطلق قصد را که تعلق آن بدون متعلق از مقوله ممتنعات است علیحده واجب شمرده اند و هر یکی از متعلقات آن را واجبی برسر دانسته اند مستبعد است دوم شیخ محقق و شیخ علی طاب ثراه در شرح این رساله ایراد نموده که چنین در مطلق نیت یعنی بدون ملاحظه خصوصیت افراد ادا و قضا ملاحظه کرده میشود از این جهت مصنف ره نظر بماهیت نیت نموده هر یکی از ادا و قضا را علیحده منظور داشته است و اینکه هر فرد از افراد نیت بیک کدام از این دو جهت زیاده مصنف نمیتوان اند بعضی نیت زیرا که ماهیت مطلقه موجود نمی شود در واقع میشود و اگر چه بر سبیل بدلیت بعض پس بملاحظه ادا و قضا و پنج امر دیگر که هر یک مذکور است امور سبعه تمام مذکور شده و در این کلام نیز [illegible]

از بودن نیت بسیم که شیخ شهید ثانی و شیخ زین الدین محمد رحمهما الله بیان نموده چنین در نیت نماز وجوب مرتبه قصد که میشود اول وجوب توصیفی که در ضمن ظهر مثلا ملاحظه که میشود دوم وجوب تعلیلی که بوجوب آن اشاره بالکنه و وجوب قصد وجوبین مذکورین یا جواز اکتفا باحدهما میانه اصحاب مختلف فیه است و بعضی ره بسبب استلزام از ملاحظه مذکور هردو وجوب را در نیت اظهار تصریح بوجوب ذکر وجوبین مذکورین فرموده است چنانچه در صفت نیت مذکور شده و بسبب خفا در که این رساله مطلوب است و در هنگام تعدد نیت هر یکی از وجوبین را علیحده ذکر نموده بسبب آنکه صفت نیت که مشتمل بر هردو وجوب است اکتفا نموده است پس تکرار قصد وجوب از امور سبعه نماند که مذکور شده بین و اگر چه این تاویل نیز از تکلف خالی نیست لیکن از تامل و جوبین بالیقین اقرب مینماید **القصد الى التعيين و الوجوب** یعنی از جمله واجبات نیت آنست که قصد در نیت صلوة یقین نماید که این نماز که میگذارد نماز ظهر است مثلا یا نماز دیگر زیرا که بی ملاحظه تعیین مذکورین نماز از سایر صلوة ممتاز نمیگردد و همچنین لازم است که قصد وجوب آن نماز نماید هرگاه آن نماز واجب باشد زیرا که صلوة بصفت وجوب و استحباب متصف میگردد و امتیاز هر یک از دیگری به قصد آن متعدد در نیت **و الاداء و القضاء** یعنی دیگر از واجبات نیت آنست که مصلی قصد کند یا آنکه این نماز ادا است هرگاه آن نماز را در وقت بجا می آورد بنابر آن مقرر شده یا آنکه قصد نماز قضا نماید هرگاه آن نماز را در خارج وقت معهود از شرع میگذارد و ظاهر یقین است که اجتماع ادا و قضا در یک نماز ممکن نیست پس در هر نیت ملاحظه کند که یکی از این [illegible] زیاده لازم نیست **و القربة** یعنی دیگر از واجبات نیت قصد قربت است با این معنی قصد نماید با آنکه این نماز را برای آن میگذارد که او از جناب جلال احدیت قرب معنوی حاصل شده بشرف رضوان الهی مشرف گشته و او را قدر و منزلتی در حضرت حاصل شده مستحق رفع مراتب گردد چنانچه در مقدمه اشاره بآن نمیشود و ظاهرا قصد فوز ثواب کما قال عز من قائل یدعون رغبا و رهبا الآیة یا نجات از عقوبت عقاب بدل صحیح منافی قصد اخلاص نیست چنانچه در بعضی روایات و آیات اشاره بآن واقع است **و المقارنة للتحريمة** یعنی دیگر از واجبات نیت آنست که نیت را مقارن تکبیر الاحرام کرده اند بحیثیتی که بعد از اتمام نیت بلا فاصله بتکبیر احرام متلفظ شود و در حین تلفظ بجزء اول تکبیرة و جزء اول تکبیر احرام اصلا زمانی متخلل نشود **و الاستدامة حكما** یعنی دیگر از واجبات نیت آنست که مصلی از اول شروع در نماز تا وقت فراغ از آن حکم نیت باقی بدارد امری که منافی نیت است بخاطر نگذراند و این نیت معنی استدامت حکمی که در عبارت فقها مذکور میشود اما استدامت فعلی که آن استحضار نیت است در جمیع اجزاء صلوة باتفاق اصحاب واجب نیست و الا حرج لازم می آید و در اوایل این اوراق اشاره بآن واقع شده احتیاج بتکرار آن نیست **و صفتها** یعنی صفت نیت آنست که مصلی امور اربعه مذکوره را قصد نموده بخاطر آنها از خاطر بگذراند و تلفظ بالفاظ مذکوره لازم نیست بلکه اکثر اصحاب تلفظ به نیت را مکروه دانسته اند زیرا که کلام نیت بعد از آن [illegible]

که در حل نماز نیت دارد خواهد که به نیت تلفظ نماید چنین گوید که اصلّی فرض الظهر اداءً لوجوبه قربةً الی الله کلمه اداء حال از
مفعول له صلّی قربة الی الله مفعول له فعل مذکور است و بعد از آنکه متعلقات نیت ملحوظ شود معنی این کلام آنست که بجا می آورم نماز واجب
ظهر را در وقت مقرر شرعی آن برای آنکه نماز ظهر واجب است از برای رضای خدا ولو نوی القطع فی اثناء الصلوة او فعل
المنافی بطلت فی قول یعنی اگر مصلی در اثنای نماز قصد نماید که نماز را قطع کند یا قصد کند که فعلی منافی نماز بجا آورد نماز او از وقت
قصد مذکور باطل است و اگر چه آنچه منافی صلوة است از او وقوع نشود زیرا که این قصد استدامت حکمیه که در نیت شرط شده منافی است
و در رد و این بنا بر قولی است که باعتقاد مصنف رحمه الله و بعضی اصحاب اقوی است و بعضی را اعتقاد آنست که بمجرد قصد مذکور نماز باطل
نمیشود مادامی که آنچه منافی نماز است بفعل نیاورد الثانی التحریمة یعنی دوم از مقارنات نماز تکبیرة الاحرام است و وجه آنکه اورا تحریمه
نامیده اند آنست که بسبب آن هرچه غیر نماز است حرام میشود و تکبیرة الاحرام باتفاق اصحاب رکن است از ارکان صلوة که زیاده و نقصان آن
عمداً او سهواً مبطل نماز است ویجب فیها احد عشر یعنی واجبست در تلفظ تحریمه یازده امر رعایت کرده شود تا صیغه آن
بنوعی که شرعاً مطلوب است بحصول پیوندد الاول التلفظ بها وصورتها الله اکبر یعنی اول از واجبات تکبیرة الاحرام آنست
که بصیغه آن تلفظ نماید و صورت صیغه تحریمه الله اکبر است و جایز نیست که معنی صیغه مذکوره را بخاطر گذراند بلکه تلفظ بآن نماید فلو
ابدل الصیغة بطلت یعنی پس اگر صیغه مذکوره را تغییر داده در عوض آن لفظ دیگر بگوید نماز او باطل است و اگر چه آنچه او گفته
با صیغه الله اکبر در معنی موافق باشد مثل آنکه بگوید الرحمن اکبر یا آنکه بگوید الله اجل یا الله اعظم یا مثل اینها زیرا که آنچه از شارع
منقول است صیغه مذکوره است و عدول از آن جایز نیست الثانی عربیتها فلو کبّرها بالعجمیة اختیاراً بطلت
یعنی دوم از واجبات تکبیرة الاحرام آنست که صیغه آنرا بعربی ادا نماید و آنچه اسلوب عربی باین منوط و مربوط است مراعات نماید پس اگر با وجود قدرت
بر تلفظ بصیغه عربیه تکبیرة الاحرام را بلغت عجمیه ادا نماید آن تکبیر باطل است و در حالت اضطرار مثل کسی که صیغه تحریمه را بعربی ادا
نتواند نمود و وقت نماز وسعت آن نداشته باشد که صیغه را تعلیم گیرد بعد از آن نماز گذارد یا کسی نباشد که او را تعلیم دهد بهر لغت که
متمکن است تلفظ جایز است و ترجمه اگر بفارسی چنین گوید که خدا بزرگتر است الثالث الموالاة فلو فصل بما یعد فصلاً
بطل یعنی سیم از واجبات تکبیرة الاحرام موالاتست یعنی که بعد از فراغ از کلمه الله بی فاصله کلمه اکبر را ادا نماید پس اگر در میان
کلمتین فاصله نماید بنوعی که آنرا عرفاً فاصله توان گفت و اگر چه آن فاصله بسکوت باشد یا آنکه کلمه مناسبی در میان آورد مثل
آنکه الله تعالی اکبر یا آنکه بگوید الله الجلیل اکبر آن تکبیر باطل است اگر در اثنای تکبیرة الاحرام لفظی زیاده نماید اگر چه معنی لفظ مقصود [illegible]

مثل آنکه بگوید الله اکبر من کل شیء یا آنکه بگوید که الله اکبر من ان یوصف الرابع مقارنتها النیة فلو فصل بطل یعنی چهارم
از واجبات تکبیرة الاحرام آنست که صیغه تحریمه را مقارن نیت ادا نماید [illegible] پس اگر تکبیرة الاحرام را از نیت جدا سازد و میان ایشان
فاصله واقع شود آنگاه تکبیر باطل است و حضرت مصنف رحمه الله در مقام بیان جمیع واجبات افعال صلوة است مقارنت تکبیرة الاحرام را با نیت نیز در مقام
مذکور نمود و الله اعلم [illegible] و در واجبات نیت مذکور نشده اکتفا بآنها نمود الخامس والسادس عدم المد بین الحروف فلو مدّ
همزة الله بحیث یصیر استفهاماً بطلت وکذا لو مدّ اکبر بحیث یصیر جمعاً یعنی پنجم و ششم از واجبات تکبیرة الاحرام آنست
که در میان حروف کلمتین مذکورتین مد ننماید پس اگر همزه کلمه جلاله را بمد بنوعی ادا نماید که مفید معنی استفهام شود نماز او باطل است
و اگر چه قصد استفهام ننموده و همچنین اگر فتحه باء اکبر را اشباع نموده چنان تلفظ کند که الفی از آن متولد شود و لفظ اکبار که جمع کبر بمعنی
طبل است گفته شود یا همزه اکبر را ممدوده نماید بنوعی که بهمزه استفهام مشتبه شود نماز باطل است السابع ترتیبها فلو عکس بطل
یعنی هفتم از واجبات تکبیرة الاحرام آنست که در میان کلمتین مذکورتین رعایت ترتیب نموده کلمه جلاله را بر صیغه اکبر مقدم نماید پس اگر بعکس ترتیب مذکور
ادا نماید یعنی لفظ جلاله را از کلمه اکبر جدا [illegible] نماز لکن باطل است الثامن اسماع نفسه تحقیقاً او تقدیراً یعنی هشتم از واجبات
تکبیرة الاحرام آنست که تکبیر را چنان بگوید که مصلی خود بشنود هرگاه او را از شنیدن مانعی نباشد زیرا که آنچه از این آهسته تر گفته شود کلام نیست بلکه
حدیث النفس است اما اسماع نفس تقدیراً مثل آنکه مصلی اصم باشد و در اینحالت چنان بگوید که بر تقدیر عدم مانع تواند شنید
سواء کان الصلوة جهریة او خفاتیة منه
و از اینکلام مفهوم میشود که در مطلق جهر و اخفات در تکبیرة الاحرام جایز است التاسع اخراج حروفه من مخارجها یعنی نهم از واجبات
تکبیرة الاحرام آنست که جمیع حروف آنرا از مخارج مقرره چنانچه در علم تجوید قرار یافته ادا نماید و مخرج حرفی را بمخرج حرف دیگر تبدیل
نکند و واجبست که مخارج حروف را از استاد حاذق تعلیم گیرد و صیغه تحریمه را بر او عرض نماید و بعد از آن اذعان استاد بطریقی که
مرضی او باشد اگر ادا نماید و حکم این مخصوص تکبیرة الاحرام نیست بلکه جمیع اذکار صلوة در این حکم متساوی اند از اینجهت مینماید که [illegible]
الاذکار یعنی همچنین در جمیع اذکار صلوة واجبست که حروف آنرا از مخارج مقرره ادا نمایند و هیچ حرف را از مخرج حرف
دیگر ادا ننماید العاشر والحادی عشر قطع الهمزة من الله و من اکبر فلو وصلها بطل یعنی دهم و یازدهم از واجبات تکبیرة الاحرام
آنست که همزتین لفظ جلاله و اکبر را قطع نماید همچنین اگر در درج کلام واقع شود پس اگر یکی از این دو همزه را با قبل آن متصل سازد
در درج کلام بلند از وی نماز لکن باطل است و بنابراین میباید که ترک تلفظ به نیت نماید [illegible] نیت اکتفا ننماید زیرا که بر تقدیر
تلفظ اکبر براو نیت ساکت شده وقف نماید ظاهر آنست که مقارنت نیت با تکبیرة الاحرام که باتفاق اصحاب واجبست فوت

شده پس در آن نوبت یا اول تکبیر الاحرام متصل یا خمس قطع همزه لفظ جلاله نماید مخالف قواعد تجوید لازم می آید پس بسبب اجتناب از چیزهای
مذکور بین الوجهین اولی آنست که نیت بتلفظ نماید و اگر مکلف را اعتقاد و بر آنست که بی تلفظ بکلمات مذکوره تعلق به نیت نماید چنانچه از بعض
مسئله بمضمون شنیده میشود در این صورت با تلفظ نیت همزتین را قطع نمود از مخالفت قواعد لفظ ملاحظه نماید زیرا که هر گاه این نیت
در جائی نیز شده پس از مخالفت قاعده لفظ باکی نیست الثالث القراءة و واجباتها ست عشر یعنی سیم از افعال صلوة
که مقارنات عبارت از آنست قراءتست و واجبات قراءت یعنی آنچه مراعات آن در قرائت که شرعا بر سبیل وجوب متحقق میشود شانزده است
الاول تلاوة الحمد والسورة في الثنائية و الأوليين من غيرها یعنی اول از واجبات قراءت تلاوة سوره فاتحه است
و تلاوة سوره کامله از سوره قرآنیست در نماز های دو رکعتی و در دو رکعت اول از نماز که غیر دو رکعتی باشد و در دو رکعت اخیر از نماز های چهار رکعتی
و دیگر رکعت آخر از نماز سه رکعتی ترک سوره واجب است چنانچه بعد از این بیان کرده میشود ان شاء الله تعالی و باید دانست که هیچ یک از اصحاب در وجوب قراءت
سوره فاتحه در مواضع مذکوره اختلافی نه ازند اما آنکه در این مواضع بعد از حمد قراءت سوره دیگر واجب است یا آنکه اکتفا بفاتحه میتوان نمود
اصحاب را دو قول است آنچه اکثر اصحاب خصوصا شیخ و سید مرتضی و علامه و ابن ادریس و اکثر متاخرین با آن تصریح نموده اند وجوب
سوره است و از ابن الجنید و سلار و محقق در معتبر منقول است که اکتفا بفاتحه جایز است بلکه بعد از فاتحه قراءت سوره مستحب است
و بعض اصحاب دلالت بر وجوب سوره و بر بعض دلالت بر استحباب دارد و اصحاب قول اول احادیثی که از اخبار جواز ترک سوره
بالکلیه یا جواز تبعیض آن مفهوم میشود بر حالت ضرورت یا تقیه محمول ساخته و قائلین احتیاط را مؤید وجوب سوره میدانند و اصحاب قول
ثانی آن احادیث وجوب را بر اراده تاکید استحباب میدانند و بمقتضای اصالت براءة ذمه اکتفا بفاتحه را مجزی میدانند و لیکن
رعایت احتیاط در این مقام تا از نماز ها بنیت نیست زیرا که بجا آوردن افعال مستحبه بقصد وجوب معلوم نیست که بعینه معتقد اراده
ذمه بیش نیست و نزدیک باشد که اخبار در این مقام معارض یکدیگر باشند الا آنچه در میان اصحاب معمولست و عدم ترک سوره است و الله اعلم
الثاني مراعات اعرابها و تشديدها على الوجه المنقول بالتواتر یعنی دوم از واجبات قراءت مراعات اعراب و تشدید
حمد و سوره است بر وجهی که بتواتر از قراءت سبعه مشهوره منقول شده که آن قراءت نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم و کسائی و حمزه و ابن
عامر است و همچنین رعایت مدات واجبه و ادغام واو و غامات صغیره خواه از قبیل متماثلین باشد و خواه از جمله متجانسین
یا متقاربین واجب است و رعایت ادغام کبیر و ملاحظه صفات حروف مثل استعلاء و استفال و شدت و رخاوت و امثال اینها
و در رعایت مد سنت لازم نیست چنانچه در بعض کتب فقهیه تصریح با آن واقع است و واجب نیست که از اول حمد و سوره تا آخر

آن التزام یک قراءت نماید بلکه اگر بعضی از حمد یا سوره را یکی از قراءت متواتر تلاوت نموده تتمه را بقراءت دیگر که آن نیز متواتر باشد
بخواند جایز است بشرط آنکه بترکیب نحوی و معنی مقصود خللی راه نیابد و ان قرأ بالشواذ بطلت یعنی پس اگر یکی از قراءت شاذه
که آن غیر سبعه مذکوره است قراءت نماید نماز او باطل است و از کلام مصنف رحمه الله در ذکری مفهوم میشود که سه قراءت دیگر که آن قراءت
ابو جعفر و یعقوب و خلف است نیز متواتر است و آن قراءت نیز تلاوت در نماز جایز است الثالث ترتيب كلماتها و آياتها
على الوجه المتواتر یعنی سیم از واجبات قراءة آنست که مراعات ترتیب کلمات و آیات قرآنی نموده بر وجهی که متواتر است قراءت
نماید و اگر سهوا مخالفت ترتیب کلمه یا آیه نموده باشد اگر اعاده نموده چنان کند که ترتیب مذکور حاصل شود الرابع الموالاة ولو سكت
طويلا او قرأ خلالها غيرها عمدا بطلت یعنی چهارم از واجبات قراءت موالاتست یعنی پی در پی گفتن الفاظ و کلمات
آن بنوعی که در میان اهل لسان متعارف است پس اگر در اثنای قراءة اختیار سکوت طویل نماید که از صفت مصلی بودن بیرون آید یا در
در اثنای قراءت حمد و سوره عمدا چیزی بخواند که غیر آن باشد نماز او باطل است و باید دانست که گفتن کلمه الحمد لله در وقت عطسه و تسمیه
عاطس و رد سلام و سؤال رحمت در وقت قراءة آیه رحمت و استعاذه از عذاب در وقت خواندن آیه عذاب و دعا از برای امور
دینی یا دنیا بر وجهی که مباح باشد مضر بموالات نیست و بجا آوردن جمیع مذکورات در اثنای قراءت جایز است الخامس من الوقف
على آخر كلمة محافظا على النظم فلو وقف في اثناء الكلمة بحيث لا يعد قاريا او سكت على كل كلمة بحيث يخل
بالنظم القرآني بطلت یعنی پنجم از واجبات قراءت آنست که مراعات وقف بر آخر کلمه نموده در میان کلمه وقف نکند و محافظت نظم
قرآنی نموده چنان نماید که قرآن از آن نظم اعجاز با آن منوط و مربوط است بیفتد پس اگر در اثنای کلمه وقف نموده چنان قراءت کند که اهل
عرف او را قاری نگویند یا آنکه در آخر کلمه از کلمات حمد و سوره یا در آخر اکثر کلمات با آن ساکت شده چنان کند که نظم قرآن مختل شود نماز
او باطل است مگر آنکه عمدا کرده باشد و اگر یکی از این دو امر بطریق سهو از آن واقع شده قراءت را اعاده نماید اگر از حالت مصلی بودن بیرون نرفته
و الا اعاده صلوة لازم خواهد بود السادس الجهر للرجل في الصبح و اوليي العشائين و الاخفات في البواقي مطلقا
یعنی ششم از واجبات قراءت بلند خواندنست مرد را در نماز صبح و در دو رکعت اول شام و خفتن و آهسته خواندن در باقی نماز های پنجگانه
که آن تمام نماز ظهرین و یک رکعت آخر نماز مغرب و دو رکعت آخر خفتن است خواه مصلی مرد باشد و خواه زن است ترجمه ظاهر عبارت است و در چند
مسئله از این کلام مستفاد میگردد اول آنکه مرد را جهر قراءت در مواضع مذکوره واجب است پس اگر عمدا جهر را ترک نماید نماز آن
باطل است و اکثر اصحاب در این حکم متفق اند الا ابن الجنید و سید مرتضی رحمهما الله که ایشان جهر را مستحب دانسته اند دوم آنکه وجوب

وجوب جهر مخصوص مردانست و بر زنان جهر لازم نیست بلکه اگر چنان قراءت نمایند که آواز ایشان را اجنبی بشنود نماز ایشان
باطل است و در ذکری مذکور است که اگر از سماع اجنبی ایمن باشند زنان را جهر خواندن جایز است سیم آنکه خنثی را حکم مثل زنان
و برا و لازم است که در نماز اخفات نماید و شارح محقق در شرح این رساله ذکر نموده که از کلام مصنف وجوب جهر را مخصوص رجال بفهم
مفهوم میشود که خنثی در وجوب اخفات مثل مرد است و همین مضمون در ذکری تصریح نموده است و مخفی نیست که کلام مصنف رحمه الله
در ذکری با این کلام مخالفت تمام دارد زیرا که عبارت ذکری صریح است بر آنکه خنثی میان جهر و اخفات مخیر است بلکه اولیت جهر
نیز بخنثی مفهوم میشود و اقل الجهر اسماع الصحیح القریب و السرّ اسماع نفسه صحیحا و اما تقدیراً یعنی اقل مرتبه جهر
آنست که آواز خود را بشنواند هر گاه سامعه او درست باشد یا از شنیدن مانع دیگر نمیشود و الله فرض نماید که اگر مانعی نمیبود
آواز خود را میشنید یا اگر تجویز نماید که بتقدیر ارتفاع موانع اسماع نفس حرف بفعل می آید قراءت او صحیح است والله فلا
پس اگر در مواضع جهر چنان قراءت نماید که اگر کسی با آن نزدیک باشد آواز او را بشنود یا در مواضع اخفات چنان بخواند که
آواز خود را بشنود نماز او صحیح است چه در صورت اول حقیقت جهر حاصل شده و در صورت ثانیه مطلق قراءت متحقق است
بلکه آن از قبیل احادیث نفس است و باید دانست که در تحقیق مذکور معنی جهر همین قدر کافی نیست که آواز او را صحیح السامعه که
با او نزدیک باشد بشنود بلکه میباید که با وجود سماع قریب اهل عرف نیز گویند که جهر متحقق شده چنانچه بعضی از اصحاب تصریح بآن نموده اند
پس اگر معنی جهر و اخفات را بعرف راجع نموده مرتکب تصریح کنند نشود و لیست زیرا که بعد از آنکه فی مفهوم آن زیاده از آنچه اطلاق
اهل عرف فهمیده میشود چیزی دیگر دانسته نمیشود و تعریفی که مصنف ظاهرا از برای اقل مراتب جهر ایراد نموده بر مرتبه اوسط او اعلی
جهر نیز صادق است و در تصحیح آن احتیاج است بارتکاب تکلفات که اصلا احتیاج بآن نیست پس تحقیق معنی جهر
و اخفات را حواله بعرف نمودن انسب است زیرا که حقیقت معنی ایشان نزد اهل لسان محتاج بیان نیست السابع تقدیم الحمد
علی السورة فلو عکس عمداً بطلت یعنی هفتم از واجبات قراءت آنست که حمد را بر سوره مقدم سازد پس اگر
عمداً عکس آن نموده سوره را تقدیم نماید نماز او باطل است و اگر چه بوجوب تقدیم حمد بر سوره عالم نباشد زیرا که جاهل در این مقام
معذور نیست و ناسیاً یعید علی الترتیب یعنی اگر تقدیم سوره بر حمد بطریق نسیان بفعل آمده باشد اعاده قراءت نموده بنوعی که
ترتیب حاصل شود یعنی که اول حمد را اعاده نموده بعد از آن همان سوره را یا سوره دیگر بخواند و محتمل است که معنی این عبارت آن باشد که
سوره را اعاده نموده بقراءت حمد که خوانده شده اکتفا نماید زیرا که بر این تقدیر نیز رعایت ترتیب بفعل آمده و عبارت ذکری نیز محتمل

[illegible]

این هر دو معنی و اگر چه معنی اول اظهر است الثامن البسملة اول الحمد و السورة فلو ترکها عمداً بطلت یعنی هشتم از واجبات
قراءت آنست که در اول فاتحه و سوره بسم الله الرحمن الرحیم بگوید پس اگر در اول حمد یا سوره بسم الله را ترک نماید نماز او
باطل است زیرا که بسم الله باجماع علماء امامیه رضوان الله علیهم جزو جمیع قرآن است و ترک آن جایز نیست الا در سوره
براءة که باتفاق از این کلیه مستثنی است و بسم الله جزو آن نیست و جاهل در این مسئله نیز معذور نیست بلکه اگر بسبب جهل
بوجوب بسم الله ترک آن نموده باشد در آن صورت نیز نماز او باطل است التاسع وحدة السورة فلو قرن بطلت
فی قول یعنی نهم از واجبات قراءت آنست که در هر رکعت زیاده از یک سوره نخواند پس اگر مقارن سازد سوره را
با سوره دیگر یعنی که در یک رکعت دو سوره یا زیاده خوانده شود یا آنکه یک سوره را مکرر بخواند نماز آن باطل است
بنا بر قول بعضی اصحاب رضوان الله علیهم و بعضی قرآن بین سورتین را مکروه دانسته نهی که بر این مضمون دلالت دارد محمول بر
کراهیت فرموده اند و اکثر متأخرین خصوصاً مصنف در ذکری ترجیح قول اخیر نموده اند و باید دانست که سوره والضحی و الم نشرح
و سوره فیل و لایلاف از این قاعده مستثنی است یعنی که قراءت یکی از آنها بی دیگری کافی نیست نه آنکه فی الحقیقه
یک سوره باشند چنانچه در شرح رساله مذکور شده زیرا که آنچه از بعضی اخبار مفهوم میشود مفید تعدد است الا آنکه قراءت
احدهما بی دیگری کافی نیست و لهذا در اول هر سوره بسم الله واجب است و لازم است که در ترتیب قرآنی را منظور دارد
العاشر اکمال کل من الحمد و السورة و لو بعض اختیاراً بطلت یعنی دهم از واجبات قراءت آنست که حمد
و سوره را تمام بخوانند پس اگر تبعیض نماید یعنی که از فاتحه یا بعضی از سوره را خوانده بعضی دیگر را ترک نماید و او را
ضرورت بتبعیض او داعی نشده باشد نماز او باطل است و اگر اضطرار از احد یا سوره را تبعیض نموده باشد مثل آنکه تمام حمد
و سوره را نداند و وقت وسعت تعلیم او نداشته باشد در این صورت نماز او صحیح است بشرط آنکه بقدر آنچه ترک نموده از سوره دیگر بخواند یا از
همان سوره تکرار نماید چنانچه از کلام بعضی اصحاب مفهوم میشود و مصنف ره در ذکری در این مسئله متوقف است و هیچ شکی نیست که عدم جواز
در تبعیض سوره بنا بر وجوب آنست والا بنا بر استحباب سوره در تبعیض او قصوری نیست بلکه بعضی روایات دلالت بر تبعیض سوره دارد
در صورتی که متنفل نماز است الحادی عشر کون السورة غیر عزیمة و لا یفوت بقراءتها الوقت یعنی یازدهم از واجبات
قراءت آنست که سوره که بعد از فاتحه میخوانند از عزائم اربع نباشد و سوره نباشد که بقراءت آن وقت نماز فوت شود پس اگر عمداً در نماز
فریضه یکی از چهار سوره عزیمه را بخواند یا شروع در سوره نماید که وقت وسعت اتمام او نداشته باشد نماز او باطل است اگر سهل

سهو شروع نماید در کل سوره غیر حمد یا سوره که باعث فوت شدن وقت شود و از انجا عدول نماید و اگر چه از نصف تجاوز کرده باشد الثانی عشر
القصد الی سورة معینة عقیب الحمد الا فی سورة تعیینها یعنی دوازدهم از واجبات قراءت آنست که بعد از اتمام حمد و قبل
از شروع در سوره قصد سوره معین کند یعنی بسمله را بقصد آن سوره بخوانند زیرا که بسمله ما بین جمیع سورهای قرآن مشترک است و بدون قصد تحقق نمیشود
که بخصوص کدام سوره است الا اگر قراءت یک سوره معینه بر مصلی واجب باشد ... و از انجا جایز نیست زیاده
از یک سوره ... یا انکه ... سوره معینه را نخوانده باشد چه در این صورت لازم است که بسمله قصد سوره نماید زیرا که در این هنگام
بسمله ... سوره که قراءت ... و اصح آنست که هرگاه ... قراءت چند سوره جایز باشد ولی قصد سوره معینه شروع در بسمله
نماید و اگر ... بسمله را بقصد سوره معینه اعاده نماید هر سوره که قصد او نموده بخوانند و اگر در اثنای قراءت سوره غیر آنکه در وقت شروع
بسمله قصد همین نموده باز ... بعضی ... مفهوم میشود آنست که اعاده سوره لازم نیست و اکتفا بهمان سوره مجزی است
اما احتیاط آنست که اگر بنصف نرسیده باشد آنرا اعاده نماید الثالث عشر عدم الانتقال من السورة الی غیرها ان تجاوز
نصفها و کان التوحید والجحد الا فی الجمعتین یعنی سیزدهم از واجبات قراءت آنست که مصلی از سوره که در ان شروع نموده
بسوره دیگر انتقال ننماید هرگاه آنچه قراءت شده از نصف تجاوز کرده باشد یا بنصف سوره رسیده باشد یا آنکه سوره که شروع نموده توحید
یا سوره جحد باشد عدول از ان مطلقا جایز نیست الا در نماز جمعه یا در نماز ظهر روز جمعه که اگر در این دو نماز ... تا شروع در قراءت
سوره توحید یا جحد نموده باشد عدول از ان بسوره جمعه در رکعت اول و بسوره منافقین در رکعت دوم جایز نیست و در شرح قواعد
مذکور است که ... از نصف تجاوز کرده باشد والا عدول جایز نیست الرابع عشر اخراج کل حرف من مخرجه فلو اخرج
ضاد المغضوب ولا الضالین من مخرج الظاء واللام المفخمة بطلت یعنی چهاردهم از واجبات قراءت بیرون آوردن
هر حرفی از حروف حمد و سوره ... از مخرج آنکه بطریقی که منقول شده است بتواتر پس اگر بیرون آورد ضاد در کلمه مغضوب
یا ضاد در کلمه ضالین را از غیر مخرج ... حافه لسان است ... پیش از اضراس ... اگر از مخرج ظاء منقوطه
بیرون آورد ... زبان است با منبت ... دندان پیشین یا آنکه اگر از مخرج لام بیرون آورد ... آنکه
... نماز او باطل است هرگاه اخراج حرف از غیر مخرج ... و اگر سهوا ... تدارک کند ...
پیش از رکوع ... و بعضی رحمهم الله اخراج ضاد را از مخرج آن ... ذکر نموده و اگر چه اخراج جمیع حروف از غیر مخارج مقرره
آن مبطل نیست و سبب ... ضاد از مخرج او واقع است و لهذا ... ضاد را از مخرج آن ادا

نمیتوانند نمود الخامس عشر مراعاة ترتیبها فلو عکس ... بطلت یعنی پانزدهم از واجبات قراءت آنست که قراءت ... نماید
پس اگر ... دیگر ... بخوانند نماز او باطل است السادس عشر ترک التأمین الا تقیة یعنی شانزدهم از واجبات قراءت
آنست که ترک نماید گفتن کلمه آمین را در آخر فاتحه و غیر آن و اگر چه در قنوت باشد هرگاه تقیه تقاضای گفتن آن ننماید زیرا که کلمه آمین قرآن
و دعا ... نیست بلکه اسم دعاست بمعنی اللهم استجب و چون ... غیر قرآن و دعا در نماز مبطل صلوة است و اگر مقام تقیه ... خواندن
آن واجب است و یجزی فی غیر الاولیین سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یعنی جایز است مصلی را که در حالت
اختیار در غیر دو رکعت اول یعنی در رکعت سیم نماز مغرب و عشاء و چهارم نماز چهار رکعتی بدل از فاتحه تسبیحات اربعه مذکوره را بخواند چنانچه
در مختلف و ذکری و اکثر کتب فقهیه مسطور است که اجماع اصحاب منعقد است بر آنکه مصلی مخیر است میان فاتحه و تسبیحات اربعه در رکعت سیم و چهارم
صلوة ثلاثیه و رباعیه مجزی است و هر کدام را بخواند مجزی است و قطع نظر از اجماع مذکور احادیث صحیحه وارد از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم دلالت صریح بر این مضمون دارد مثل صحیحه زراره مرویه از حضرت امام محمد باقر ع که مضمونش آنست که راجع میشود بانکه گفت حضرت
ابی جعفر ع را که چه چیز است آنکه گفتن آن در دو رکعت آخر نماز جایز است آنحضرت گفت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
و تکبیر بگو بعد از ... رکوع کند و شیخ ابی جعفر در بعضی تصانیف خود و شیخ مفید و علم الهدی و ... و اکثر متاخرین بر منطوق همین حدیث اکتفا
نموده تسبیحات اربعه را یک مرتبه کافی میدانند چنانچه در مختلف مذکور است که اصح احادیثی که در این باب بما رسیده همین حدیث است
و ... از آنچه زیاده بر تسبیحات اربعه ... اقوال ... مشایخ کبار است و ابن بابویه و ابو صالح نه تسبیح را لازم دانسته
باین طریق که سه مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و شیخ در مبسوط و بعضی اصحاب بر وجوب ده تسبیح قایل شده باین طریق که
دو مرتبه بگوید که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و مرتبه سیم تسبیحات اربعه را باتمام بخوانند با مجموع ده تسبیح خوانده شود و در نهایت
وجوب تسبیح دوازده تسبیح مذکور است که عبارت از سه مرتبه تسبیحات اربعه مذکور است و مصنف رحمه الله در ذکری ... اقوال مختلف
که ... همچنین از این اقوال یافت نشده الا آنچه حریز از زراره از حضرت امام محمد باقر ع نقل نموده که اگر امام
باشی سه مرتبه بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و تکبیر بگو و رکوع کن و تا اینجا ترجمه کلام ذکری است و مخفی نخواهد بود که
صدوق ره در باب صلوة جماعت کتاب من لا یحضره الفقیه از زراره از حضرت ابی جعفر ع نقل نموده آنچه مضمونش آنست که
قراءت در دو رکعت آخر از چهار رکعت نماز فریضه خواه امام باشد و خواه غیر امام زراره گوید پس گفتم چه چیز بگویم در ان دو رکعت
آنحضرت فرمود که اگر امام باشی یا منفرد نماز گذار بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله سه مرتبه که مجموع نه تسبیح تمام شود

پس تکبیر بگو و برکوع رو این است حاصل معنی روایتی که در آن کتاب مذکور و مسطور است صحیح است لیکن اکثر از برای اصحاب قایل شده اند روایت

استدلال که در زیادتی وارد شده این بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا در باب ذکر اخلاق حضرت امام رضا علیه السلام در اثنای حدیث طویلی نقل

نموده اند که حاصل معنیش اینست که عادت آنحضرت آن بود که در رکعات اولی تسبیح خوانده و می فرمود که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر

الخ پس از برای اصحاب قول رابع باین حدیث استدلال ممکن است الا آنکه گفته شود که رجال حدیث مذکور بعضی ضعیف اند و در بعضی تصانیف اصحاب

از عتبر منقول است که بهر کدام از اقوال اربعه که عمل نماید جایز است و اگر چه روایتی که دلالت دارد بر آنکه تسبیحات را یکمرتبه بگوید کافی است اولی است

و روایت اکثر مقتضای آنست که وجوب سه مرتبه تسبیحات اربع است و احتیاط اولی است و مخفی نخواهد بود که دعوی احتیاط در اینمقام خالی

از اشکالی نیست زیرا که بعضی اصحاب در مشروعیت قصد وجوب زیاده بر تسبیحات اربع مضایقه دارند زیرا که ایجاب امری محتاج است بدلیلی که

ظاهر باشد مطلقا نمود و اسباب وجوب تسبیحات اثنا عشر در غایت صعوبت است و بعضی اعتقاد داشته که قرائت فاتحه افضل و با احتیاط

اقرب است زیرا که قرائت فاتحه باتفاق مجزی است بخلاف تسبیح که در آن اختلاف بسیار واقع است و مخفی نیست که اینکلام محل تأمل است

بسبب آنکه در وجوب بسمله و استحباب آن اصحاب مختلف اند چنانچه ابن البراج رحمه الله در مطلق صلوة اخفاتیه جهر بسمله را واجب میداند

و ابن ادریس در دو رکعت اول جهر را مستحب میداند و در رکعات اخیره باستحباب آن قایل نیست بلکه از کلام آن تحریم جهر بسمله در غیر

دو رکعت اول مفهوم میشود چنانچه در تصانیف بعضی مسطور است و ابن الجنید جهر بسمله را مخصوص امام دانسته نسبت بمنفرد از مستحب نمیداند

و باقی اصحاب در استحباب آن مطلقا متفق اند پس فی الحقیقه اختلافی که در باب بسمله واقع است از اختلاف تسبیحات چندان کمتر نیست

و طریقی که جامع جمیع اقوال تواند بود در هر دو وقت متعذر است پس احتیاط نیز در فاتحه مقدور نباشد و افضلیت تخییر نیز مسلم

نیست زیرا که علی بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که معنی آن اینست که سؤال کردم از آنحضرت در دو رکعت اخیر که در آن چه چیز

بخوانم آنحضرت فرمود که اگر خواهی فاتحه الکتاب بخوان و اگر خواهی ذکر خدای بگوی فهو که هر دو مساوی است راوی گوید گفتم کدام

از آنها افضل است آنحضرت فرمود که بخدا که این هر دو در فضل مساوی اند اگر خواهی تسبیح بگوی و اگر خواهی فاتحه بخوان تا اینجا ترجمه

روایت مذکوره است بلکه از بعضی روایات افضلیت تسبیح مفهوم میشود چنانچه از مضمون روایتی که در اول این مبحث مذکور شد

مؤید آنست مصنف دیگر دو دلیل ظاهر بر افضلیت قرائت فاتحه نیز در محل خود مذکور است و در اینمقام کلامی دیگر باقی است

بیان این سخن آنکه محمد بن زراره روایت نموده که حاصل معنی آن اینست که سؤال کردم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از دو رکعت اخیر

نماز ظهر یعنی آنچه در آن دو رکعت باید خواند آنحضرت گفت تسبیح و تحمید خدای بگو و استغفار کن از برای گناه خود و اگر

خواهی فاتحه الکتاب بخوان زیرا که بدرستیکه این نیز تحمید و دعا است و شیخ عارف عالم صمدانی شیخ بهاء الملة والدین محمد العاملی سلمه الله و ابقاه

بظاهر این حدیث عمل نموده استغفار را با تسبیح اربعه مذکوره زیاده نموده بوجوب آن نیز قایل است و در بعضی تصانیف خود مذکور فرموده که

لفظ تسبیح در اهل شرع بمعنی اعم از تسبیح و تهلیل و تکبیر اطلاق مینمایند و تحمید صریحا در حدیث مذکور است پس روایت خالی

از هیچ یک از کلمات اربع واقع نیست و بعضی روایات که تقویت این روایات مینمایند ذکر فرموده اند که از آنجمله است حدیث

زراره که در اول کلام مسطور شده مصنف میگوید که تسبیحات اربع را یکمرتبه خوانده اند و استغفار را با آن ضم نموده کافی دانسته و اگر کسی گوید که

صحیح کدام از اصحاب استغفار را واجب ندانسته اند پس قایل شدن بآن احداث قولی است که موافقی ندارد جواب گوییم که علامه رحمه الله

در کتاب منتهی المطلب بعد از آنکه حدیث عبید را ذکر نموده میفرماید که اولی آنست که استغفار را ترک ننماید زیرا که حدیث متضمن آنست و واجب نباشد

و از اینکلام ظاهر میشود که در وجوب استغفار میان اصحاب خلافی واقع شده است والا مناسب این بود که علامه چنین گوید که عدم

وجوب متفق علیه است پس معلوم شد که قایل بوجوب استغفار باین قول منفرد نیست بلکه بعضی بوجوب آن نیز قایل شده اند و اگر کسی خواهد که بالفعل

معلوم نماید این است مجمل آنچه از کلام شیخ مذکور در باب اطلاق و مفهوم مستغفر میشود و تفصیل این اجمال در مصنفات ایشان مسطور است

هر که اراده اطلاع بر آن داشته باشد باید که رجوع نماید و در اینمقام مقتضی چند مسئله است اول آنکه واجب است که در میانه کلمات اربعه مذکوره رعایت

ترتیب نماید بنحوی که مشهور است در حدیث اول مذکور است چنانچه مصنف اشاره بآن نموده میفرماید که مرتبا یعنی باید که تسبیح

اربعه را بترتیب مشهور ادا نماید و اخلال بترتیب نکند تا دیگر مرتبا بصیغه اسم فاعل است که حال شده از مصلی و احتمال دارد که

بصیغه اسم مفعول خوانده شود و حال از تسبیح دوم آنکه واجب است که در قرائت این تسبیح رعایت موالات نماید و در اثنای

قرائت آن کلام دیگر یا سکوت طویل فاصله ننماید بنحوی که در واجبات قرائت مذکور گشت و باین مسئله نیز مصنف رحمه الله

اشاره نموده میفرماید که موالیا یعنی اینکلمه نیز حالیت است از مصلی سیم آنکه واجب است که تسبیحات اربعه را بعربیه ادا نماید کاه

بر عربیت آن قادر باشد و این مسئله نیز در ضمن قول مصنف که بعربیت مذکور شده و اگر قادر نباشد بر آنکه این تسبیحات را بعربیه بگوید آنچه از

ذکر معلوم میشود آنست که در اینحالت ترجمه آن مجزی است چنانچه بسیاری از اکابر را بیان نموده اند چهارم آنکه واجب است که تسبیحات را

آهسته بخوانند زیرا که این تسبیحات بدل از فاتحه خوانده میشود و چنانچه در قرائت فاتحه در اینمقام اخفات واجب است پس در تسبیحات

نیز واجب باشد زیرا که در میانه بدل و مبدل منه مساوات لازم است و باین مسئله نیز مصنف اشاره نموده میفرماید که اخفاتا در ذکر از

ابن ادریس منقول است که اخفات در تسبیح واجب نیست زیرا که نصی که دلالت کند بر وجوب اخفات در آن نیست و دلیلی بر وجوب

اخفات در تسبیحات نمودن بسبب آنکه در فاتحه اخفات واجبست محض قیاس است و هیچ شکی نیست که در آنکه احتیاطا متعقب عدم جهر
نیست پنجم آنکه جایز نیست که در یک رکعت از دو رکعت اخیر با وجه قراءت فاتحه نموده در رکعت دیگر تسبیح بخواند چنانچه در ذکری تصریح بآن
واقع است ششم آنکه بعد از شروع در قراءت فاتحه یا تسبیح عمدا عدول از آن به دیگری جایز نیست زیرا که این نوعیست از ابطال عمل که در
قرآن عزیز نهی از آن واقع است **الرابع القيام** یعنی از جمله مقارنات صلوة قیام است و اجماع اهل اسلام و نصوص ائمه
از اصحاب عصمت علیهم السلام بر وجوب قیام و رکنیت او واقع است و اخلال آنچه از قیام رکن است عمدا و سهوا مبطل نماز است و چون وجوب
قیام شامل جمیع حالات صلوة نیست بلکه منحصر است به بعضی از احوال صلوة از اینجهت مصنف یاد کرد **فی الثلثة المذکورة** یعنی قیام
در حالات ثلثه مذکوره که آن در وقت نیت و تکبیر احرام و قراءت است واجبست و در این ملاحظه مصنف دیگر شود که قیام در این احوال
واجبست و در غیر آن واجب نیست و در بعضی تالیفات بعضی از متأخرین وارد است که قیام در صلوة بر پنج قسم است اول قیام قبل از نیت
زیرا که در حالت نیت قیام واجبست پس باید که باندک زمانی متقدم بر نیت قیام بفعل آید تا یقین قطع بقیام نیت حاصل شود و این را
قیام الی النیة میگویند دوم قیام در حالت نیت و بعضی اصحاب وجوب قیام بنیت را از فروع وجوب نیت دانسته اند و بعضی بسبب قیام
بتکبیر احرام بر آن مترتب است بر وجوب آن رفته اند سیم در حالت تکبیر احرام و این باتفاق واجب و رکن است چهارم در قیام در قراءت
و این قیام باتفاق واجب و رکن است پنجم قیام متصل برکوع یعنی قیامی که بعد از آن رکوع بفعل می آید و این قیام نیز واجب و رکن است
و اگر مصلی این قیام را بفعل نیاورد و اگر چه بر سبیل سهو باشد نماز او باطلست ششم قیام از رکوع و این قیام نیز واجبست و غیر رکن است
هفتم قیام در قنوت و این قیام مندوبست زیرا که فاعل آن مختارست و ترک آن میتواند نمود **و واجباته اربعة** یعنی واجبات
قیام چهارست **الاول الانتصاب فلو انحنی اختیارا بطلت** یعنی اول از واجبات قیام انتصابست و انتصاب
عبارتست از راست داشتن فقرات پشت را بنوعی که بیمین و یسار مایل نباشد پس اگر با وجود قدرت بر انتصاب راست
نایستاده منحنی شود نماز او باطلست و سر در پیش افکندن منافی انتصاب نیست و اگر نتواند که راست بایستد بسبب آنکه اصل خلقت
منحنی باشد یا آنکه بسبب عارضی مثل پیری و غیر آن منحنی و مقوس شده باشد بهر نوعی که تواند رعایت بکند **الثانی الاستقلال**
فلو اعتمد علی شیء مختارا بطلت یعنی دوم از واجبات قیام استقلالست و استقلال عبارتست از آنکه مصلی در حالت
قیام اعتماد بر چیزی نکند بنوعی که اگر آن چیز زایل شود مصلی ساقط گردد پس اگر در حالت اختیار بر عصا یا چیزی دیگر تکیه کند بنوعی که اگر آن
را زایل کنند مصلی بیفتد قیام او باطلست و اگر بتکیه کردن مضطر شود و بدون آن نتواند که بایستد در این صورت تکیه کردن واجبست

و اگر در این حالت چیزی که بر آن تکیه کند بی اجرت میسر نباشد واجبست که چیزی با وجود قدرت بر آن اعتماد دهد و بالجمله هر گاه قیام مستقلا ممکن نباشد
اعتماد بر چیزی متعذر و بیش جایز نیست که منحنیا نماز گذارد و همچنین مرتبه انحنا بر قعود و مرتبه قعود بر اضطجاع مقدم است چنانچه بعد از
این مذکور میشود **الثالث الاستقرار فلو مشی او کان علی الراحلة ولو معقولة او کان فی ما لا یستقر قدماه علیه**
مختارا بطلت یعنی سیم از واجبات قیام استقرار است یعنی قرار گرفتن در حالت قیام پس اگر مصلی در حالت قیام راه میرفته باشد یا
بالای راحله نماز گذارد و اگر چه آن راحله معقول باشد یعنی قوایم او از اعتقال و امثال آن بنوعی که مضبوط نموده باشند که بر استیفای افعال
واجبه قادر باشد یا آنکه در مکانی باشد که قدمهای او بر آنجا قرار نگیرد مثل برف یا قطعه سیاره در ریگ روان و امثال آن مقدور مصلی
که بنوعی قیام نماید که استقرار بفعل آید و بجمیع این صور نماز او باطلست زیرا که از اصحاب عصمت سلام الله علیهم منقول نشده که هیچ
یکی از این انواع نماز گذارده باشند و اگر مشی و قعود … بنحوی که از قیام عاجز باشد اما بر مشی و بر قعود نیز قادر باشد آنچه
از بعضی از شروح این رساله مفهوم میشود آنست که مشی را بر قعود مقدم دارد زیرا که در این صورت اصل قیام بفعل آمده اما صفتی از صفات
لکن واجب … که استقرار است منتفی است و در حالت قعود مطلقا قیام بالکلیه مرتفع است و یقینی است که انتفای
صفتی از صفات امر واجب اولی از انتفای ذات آن است لکن سهل است و در ذکری مذکور است که قعود در این صورت مقدم باید داشت زیرا که استقرار در صلوة معتبر است
و مشی در حالت صلوة از شارع منقول نشده بخلاف قعود که آن منقول و معهود است و از شرح قواعد نیز ترجیح جلوس بر مشی مفهوم
میشود **الرابع ان یتقارب القدمان فلو تباعدا بما یخرج عن حد القیام اختیارا بطل** یعنی چهارم از واجبات قیام آنست
که قدمهای خود را بیکدیگر نزدیک سازد پس اگر قدمهای خود را دور سازد بنوعی که در نظر اهل عرف از حد قیام بیرون رفته باشد و او را
ضرورتی باین داعی نشده باشد نماز او باطلست **ولو عجز عن القیام اصلا قعد** یعنی اگر مصلی از مطلق قیام عاجز باشد
و اگر چه بطریق انحنا یا بمعاونت اعتماد باشد در این صورت بنشیند و نشسته نماز گذارد و در اینجا بهر نوعی که خواهد میتواند نشست
اما افضل آنست که در وقت قراءت مربع بنشیند یعنی که زانوهای خود را برابر یکدیگر … زانو در حالت تشهد بآن
هیئت می نشینند و اگر در این حالت قدرت داشته باشد که بعد از اتمام قراءت برخیزد از حالت قیام برکوع رود واجبست که
این قیام را بفعل آورد **فان عجز اضطجع** یعنی اگر از مطلق قعود نیز عاجز باشد بطریقی که آن را بهیچ وجه قعود نتوان گفت
و اگر چه بمعاونت … و امثال آن باشد بر پهلوی راست تکیه زده روی خود را بطرف قبله کند و اگر نتواند که بر پهلوی راست تکیه کند
بر پهلوی چپ تکیه کند **فان عجز استلقی** یعنی اگر از اضطجاع بطرفین نیز عاجز آید بر پشت افتاده پاهای خود را بطرف

قبله کنند یعنی باید که اموات را در حالت احتضار متوجه قبله سازند فان خفّ او ثقل انتقل قاریاً فی الثانی دون الاول و لیفرّ اگر
مصلی را خفتی حاصل شود بعد از آنکه او را ضعفی بهم رسیده باشد یا آنکه او را ضعفی روی نماید بعد از آنکه قوت بهم رسیده بود در هر دو صورت انتقال باید نماید به نوعی که در صورت
اول از مرتبه ادنی به مرتبه اعلی منتقل شود و در صورت ثانیه از مرتبه اعلی به مرتبه ادنی انتقال کند اما در صورت دوم در حالت انتقال
ترک قراءت ننماید قاریاً از مرتبه اعلی به مرتبه ادنی منتقل شود و در صورت اول قراءت را ترک نماید بعد از آنکه در مرتبه اعلی استقرار حاصل کند
از آنجا که قراءت را قطع نموده شروع کند مثال صورت اول آنکه مصلی به سبب ضعفی که او را حاصل بود نشسته نماز کند اراده و در اثنای قراءت او را خفتی
حاصل شود که قدرت بر قیام بهم رساند در این صورت از حالت ادنی که جلوس است انتقال باید بحالت اعلی که آن قیام است و در
وقت انتقال قراءت را ترک نماید بعد از آنکه در قیام قرار گیرد شروع در قراءت نماید و در انتقاح علما را اختلاف نموده‌اند و مثال صورت
ثانیه آنکه در حالت قیام او را ضعفی دست دهد که از قیام عاجز آید او در این صورت قراءت را ترک ننماید در حالت انتقال نیز قراءت را
ملتزم شود و فرق میان این دو حالت آنست که در حالت اولی قراءت صحیح و در مرتبه ادنی که آن قعود است جایز است پس قراءت که
در حالت انتقال بفعل آمده زیاده بر قدر واجب نیست زیرا که در وقت انتقال اقرب است بقیام از وقت جلوس پس قراءت او
در وقت انتقال صحیح است و در حالت ثانیه از این قبیل نیست زیرا که بعد از حصول خفت واجب است که قراءت در مرتبه اعلی که
قیام است بفعل آید و آنچه در حالت انتقال بفعل آمده از قدر واجب کمتر است زیرا که در حالت انتقال قیام حقیقی حاصل نشده
پس قراءت او در اینجا صحیح نباشد و از کلام شیخ محقق شیخ علی قدس روحه مفهوم میشود که در هر دو حالت قراءت را ترک نماید
بعد از استقرار شروع در قراءت نماید زیرا که در حالت انتقال استقرار که از ضروریات قیام است مفقود است پس در اثنای انتقال قراءت
صحیح نباشد الخامس الرکوع یعنی پنجم از مقارنات صلوة رکوع است و رکوع در لغت بمعنی مطلق انحناست و معنی
شرعی آن نیز بمعنی لغوی نزدیک است الا آنکه شرعاً عبارت از انحناء خاصی که از شارع منقول شده پس معنی شرعی آن از معنی لغوی منقول
و بر وجوب رکوع و رکنیت آن اجماع اصحاب منعقد است پس زیاده و نقصان آن عمداً و سهواً مبطل نماز است و آنچه رکوع با آن
متحقق میشود مطلق انحنا است بر وجهی که در شرع شریف مقرر شده و ذکر و طمأنینه و رفع رأس و اعتدال در حقیقت رکوع نیست
پس اگر در انحنای مذکور تکرار واقع شود نماز او باطل است و اگر ذکر و باقی واجبات رکوع مکرر شود باطل نیست و واجباته
تسعة یعنی واجبات رکوع نه است الاول الانحناء الی ان یصل کفاه رکبتیه یعنی اول از واجبات رکوع انحناست
یعنی خم کردن پشت تا آن غایت که کف‌های مصلی محاذی سر زانوهای او برسد بنوعی که اگر خواهد که دست را بر زانو

نهد و در این صورت اگرچه نهادن دست بر زانو واجب نیست بلکه مستحب است و آنچه از کلام بعضی اصحاب مفهوم میشود آنست که میباید کف‌ها محاذی
زانو او برسد و رسیدن اصابع محاذی رکبتین کافی نیست و کسی که دراز دست یا کوتاه دست او از حد اعتدال تجاوز نموده ملاحظه نماید
که مستوی الخلقه تا چه مرتبه منحنی میشود او نیز همین قدر منحنی شود و اگر کسی در اصل خلقت یا بسبب عارضی منحنی قامت باشد بنوعی که گویا
راکع است اینکه در آن انحنا بیفزاید تا میان قیام و رکوع او تفرقه پیدا شود و بعضی اصحاب زیادتی در انحنا را مستحب دانسته‌اند
و از مطلق انحنا نیز عاجز باشد آنچه مقدور باشد بفعل آورد الثانی الذکر فیه و هو سبحان ربی العظیم و بحمده او سبحان الله
ثلثا للمختار او سبحان الله للمضطر یعنی دوم از واجبات رکوع ذکر گفتن است در رکوع و آن یک بار سبحان ربی العظیم و بحمده
یا سه بار سبحان الله است نسبت بکسی که مختار باشد یعنی بر گفتن کلمات مذکوره قادر باشد یک بار سبحان الله کسی که مضطر باشد و از قبیل مضطر است
کسی که بسبب مرض قادر نباشد بر آنکه سبحان الله را سه بار بگوید یا مسافر که بسبب خوف از رفقه نتواند که تسبیح ثلث را بگوید
یا دغدغه فوت واجب ضروری داشته باشد الثالث عربیة الذکر فلو ترجمه بطل یعنی سیم از واجبات رکوع آنست که ذکر رکوع را
بصیغه عربی ادا نماید هرگاه قدرت بر عربیت یا بر تعلیم آن داشته باشد پس اگر با وجود قدرت بر عربیت ترجمه ذکر مذکور را بگوید ذکر
و نماز او باطل است الرابع موالاته فلو فصل بما یخرجه عن حده بطل یعنی چهارم از واجبات رکوع پی در پی گفتن اجزای
ذکر رکوع است پس اگر در میان کلمات ذکر فاصله نماید بنحوی که او را از حد ذکر بیرون برد ذکر او باطل است و اگر فصل مذکور بطریق
سهو باشد و در همان حالت متذکر شود تدارک کردن ممکن باشد تدارک نماید الخامس الطمأنینة بقدره الا لعذر فلو شرع فیه قبل
انتهائه او اکمله بعد رفعه بطل یعنی پنجم از واجبات رکوع آرام گرفتن است در رکوع بقدر ذکر واجب پس اگر عمداً شروع در
ذکر نماید پیش از آنکه بحد رکوع برسد یا ذکر نماید یا آنکه ذکر را در وقتی تمام کند که سر از رکوع برداشته باشد در این دو صورت ذکر و نماز
او باطل است السادس اسماع الذکر نفسه یعنی ششم از واجبات رکوع آنست که ذکر را به آواز بگوید که خود بشنود یعنی کم آنچه اقل
واجب است همین است و کمتر از این مجزی نیست زیرا که آنچه آهسته‌تر از این باشد ذکر نیست و از قبیل حدیث النفس است و از این معلوم میشود که
از جهر و اخفات در ذکر رکوع و سجود و باقی اذکار متحتم نیست بلکه مصلی میان جهر و اخفات در جمیع اذکار مخیر است و قول
مصنف که و لو تقدیراً گفته اشاره است بآنکه اگر او را کری یا شنیدنی مانع باشد فرض کند که بر تقدیر ارتفاع مانع او را چه طریق میبایست
خواند به همان نوع بخواند السابع رفع الرأس منه فلو هوی من غیر رفع بطل یعنی هفتم از واجبات رکوع سر برداشتن است
از رکوع پس اگر پیش از آنکه سر از رکوع بردارد راست بایستد بسجود رود و فعل مذکور را عمداً کرده نماز او باطل است هرگاه رفع

عمداً ترک نموده باشد و اگر ترک آن سهواً باشد و پیش از آنکه بسجود داخل آید متذکر شود برگشته تدارک آن نماید و اگر بعد از آنکه بحالت سجود رسیده باشد
متذکر شود چون محل تدارک رفع راس فوت شده عود ننماید نماز او باطل نیست زیرا که رفع راس رکن نماز و جزو رکن نیست پس ترک آن
سهواً مبطل نباشد **الثامن الطمانینة فیه بمعنی السکون و لا حد له بل یکفی مسماه** یعنی هشتم از واجبات رکوع آرام گرفتن است
در وقت آنکه سر از رکوع بر آورد بنوعی که جمیع اعضای او قرار گیرد و سکون مذکور را حدی نیست بلکه آنچه واجب است اقل مسمای سکون است
التاسع ان لا یطیلها فلو خرج بطویل الطمانینة عن کونه مصلیاً بطلت یعنی نهم از واجبات رکوع آنست که سکون
مذکور را طول ندهد پس اگر از تطویل خارج شود بمرتبه که اهل عرف او را از جمله نماز کنندگان نشمارند نماز او باطل است زیرا که
در وقت رفع راس ذکر معینی نیست که بتعداد آن سکون بجا آورد و بدین سبب اقل واجب است که مسمای سکون در استقرار فعل اگرچه گاه گاه
بسبب طول قیام از حد مصلی برون رود البته نماز او باطل است اهل و لیسا در توقف در رکوع از این قبیل است چنانچه از حضرت
صادق علیه السلام روایت که تسبیح رکوع را مکرر فرموده اند بلکه بسیار توقف بدون ذکر بیشتر احتمال ... دارد چنانچه از شرح
رساله مستقف دادست **السادس السجود** یعنی ششم از مقارنات نماز سجود است و سجود در لغت بمعنی خضوع است
و در عرف اهل شرع بمعنی نهادن پیشانی و باقی اعضای سبعه است بر خاک یا بر آنچه قایم مقام خاک باشد و در هر رکعتی از رکعات نماز
دو سجده واجب است و مجموع سجدتین رکنی از ارکان صلوة است یا بمعنی که اخلال بهر دو سجده عمداً او سهواً مبطل نماز است
و اما زیاده و نقصان یک سجده سهواً مبطل نماز نیست و در این مقام ایرادی مشهور است بیانش آنکه اگر مجموع سجدتین رکن باشد
لازم می آید که بنقصان یک سجده اگرچه سهواً باشد نماز باطل شود زیرا که یقین است که ماهیت مجموع سجدتین بنقصان سجده واحد
منتفی میشود و مصنف رحمه الله در ذکری ... که اگر نقصان یک سجده سهواً باتفاق مبطل نیست و اگر مطلق مسمای سجود رکن باشد
لازم می آید که زیادتی یک سجده سهواً مبطل باشد و اصحاب بر عدم این متفق اند و بعضی قایل شده اند بانکه این ایراد در اصل ...
الله الا که قایم شود با آنکه این معلوم ... که زیادتی سهواً مبطل نماز باشد ... و شارح محقق در دفع این ایراد ... گفته که آنچه رکن
نماز است جمیع سجدتین است یعنی هر دو سجده با ملاحظه ... مجموع من حیث انه مجموع و ظاهر است
که در صورت اخلال بسجده واحده اخلال بجمیع سجدتین واقع نشده و اما مجموع من حیث المجموع باقی نماند و ایضاً در صورت
از دیاد یک سجده صادق نیست که جمیع سجدتین زیاده شده باشد و اگرچه مسمای سجود زیاده شده است پس ایراد مذکور مندفع باشد و مدار
ایراد مذکور آنست که معترض میان جمیع و مجموع تفرقه ننموده و آنچه رکن است جمیع سجدتین است نه مجموع آن والله یعلم

و واجباته اربعة عشر یعنی آنچه در سجود واجب است چهارده است **الاول السجود علی الاعضاء السبعة الجبهة
والکفین و الرکبتین و ابهام الرجلین** یعنی اول از واجبات سجود آنست که سجود کند بر هفت عضو که آن پیشانی است
و هر دو کف و هر دو سر زانو و هر دو انگشت بزرگ پا پس اگر عضوی از اعضای سبعه عامداً یا جاهلاً بر زمین ننهد نماز او
باطل است و در کلام بعضی از افاضل این زمان مذکور است که سزاوار آنست که از تمام انف که عبارت از بینی است بر خاک نهادن بینی ترک
نشود زیرا که در بعضی اخبار وارد است که نماز تمام نیست کسی را که بینی او بزمین نرسد (?) ... و در این مقام ایراد چند
مشهور مناسب مینماید اول آنچه مابین قصاص شعر راس و حاجبین باشد از طرف طول و از طرف عرض آنچه میانه هر دو جبین باشد
مجموع داخل جبهه است و مسمای آن کافی است در آنکه هر جزو ... از این مواضع که خواهد بر زمین گذارد دوم آنکه اصابع داخل
کفین است والله اعلم لازم نیست که مجموع اصابع و کف را بر زمین گذارد و اگرچه افضل است سیم آنکه لازم نیست که سر انگشتان پای را بر زمین نهد
بلکه غیر آن نیز مجزیست اما احوط آنست که انامل انگشتان پا را بر زمین نهد **الثانی تمکین الاعضاء من المصلی فلو تحامل
عنها بطل** یعنی دوم از واجبات سجود آنست که مسمای اعضای سجود را بر مسجد ثابت سازد یا بمعنی که ثقل اعضا را بر مساجد اندازد
پس اگر خود حمل ثقل آن نموده چنانچه کند که ثقل اعضا بر مواضع آنها نباشد سجود او باطل است هرگاه عمداً این فعل از او واقع شده باشد و یا آنکه
تدارک آن نماید وقت آن فوت شود **و لذا لو سجد علی ما یتمکن کالثلج والقطن** یعنی همچنین سجود او باطل است
اگر سجده نماید بر چیزی که اعضای آن بر آن متمکن و ثابت نتواند شد مثل برف بسیار و قطن و ریگ روان و امثال آن ...
الثالث وضع الجبهة علی ما یصح السجود علیه و قد مر یعنی سیم از واجبات سجود آنست که سجده کند بر چیزی که سجده بر آن
صحیح باشد و بیان آنچه سجده بر آن جایز است در باب مقدمات مذکور شد و اگر بسبب تقیه یا خوف از هوام و حیوانات موذی بر او در این نشود
که بر زمین یا آنچه سجده بر آن صحیح است سجده کند در این صورت اکتفا نماید بهر چه او را مقدور باشد و بر آن سجده کند **الرابع مساواة
مسجده لموقفه فلو علا او اسفل منه بزیادة عن لبنة بطل** لفظ مسجد بفتح جیم است بمعنی موضع سجود و لبنة
بکسر لام و سکون باء موحده بمعنی خشت است و معنی کلام آنست که چهارم از واجبات سجود آنست که مساوی باشد موضع سجود او با موضع
قدم او بنوعی که اهل شرع او را مساوی گویند و مساوات شرعی بنوعی متحقق میشود که میانه موقف و موضع سجود او بقدر عرض
یک خشت زیاده تفاوت نباشد پس اگر موضع قدم او از موضع سجود زیاده از یک خشت بلند یا پست تر باشد سجود او باطل است
اگر مصلی مختار باشد یعنی قادر باشد بر آنکه بنوعی سجده کند که میانه مسجد و موقف او تفاوت نباشد مطلق تفاوت نباشد و اگر

واگر زاید باشد بزمین عاجز شود از موضع سجود در اعتراف آنچه مقدور است بعمل آورد الخامس وضع ما يصدق
عليه الوضع من العضو فلو وضع اقل من ذلك بطل یعنی پنجم از واجبات سجود آنست که از اعضاء سبعه آنقدر که
بر زمین بگذارد که عرفاً صادق آید که آن عضو را بر موضع سجود نهاده و زیاده از قدر مذکور لازم نیست و ابن بابویه و ابن ادریس رحمهما الله
واجب دانسته اند که بقدر یک درهم از جبهه بر موضع سجود گذارد و ذکر آن مشتمل بر مفهوم منقول نشده و اکثر اصحاب باقل آنچه وضع
بر آن صادق آید اکتفا نموده اند و صحیح تر آنست که آنچه از جبهه بموضع سجود رسد از قدر یک درهم کمتر نباشد افضل و باحتیاط اقرب است
پس اگر کمتر از آنچه اسم وضع بر آن صادق آید بزمین رسد سجود کننده باطل است السادس الذكر فيه وهو سبحان ربي الاعلى و
بحمده او ما ذكر في الركوع یعنی ششم از واجبات سجود ذکر گفتن در سجود است و ذکر سجود سبحان ربي الاعلى وبحمده یا آنچه
در رکوع مذکور شد که آن سه مرتبه سبحان الله است نسبت بکسی که مختار باشد و اکتفا بیکبار نسبت بکسی است که مضطر باشد و احوط آنست که سه بار سبحان
ربي الاعلى وبحمده بگوید السابع الطمأنينة بقدره ساجداً فلو رفع راسه قبل اكماله او شرع فيه قبل وصوله بطل
یعنی هفتم از واجبات سجود آرام گرفتن است در سجود بقدر آنچه ذکر مذکور گفته شود پس اگر از سجود سر بردارد پیش از آنکه ذکر مذکور را
تمام بگوید یا شروع کند در ذکر پیشتر از آنکه ثابت شود تمامی اعضاء او بر محل سجود و قرار گیرد ذکر مذکور نماز او باطل است هرگاه فعل مذکور عمداً
از او واقع شود و پیشتر از فوات محل تدارک آنچه مذکور شد و جاهل مسئله در اینجا حکم عامد دارد بلکه اگر جاهل نیز چنین کند نماز او باطل
واگر سهواً این فعل از او واقع شود اگر وقت تدارک آن باقی باشد لازمه ذکر را مطمئناً بجا آورد و اگر وقت فوت شده باشد نماز او
صحیح است الثامن عربيته فلو ترجمه بطل یعنی هشتم از واجبات سجود آنست که ذکر مذکور را بصیغه عربیه ادا نماید هرگاه
قدرت بر تلفظ عربی یا تعلیم آن داشته باشد پس اگر ترجمه ذکر مذکور را بگوید با آنکه از تلفظ عربی عاجز نباشد سجود او باطل است
التاسع موالاته یعنی نهم از واجبات سجود موالات است یعنی پیاپی گفتن ذکر مذکور چنانچه در ذکر تلاوت و ذکر رکوع مذکور شد
پس اگر در میان کلمات ذکر سجود بنوعی فاصله باید که عرفاً او را از جمله ذاکران ندانند آن ذکر باطل است العاشر اسماع
نفسه كلماته یعنی دهم از واجبات سجود آنست که ذکر را چنان بگوید که خود بشنود زیرا که کمتر از این مرتبه داخل کلام نیست چنانچه
مکرر مذکور شده الحادي عشر رفع الراس منه یعنی یازدهم از واجبات سجود آنست که از سجده اولین سر بردارد تا راست
بنشیند و برداشتن سر بی آنکه جلوس بفعل آید باتفاق کافی نیست الثاني عشر الطمانينة فيه بحيث يسكن ولو يسيراً
یعنی دوازدهم از واجبات سجود آرام گرفتن است در وقت جلوسی که بعد از رفع راس از سجده اول بفعل آمده و این

طمأنینه بنوعی می باید که مصلی در حالت جلوس ساکن شود اگر چه اندکی باشد و در بعضی نسخ این رساله واقع است که ولا يجب الرفع من السجدة الثانية
یعنی واجب نیست سر برداشتن و نشستن جهت اکمال سجده ثانیه زیرا که سجود با تمام ذکر سجده دوم تمام می شود و اگر چه افضل و احوط آنست
که بعد از سجده ثانیه نیز بنشیند و این را جلسه استراحت می گویند و صحابه رضوان الله علیهم در استحباب آن متفق اند الا سید مرتضی رحمه الله
که او بوجوب او قائل است الثالث عشر ان لا يطيلها بالحكام یعنی سیزدهم از واجبات سجود آنست که جلوس مذکور را از طول آن نسازد که خارج
عرفاً او را از مصلیان نشمرند الرابع عشر تثنية السجود فلا يجزي الواحدة ولا يجزي الزايدة یعنی چهاردهم از واجبات
سجود آنست که در هر رکعتی از رکعات صلوة دو سجده بجای آورد و زیاده و کم از این نباشد پس اگر در رکعتی زیاده از دو سجده بفعل آورد
یا بیک سجده اکتفا نماید نماز او باطل است السابع التشهد یعنی هفتم از مقارنات صلوة تشهد است و تشهد در عرف اهل
شرع عبارتست از خبر دادن بتوحید خدا تعالی و نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بصیغه مخصوصه که از آنحضرت مروی است و تشهد از جمله
واجبات نماز است در نماز دو رکعتی یکبار و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو بار واجب است پس ترک تمام آن یا بعضی از آن اگر عمداً
ترک نموده نماز او باطل است اما اگر سهواً تا آخر ترک نماید نماز او باطل نیست زیرا که باتفاق اصحاب رکن نماز نیست وواجباته تسعة
یعنی واجبات تشهد نه است الاول الجلوس له یعنی اول از واجبات تشهد نشستن است از برای تشهد یعنی واجب است که تشهد را
بفعل آورد و تشهد بغیر حالت جلوس مجزی نیست الا آنکه او را ضرورتی باشد که نتواند جلوس را بفعل آورد مثل آنکه کسی بسبب خوف نماز را
ماشیا می گذارد الثاني الطمانينة بقدره یعنی دوم از واجبات تشهد آرام گرفتن است در تشهد بقدر آنکه تشهد را
بخواند و اگر پیشتر از آنکه آرام گیرد اعضاء او ساکن شود شروع در تشهد نماید یا قبل از آنکه از تشهد فارغ شود برخیزد تشهد را در اثنای
قیام اتمام کند نماز او باطل است هرگاه عمداً چنین کند و اگر سهواً طمأنینه را ترک نموده و وقت تدارک آن باقی است آنرا
تدارک نماید و الا قضای آن واجب نیست بسبب آنکه اخلال مذکور اخلال صفتی از صفات تشهد است نه باصل آن و احتمال وجوب
نیز دارد چنانچه در شرح رساله مسطور است الثالث الشهادتان یعنی سیم از واجبات تشهد گفتن شهادتین است که عبارت
است از وحدانیت خدا تعالی و نبوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله چنانچه بعد از این مذکور می شود الرابع الصلوة على النبي
یعنی چهارم از واجبات تشهد صلوات فرستادن است بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از شهادتین مذکورتین الخامس الصلوة
على آله یعنی پنجم از واجبات تشهد صلوات فرستادن است بر آل آنحضرت بعد از او و مراد بآل حضرات ائمه معصومین و حضرت فاطمه
علیهم السلام است و کیفیت آن نیز عنقریب مذکور می شود و احوط آنست که در وقت تلفظ بصلوات بر آل پیغمبر قصد حضرات

ائمه معصومین نماید السادس عربیته یعنی ششم از واجبات تشهد آنست که تشهد را بصیغه عربیه ادا نماید چنانکه در سایر اذکار مذکور شد
و اگر بلفظ عربی عاجز باشد ترجمه او را بگوید السابع ترتیبه یعنی هفتم از واجبات تشهد آنست که در میانه کلمات مراعات ترتیب نموده
بنوعی بخوانند که بعد از این مذکور میشود و بعضی را مقدم بر بعضی نسازد الثامن موالاته یعنی هشتم از واجبات تشهد موالات است یعنی
پیاپی خوانند الفاظ آنرا بمعنی که در میان او بلفظ دیگر یا بسکوت طویل فاصله ننماید چنانچه مکرر در سابق گذشت التاسع مراعاة المنقول یعنی
نهم از واجبات تشهد آنست که مراعات نماید آنچه بطریق صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و آنچه باتفاق اصحاب
در تشهد مجزیست این عبارتست و اگر بکمتر از این اکتفا نماید چنانچه بعد از این مذکور میشود میان اصحاب مختلف فیه است پس احتیاط آنست
که در جمیع احوال از این صیغه عدول ننماید و لو ابدلها بمرادفه او اسقط واو العطف او لفظ اشهد لم یجز یعنی اگر کسی
کلمات تشهد را تبدیل نماید ببعضی الفاظ که مرادف آنست یعنی با این الفاظ در معنی موافقت دارد مثل آنکه بدل لفظ اشهد اعلم
یا اتیقن بگوید یا آنکه بدل کلمه الا الله غیر الله بگوید از تشهد ثانیه واو عطف را ساقط سازد یا آنکه حرف عطف را
مذکور نموده کلمه اشهد را از آنجا حذف نماید هیچ یک از این مجزی نیست زیرا که با آنچه از اصحاب عصمت سلام الله علیهم مرویست مخالفت
دارد و لو ترک وحده لا شریک له او لفظ عبده و لم یجز الضمیر یعنی اگر کلمه وحده لا شریک له را ترک نموده چنین گوید که
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یا آنکه لفظ عبده را ترک نموده ما بقی را بخواند مضر نیست یعنی نماز او صحیح است
و مقتضای ظاهر این عبارت آنست که در صورت حذف کلمه عبده اگر کلمه رسول را بضمیر اضافه نماید بآن طریق که اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله از اجزاء است و از کلام مصنف رحمه الله در کتب دیگر منع جواز آن مفهوم
میشود و احتیاط آنست که در این صورت کلمه رسول را باسم ظاهر اضافه نموده چنین بگوید که اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله و در کلام بعضی مذکور است که اگر مجموع کلمتین مذکورتین را حذف نموده چنین گوید که
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله جایز است زیرا که احادیث صحیحه دلالت بر جواز آن دارد و احوط آنست
که مجموع صیغه که اول مذکور شد خوانده بکمتر از این اکتفا ننماید چنانچه مذکور شد الثامن التسلیم یعنی هشتم از مقارنات نماز سلام است
و اصحاب رضوان الله علیهم در وجوب و استحباب تسلیم و بر هر تقدیر در کیفیت و کمیت آن اختلاف بسیار دارند و آنچه قول
اصحاب و اکثر متأخرین است وجوب تسلیم است چنانچه سید مرتضی رحمه الله تصریح نموده بآنکه تسلیم رکن نیست از ارکان نماز و

و شیخین و ابن ادریس و علامه رحمهم الله از استحباب میدانند و ادله طرفین و نقض و ابرام فریقین در اکثر کتب فقهیه مسطور است و اقوی
دلایل وجوب تسلیم چند چیز است اول آنکه بصحت پیوسته که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام همه وقت بر فعل این
مواظبت نموده در هیچ محل تسلیم را ترک ننموده اند و این دلیل وجوب است زیرا که مشخص است که مندوبات را احیانا ترک میفرموده اند دوم
آنکه در صلوة بیان تسلیم واقع شده و هر چه در معرض بیان واجبی واقع شود واجب است و دلیل مقدمه اول آنکه تسلیم از جمله اموریست که عموم بلوی
آن کثرت احتیاج عامه برای او واقع است پس اگر در بیان صلوة واجب نشده که بعد از آن منقول میشد که آنحضرت آنرا ترک نموده و همچنین
نقل نموده که تسلیم در نماز بیان و در محل خود یا آنکه نماز بدون تسلیم از آنحضرت واقع شده و هر کس اعاده ننموده باید اثبات برد لیکن مفقود است
ثانیه در کتب اصول مقرر است سیم آنکه در نمازی که حضرت صادق علیه السلام از برای تعلیم حماد کرده تسلیم در محل خود و هر چه در آن صلوة در محل خود [illegible] اصحاب
آنرا بر وجوب حمل نموده اند مگر آنچه دلیل اتفاق مقتضی استحباب آن باید زیرا که آنحضرت بعد از فراغ از نماز مذکور فرموده اند که [illegible] اصل در
امر وجوبست چهارم از ادله وجوب تسلیم حدیث مشهور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که مفتاح
الصلوة الطهور و تحریمها التکبیر و تحلیلها التسلیم و توجیه این دلیل در مختلف بر این نهج است که تقدیم خبر بر مبتدا
دلالت دارد بر حصر خبر در موضع ابتدا پس منحصر میشود که تحلیل بغیر تسلیم واقع نمیشود و تحلیل از صلوة واجبست پس تسلیم نیز واجب باشد
و از دلایل وجوب تسلیم لکن امریست که در احادیث سهو واقع شده و کثرت لکن بمرتبه ایست که این رساله احتمال ذکر آن ندارد و [illegible] است
مخلص دلایل که وجوب تسلیم از آن مفهوم میشود و اگر چه بعضی از این دلایل بعضی ایرادات وارد است اما مخفی نیست که از مجموع آن وجوب
تسلیم مظنون میشود و دلائل آنچه علامه در مختلف از برای استحباب تسلیم ذکر نموده بچند وجه واضح میشود اول برائت ذمه چندانی
مفید نیست دوم آنکه اگر تسلیم واجب باشد لازم است که اگر حدث در میان تشهد و تسلیم متخلل شود مبطل نماز باشد زیرا که وقوع حدث در
اثنای نماز باتفاق مبطل است و روایت صحیحه زراره دلالت دارد بر آنکه وقوع حدث قبل از ادای تسلیم بصحت صلوة
مضر نیست و حاصل معنی حدیث مذکور آنست که سوال کردم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از حال کسی که نماز میکند پس بنشیند و حدث
واقع شود پیشتر از آنکه تسلیم را ادا نماید پس آنحضرت فرمود که نماز او تمام است و مخفی نیست که آنچه نهایت از این حدیث بر آن دلالت
میکند بیشتر از آن نیست که تسلیم از نماز خارج است و این معنی با وجوب تسلیم منافات ندارد زیرا که می تواند بود که واجبی خارج از صلوة باشد چنانچه
اعتقاد بعضی اصحاب است سیم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقت تعلیم اعرابی که نماز را بر وجه احسن نگذارد تسلیم را ذکر
نموده و اگر تسلیم واجب می بود البته آنرا نیز بیان میفرمود زیرا که تأخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست و جوابش آنست که احتمال

دارد که آن اعرابی تسلیم را نیکو ادا نمیکرده باشد و غرض آنحضرت تعلیم او در تشهد هر آنچه ازو در جمیع جاهای نماز قابله و بعضی وجوه دیگر که در
آن کتاب مذکور است از قبیل آنچه مذکور است و از ادله وجوب نیز بخشید و جه ذکر نموده که این حروف بسبب خوف اطناب در عدم
ایراد آن معذوریم **و واجباته تسعة** یعنی واجبات سلام نه است بنا بر قول آنکسی که بوجوب آن قایلند نه است **الاول الجلوس له**
یعنی اول از واجبات تسلیم آنست که در وقت تسلیم آنرا جالسا بفعل آورد **الثانی الطمانینة بقدره** یعنی دوم از واجبات
تسلیم آنست که بقدر آنکه صیغه تسلیم را بگوید آرام گیرد مطمئنا صیغه مذکوره را ادا نماید **الثالث احد العبارتین اما السلام
علیکم ورحمة الله وبرکاته او السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین** یعنی سیم از واجبات تسلیم آنست که یکی ازین دو
عبارت که مذکور شد بگوید از آن عدول ننماید و مصنف رحمه الله ذکر نموده که محقق رحمه الله در کتب خود اراده نموده که مصنف میانه
این دو صیغه تسلیم مخیر است هر کدام را خواهد بگوید و این قولیست قوی و متین الا آنکه هیچیک از قدماء اصحاب رضوان الله علیهم
قایل بتخییر نیستند و دور نمی‌نماید که مثل این امور را که حق است از ایشان مخفی مانده باشد و در این رساله ما تخییر میانه صیغتین مذکورتین
ذکر است و صیغه السلام علیکم باتفاق اصحاب مخرج و مخرج صلوة است پس اگر مصلی صیغه اولین را بقصد وجوب و خروج صلوة
ادا نماید عبارت ثانیه مستحب و اینرا احوط است و اگر خواهد که بیک صیغه اکتفا نماید بهتر آنست که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته را خواند
بلکن اکتفا نماید چنانچه در ذکر آن تصریح بان واقع است **الرابع الترتیب بین کلماته** یعنی چهارم از واجبات تسلیم آنست که میانه
کلمات تسلیم رعایت ترتیب نماید صیغه را بر اسلوبی که مذکور شد ادا نماید و اگر عمدا ترتیب آنرا ضایع سازد کلمه ای بر کلمه دیگر تقدیم دهد نماز
او باطل است و اگر سهوا ترک ترتیب نماید اگر ممکن باشد تسلیم را اعاده نماید والا از قبیل نسیان اصل تسلیم است **الخامس عربیته**
یعنی پنجم از واجبات تسلیم آنست که صیغه تسلیم بالعبارت عربیه ادا نماید ترجمه آنرا نخوانند مگر آنکه عربیه متعذر باشد **السادس موالاته**
یعنی ششم از واجبات تسلیم آنست که رعایت موالات نماید در میانه کلمات تسلیم بسکوت طولانی یا بعبارت دیگر فاصله ننماید **السابع
مراعاته ما ذکر ولو نکّر السلام او جمع الرحمة ووحّد البرکات او محی بطل** یعنی هفتم از واجبات تسلیم آنست که
مراعات نماید عبارات را که مذکور شد یعنی در صورت یا اصل ماده آنرا تغییر ندهد عبارت مذکوره را بنحوی که مذکور شد بی زیاده
و نقصان ادا نماید پس اگر لفظ السلام را نکره ساخته الف لام تعریف را حذف نماید یا آنکه صیغه رحمت را که واحده است بصیغه
جمع بدل نموده رحمة الله را رحمات بگوید یا آنکه در عوض صیغه برکات که جمع است لفظ واحد آن که برکة است بخواند مثل آن
تغییر دیگر داده عوض السلام علیکم السلام علیک بگوید یا در عوض رحمة الله رأفة الله یا تحیة الله بگوید در جمیع این صور

آن تسلیم باطل است هر تغییر مذکور را از او عمدا واقع شده باشد و اگر این تغییر سهوا یا نسیانا واقع شود اگر ممکن باشد تدارک نماید **الثامن
تاخره عن التشهد** یعنی هشتم از واجبات تسلیم آنست که آنرا از تشهد موخر ساخته تسلیم را در عقب تشهد بخوانند پس اگر عمدا تسلیم را
بر تشهد یا بر بعضی از آن مقدم سازد نماز او باطل است و باید دانست که اصحاب رضوان الله علیهم اختلاف نموده اند بر آنکه آیا بر مصلی
واجب است که در وقت ادای تسلیم قصد خروج از نماز نماید تسلیم را بقصد خروج از نماز بخواند چنانچه در وقت احلال از حج و عمره
قصد تحلیل از آن میباید کرد یا آنکه قصد خروج لازم نیست و مصنف بنا بر ادای تسلیم از نماز خارج میشود و اگرچه قصد خروج ننموده باشد
و مصنف رحمه الله احتمال غیر را اختیار نموده فرموده که **ولا یجب نیة الخروج وان کان احوط** یعنی واجب نیست که مصلی بصیغه سلام قصد
خروج از صلوة نماید بلکه هرگاه تسلیم را بگوید از نماز خارج میشود و اگرچه نیت خروج ننموده باشد زیرا که صلوة است از افعال معلومه که
از شرع منقول شده پس هرگاه مصلی جمیع آن افعال را بجا آورد از نماز خارج میشود و دوا این جهت دیگر واجب نیست اما احتیاط در تفعیل
آنست که مقارن ادای تسلیم قصد خروج نماید زیرا که در این مسئله از عهده خلاف بیرون آمده اگرچه وجوب آن باتفاق ادا نموده است و اگر
قصد خروج را ترک نماید بنا بر قول بعضی و جیزی از واجبات ترک نموده است پس قصد خروج اولی و احوط باشد و بر تقدیر وجوب قصد خروج
میباید که مقارن تسلیم نیت خروج نماید نیت خروج را بر تسلیم مقدم نسازد زیرا که چیزی است مستند است حکم نیت اخر صلوة واجب است
پس اگر قصد خروج را بر تسلیم مقدم سازد نماز او باطل است **التاسع جعل المخرج ما یقدم من العبارتین فلو جعله
الثانیة لم یجز** یعنی نهم از واجبات تسلیم آنستکه از آن دو عبارت تسلیم که مذکور شد هر کدام را که مقدم سازد آنرا مخرج از صلوة دانسته
قصد وجوب بان نماید و صیغه دیگر قصد استحباب نماید اگر مصلی صیغه ثانیه را مخرج از صلوة اعتبار نموده بصیغه اولین قصد استحباب
نماید او را مجزی نخواهد بود زیرا که هر کدام از این دو صیغه وضع از فردین واجب تخییری است پس هر کدام مقدم مذکور شود واجب
مخرج از صلوة خواهد بود و در ذکر آن مذکور است که احتیاط آنست که هر دو صیغه را ادا نموده ابتدا بصیغه السلام علینا نماید و
قصد استحباب کند نماید **و یجب فیهما وفی التشهد اسماع نفسه** یعنی واجب است بر مصلی در تشهد و تسلیم اسماع نفس خود نماید یعنی
چنان بخواند که آواز خود را بشنود بنحوی که کمتر از این کافی نیست زیرا که در این هنگام از قبیل حدیث النفس خواهد بود واللازم بلند
خواندن آن قصور نیست و باید دانست که اسماع نفس خود نیز یکی از واجبات است که مصلی در مقام تعداد آنست در بیان واجبات
قراءت و رکوع و سجود آنرا علیحده حصر نموده از جمله واجبات شمرده است و در تشهد و تسلیم اسماع نفس را علیحده نشمرده است و وجه
فرق میان این دو مقام ظاهر نیست **فهذه جمیع الواجبات** یعنی آنچه از بحث نیت است تا اینجا که آخر بحث تسلیم است

مذکوره جمیع اولویست که مقارنات صلوة واجبست فان ارید الحصر ففي الركعة الاولى احدى وستون يعني پس اگر کسی خواهد که حصر
جمیع واجبات حفظ اعداد آن نماید باید که بداند که در رکعت اول شصت و یک چیز واجبست زیرا که واجبات نیت هفت است و واجبات
تحریمه یازده است و واجبات قراءت شانزده است و واجبات قیام چهار است و واجبات رکوع نه است و واجبات سجود چهارده است
و مجموع مذکورات شصت و یک است وفي الثانية اربعة واربعون يعني در رکعت دوم چهل و چهار چیز واجبست
زیرا که واجبات نیت و تکبیرة الاحرام در این رکعت ساقط است الا آنکه چیزی که هست مهمست حکم نیت پس در این رکعت هفده امر ساقط
شود و چهل و چهار باقی ماند وفي الثالثة تسعة وثلثون يعني در رکعت سیوم سی و نه امر واجبست هرگاه مصلی اختیار قراءت
فاتحه نماید زیرا که واجبات سوره در این رکعت ساقط میشود و آن پنج است اول تقدیم حمد بر سوره دوم وحدت سوره سیم آنکه
سوره عزیمه نباشد چهارم آنکه بسمله قصد سوره معینی نماید پنجم آنکه از آن سوره بسوره دیگر اشتغال ننماید و چون از چهل و چهار که واجبات رکعت دویم است
پنج ساقط شود سی و نه باقی ماند وكذا في الرابعة يعني همچنین در رکعت چهارم سی و نه چیز واجبست زیرا که میان رکعت سیم و چهارم
تفاوتی نیست فان تخيير التسبيح صار في كل واحد اثنان وثلثون يعني اگر اختیار کند قراءت تسبیح را در حمد
در هر یک از رکعتین از دو رکعت سیم و چهارم سی و دو چیز واجب خواهد بود در قراءت که آن شانزده است هرگاه از چهل و چهار ساقط شود
بیست و هشت باقی ماند و چون واجبات تسبیح ار بوکه آنها عبارت ترتیب و موالات و عربیه و اخفات است اضافه شود مجموع آنها سی
و دو میشود وفي الثنائية مائة وثلث وعشرون يعني در نماز دو رکعتی مثل نماز صبح یکصد و بیست و سه امر واجبست زیرا که
واجبات دو رکعت اول چنانچه مذکور شد یکصد و پنج است و چون واجبات تشهد و تسلیم که هر کدام نه است بر آن اضافه شود عدد
مذکور بحصول بپیوندد وفي الثلاثية مائة واحد وسبعون يعني در نماز سه رکعتی که آن نماز مغربست یکصد و هفتاد و یک امر
واجبست زیرا که هرگاه سی و نه که واجبات رکعت ثالثه است و نه که واجبات تشهد است با صد و بیست و سه که مفروض نماز
ثنائیه است جمع شود مجموع یکصد و هفتاد و یک میشود وفي الرباعية مائتان وعشر يعني در هر یک از نمازهای چهار رکعتی دویست
و ده امر واجبست زیرا که هرگاه واجبات رکعت رابعه که سی و نه است با آنچه در نماز سه رکعتی واجبست جمع شود عدد مذکور حاصل شود
ففي الخمس حضرا تسعمائة واربعة وعشرون فرضا مقارنا يعني پس در مجموع نمازهای پنجگانه یومیه هرگاه مصلی حاضر
باشد یعنی اتمام میگذارد نهصد و بیست و چهار فرض است که مجموع آنها از مقارنات است زیرا که واجبات سه نماز چهار رکعتی
ششصد و سی است و واجبات نماز ثلاثیه یکصد و هفتاد و یک و واجبات نماز ثنائیه یکصد و بیست و سه است و مجموع مذکورات

نهصد

نهصد و بیست و چهار است وفي السفر ستمائة وثلثة وستون يعني اگر مصلی مسافر باشد مجموع فرض صلوة خمس نسبت باو ششصد و
شصت و سه است زیرا که در این حالت نماز چهار رکعتی دو رکعت برو واجبست اگر مجموع فرض آن چهارصد و نود و دو است
و یکنماز سه رکعتی که واجبات آن یکصد و هفتاد و یک است و مجموع عدد مذکور ششصد و شصت و سه است و بباید دانست که
آنچه مذکور شد نسبت بکسی است که اختیار در رکعات اواخر اختیار قراءت فاتحه نماید اما اگر عوض فاتحه تسبیحات اربعه بخواند
فرض صلوة خمس از عدد مذکور کمتر است از این جهت مصنف رحمه الله میفرماید که وللمسبح ثمانمائة وخمس وسبعون حضرا
یعنی آنکسی که در رکعات اواخر صلوة یومیه در عوض فاتحه تسبیحات اربع بخواند در وقت حضر مجموع فرض او هشتصد و هفتاد و
پنج است زیرا که واجبات رکعت سیم و چهارم نسبت بقاری فاتحه سی و نه است و نسبت بمسبح سی و دو چنانچه مذکور شد پس تفاوت
میانه قراءت فاتحه و تسبیح در رکعت هفت چیز و چون رکعاتی که در آن تسبیح خوانده میشود هفت است پس در مجموع صلوة خمس تفاوت
میانه حمد و تسبیح چهل و نه چیز و چون از نهصد و بیست و چهار که فرض صلوة خمس است چهل و نه کم شود هشتصد و هفتاد و پنج باقی
ماند وللمسبح سفرا ستمائة وستة وخمسون يعني اگر مسافر اختیار تسبیح نماید واجبات صلوة خمس نسبت باو ششصد و پنجاه و
شش است زیرا که تفاوت میانه قراءت فاتحه و تسبیحات در رکعت ثالثه مغرب هفت است و چون از ششصد و شصت و سه که
بتقدیر قراءت فاتحه فرض است هفت کم شود عدد مذکور باقی ماند الفصل الثالث في المنافيات يعني فصل سیم از
فصول ثلثه که این رساله مشتمل است در بیان منافیات نماز است خواه وقوع آن عمدا یا سهوا منافی نماز باشد و خواه عمدا
منافی باشد و سهوا با صحت صلوة منافات نداشته باشد و بباید دانست که قطع نماز واجب و غیر عبادات واجبه از روی اختیار
بی آنکه ضرورتی باعث بر آن شود جایز نیست زیرا که اتمام عبادات واجبست و هرگاه اتمام آن واجب باشد قطع آن حرام خواهد بود
زیرا که اتمام وجوب با جواز قطع منافات دارد و آیه کریمه لا تبطلوا اعمالكم دلالت ظاهره بر تحریم قطع جمیع عبادات دارد
اما اگر ضرورتی بقطع نماز داعی شود در آن وقت قطع آن جایز است مثل آنکه در اثنای نماز ماری باو نزدیک شود که خوف تلف نفس از
او داشته باشد و دفع آن محتاج بقطع صلوة باشد یا آنکه قرض خواه عظیم یا غلامی که گریخته خود را به بیند و داند که اگر قطع نماز ننماید
او را نمیتواند دید مال از فوت میشود بلکه در بعضی اوقات قطع صلوة واجبست باین معنی که اگر نماز را قطع نکند آثم است
و نماز او باطل است مثل آنکه در اثنای نماز به بیند که طفلی در آب یا در آتش افتاده و داند که اگر قطع نماز ننماید آن
طفل هلاک میشود چه در این صورت اگر بر حالت صلوة مستمر باشد نماز را قطع ننماید نماز او باطل است زیرا که آن نماز در

در هر وقت منهی عنه است و نهی از عبادت مستلزم فساد است و در بعضی اوقات قطع نماز مستحب است مثل آنکه بی اذان و اقامت سهواً
شروع در نماز نموده باشد و پیشتر از آنکه برکوع رود متذکر شود چه در این صورت سنت است که نماز را بر گردد و اذان و اقامت را
دریابد قطع صلوة مکروه نیز میتواند بود و مثل آنکه بسبب مال قلیلی که بفوت آن متضرر نشود قطع نماز کند و در این صورت تحریم قطع
نیز محتمل است و بالجمله قطع نماز حرام و مکروه و واجب و مندوب میتواند بود و هرگاه مصلی را قطع نماز جایز باشد بهتر آنست که
تسلیم گفته بعینه تسلیم از نماز بیرون آید اگرچه محتمل است که اگر بدون سلام بهر فعلی که منافی باشد قطع نماز کند او را کافی باشد زیرا که حرمت
صلوة جایز باشد بهر نوع که واقع شود متصور نخواهد داشت و وجوب تسلیم مخصوص است بنمازی که تمام شده باشد **و هی خمسة و عشرون**
یعنی منافیات نماز بیست و پنج است **الاول نواقض الطهارة مطلقا** یعنی اول از منافیات صلوة بجا آوردن چیزیست که
طهارت را بسبب آن شکسته شود خواه وقوع آن عمداً باشد و خواه سهواً خواه اختیاراً و خواه اضطراراً و خواه آن طهارت مائیه باشد و خواه
ترابیه زیرا که طهارت شرط صلوة است و انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است و نواقض طهارت چند حدث است که تفصیل
آن نسبت بهر یک از طهارت ثلثه سابق مذکور شده **و مبطلاتها الطهارة بالماء النجس** یعنی المحیّن منافی نماز است هر چیزی که
مبطل طهارت باشد یعنی مانع صحت طهارت باشد مثل طهارت گرفتن باب نجس خواه نجاست آن عالم باشد و خواه جاهل یا ناسی و خواه آگاهی
یا پیشتر از بیرون رفتن وقت بر نجاست آن آب عالم شود و خواه بعد از آن زیرا که آب نجس باجماع رافع حدث نیست و نمیتواند بود
و با وجود حدث نماز صحیح نیست و شارح محقق از شیخ شهید ثانی رحمهما الله نقل نموده که اگر کسی باب نجس جاهلا وضو ساخته باشد و ...
نماز کند او نماز باطل است و انرا بعمل آن نماز اصلاً ثوابی نیست و اگرچه مادامی که در صلوة خود او را بر نجاست آن آب اطلاع حاصل
نشود ... او را خدا تعالی بعدم اعاده بران نماز مواخذه نخواهد نمود زیرا که او را مطلقا علم حاصل نشده تا مگر تا آن نماز
مکلف بوده است و تکلیف غافل محال است و مخفی نیست که این امریست که رعایت صوابت از اینجا لازم می آید که اکثر عبادات مشروط
بطهارت باطل واقع شده باشد زیرا که بسا چیزها در نفس الامر نجس میشوند و هیچ مکلف را علم بنجاست آن حاصل نشده و نظر بظاهر شرع
بازاله آن مکلف نیست پس ملاقات آن ثوب و بدن او را نجس شده و در وقت وضو ساختن ملاقات آن نجس آب وضو نجس شود
لازم می آید که نماز که در اینحالت از او واقع شود باطل باشد و مکلف را در فعل آن عبادت سوای ثواب اذکار با اخلاص که
... و سکنات از او واقع شده جزای نبوده باشد امید که حق سبحانه و تعالی بمحض تفضل و غایت فضل عمل او را نظر بر ...
افعال عبادت که مشتمل ... باشد بیشمار ثبت فرماید انه جواد کریم و بعباده رؤف رحیم **او المغصوب عمداً**

یعنی المحیّن از منافیات نماز است آنچه مبطل طهارت و مانع صحت آن باشد مثل طهارت گرفتن باب مغصوب اگر مکلف بغصبیت آن آب عالم باشد
و اگر جاهل باشد بآن مطلق علم بآن حاصل نشده باشد آن طهارت صحیح است اما بر او لازم است که عوض آن آب تلف شده یا قیمت آنرا در
وقت مطالبه تسلیم مالک او کند و جاهل بحکم مسئله معذور نیست بلکه از قبیل عالم و عامد است و اگر غصبیت آب را فراموش کرده باشد در این صورت
چند احتمالات است چنانچه سابقا اشاره بآن واقع شد **الشک فی الاخیرین** یعنی قید عمدا مخصوص مغصوب است و در نجس عالم و جاهل
مساویست **الثانی استدبار القبلة مطلقا او الیمین او الیسار مع بقاء الوقت** یعنی دوم از منافیات صلوة
استدبار قبله است یعنی پشت بجانب قبله کردن خواه پیشتر از خروج از اطلاع بر آن حاصل شود و خواه بعد از آن و خواه عمداً باشد
و خواه سهواً یا انحراف بجانب یمین یا بجانب یسار است هرگاه وقت نماز باقی مانده باشد اما اگر وقت نماز بیرون رفته و عالم شده باشد
بانکه از قبله انحراف نموده اعاده آن نماز بر او واجب نیست و اگر سهواً روی خود را بجانب یمین یا یسار بگرداند بنوعی که تمام بدن بکجا ...
... باشد نماز او باطل نیست بلکه فعل مذکور مکروه است **الثالث الفعل الکثیر عادةً** یعنی سیم از منافیات نماز فعل کثیر عادت است
یعنی بجا آوردن افعالی که از نماز خارج باشد و در عرف و عادت آنرا فعل کثیر گویند یا بنحوی که هر کس ببیند که آن افعال کند فاعل آنرا
از جمله نماز کنندگان نشمرد و شک نیست که وقوع فعلی که باین مرتبه رسد منافی نماز است زیرا که بهیأت خشوع که در نماز مطلوبست منافات
دارد بلکه در اینحالت صورت صلوة بالکلیه زایل شده حقیقت صلوة منتفی میشود و از ایشان مفهوم میشود که هر فعلی که در نظر
اهل عرف کثیر نباشد مبطل نماز نیست و اگرچه بمرتبه کثرت لغوی رسیده باشد مثل حرکت اصابع و پوشیدن ردا و نعلین و کندن جامه
و مبتلا بحرکات و سکنات نباشد و کشتن حیه و عقرب و امثال آن زیرا که مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در اثنای نماز
عقربی را کشته و ایضاً بقتل حیه و عقرب امر فرموده و در عرف فعل کثیر باشد مبطل نماز است و اگر کثرت لغوی نیامده باشد مثل جستن
فاحش و امثال آن زیرا که دلالت میکند بر آنکه فاعل او از نماز اعراض نموده مشغول نماز نیست و بباید دانست که فعل
کثیری که مبطل نماز است که از جمله افعال نماز نباشد و اگر آن فعل نیز داخل صلوة باشد مبطل نماز نیست مثل زیادتی تسبیحات رکوع
و سجود و شمردن عدد تسبیحات و اذکار با اصابع و سبحه و امثال آن و اگر وقوع فعل کثیر در چند رکعت باشد مثل آنکه
در رکعت اول از مصلی فعلی واقع شود که بمرتبه کثرت نرسد و در رکعت ثانیه و ثالثه ایضاً مثل آن فعل واقع شود بهم برگرد
اگر فرداً فرداً آن افعال را ملاحظه نماید فعل کثیر نباشد و اگر مجموع را بیکدیگر ملاحظه کند عرفاً فعل کثیر باشد در این صورت
بطلان نماز محتمل است و وجه اول آنکه منقول است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نماز میکردند و امامه در هر رکعت ...

ازان عمل و از بر کشته و بعد بر کرکشته اند و یقین است که اجماع بر آنکه فعل بمرتبه کثرت رسیده و وجه ثانی آنکه بطلان بفعل کثیر
میانه اصحاب متفق علیه است و در صورت مفروضه فعل کثیر خارج از صلوة بفعل آمد پس نماز باطل باشد و آنچه تحقیق کنیم در این مقام
از جمله مهمات آنست که اگر وقوع فعل کثیر بر سبیل سهو باشد آیا مبطل نماز است یا نه و علامه رحمه الله بیان نمیکند که باعتقاد علمای
امامیه بفعل کثیر سهواً مبطل نماز نیست زیرا که عموم حدیث مشهور که رفع عن امتی الخطاء والنسیان دلالت بر این مضمون دارد
و آنچه از ظاهر عبارت این رساله مفهوم میشود آنست که فعل کثیر مبطل نماز است اگرچه سهواً واقع شده باشد زیرا که بعد از این میفرماید که
وهذه منافیات وان وقع سهواً و در ذکر منقول است که با وجود فعل کثیر که صورت صلوة را بالکلیه زایل میسازد و نماز
صحیح خود باقی مانده باشد و اگرچه وقوع آن بر سبیل نسیان باشد و طریق احتیاط آنست نماز را تمام کند و باز اعاده کند و اصح است **الرابع السکوت**
الطویل عادة یعنی چهارم از منافیات نماز سکوت طویل است بنوعی که در عرف اکثر عادت بسیار کویند و بسبب آن از سلک نماز
کننده کان بیرون رود **الخامس عدم حفظ عدد الرکعات** یعنی پنجم از منافیات نماز آن است که در عدد رکوعات صلوت
بایمعنی که نداند که چند رکعت نماز کذارده و ظن او بر عدد معینی غالب نشود **السادس الشک فی الرکعتین الاولیین او**
الثنائیة او فی المغرب یعنی ششم از منافیات نماز شک کردن است در دو رکعت اول از نمازهای چهار رکعتی و سجده تا نیز رکعت
ثانی یا در نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و جمعه و عیدین و کسوف و نماز سفر و احتیاط یا در نماز سه رکعتی مثل نماز شام یا در رکعت مندوب
و اگر بانعقاد آن نماز قایل شویم چه شک در جمیع صور مبطل نماز است **السابع نقص رکن من الارکان الخمسة النیة والتکبیر**
والقیام والرکوع والسجدتین وزیادة یعنی هفتم از منافیات نماز کم کردن رکنیست از ارکان نماز یا زیاده نمودن آن
دار رکنیت بنا بر آنچه میانه اصحاب مشهور است پنج است نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و دو سجده و ظاهر در رکن بودن اجزای اربعه
اخیره در میانه اصحاب اختلافی نیست اما در رکنیت نیت و جزئیت آن اصحاب را اختلاف است و بنا بر آنکه سابقاً مذکور شد
مراد در این صلوة آنست که بترک آن عمداً یا سهواً مبطل نماز باشد میباید که در رکنیت نیت نیز اختلافی نباشد زیرا که اصحاب متفق اند
در آنکه ترک نیت اگرچه سهواً باشد مبطل نماز است خواه نیت جزء صلوة و خواه شرط آن و بباید دانست که اصحاب در شرطیت نیت
و جزئیت آن مختلف اند و هر کدام وجوه متعدده و دلایل متنوعه بر اثبات مطلب خود دارند و از جمله مؤیدات جزئیت آنست
که نیت مشروط است مثل طهارت و استقبال قبله و ستر عورت و امثال آن و از اینجا ظاهر میشود که نیت از قبیل اجزاء نیست
زیرا که هیچ یک از شروط از این قبیل نیست و از دلایل شرطیت حدیث مشهور تحریمها التکبیر است زیرا که از این مفهوم میشود که

اول افعال صلوة تکبیر احرام است و ایضاً وجوب مصاحبت نیت و جمیع افعال صلوة چنانچه با شروط نماز نیز از این قبیل اند بخلاف
اجزاء که بمجرد شروع در جزء لاحق جزء سابق منتهی و معدوم میشود و محتاج نبودن نیت بر نیت دیگر بخلاف افراد صلوة که محتاج به نیت است
از علامات شرطیت است و اگرچه فی التحقیق لفظ نیست زیرا که علی التقدیرین اخلال نیت عمداً او سهواً مبطل است پس تحقیق این مسئله
چندان فایده مربوط نیست اما تامل واضح میباید که علامات شرطیت از امارات جزئیت اقوی و امتن است چنانچه در بعضی تصانیف
محقق رحمه الله واقع است که **وهی بالشروط اشبه** و شرح محقق ذکر نموده که عبارت مصنف در این کلام محل تامل است زیرا که مذکور شد
که باعتقاد جمعی که نیت را شرط دانسته اند نیز نیت از ارکان صلوة است بسبب آنکه رکن نماز جزء نماز نیست بلکه جزئیست که ترک آن عمداً او سهواً
مبطل صلوة باشد باتفاق فریقین نیت از این قبیل است و بطلان صلوة بزیاده و نقصان رکنی از ارکان خمسه باتفاق اصحاب است
زیرا که مقتضای معنی در رکنیت آنست که زیاده و نقصان او عمداً او سهواً مبطل نماز باشد و از این کلیه چند صورت مستثنی است اول آنکه
زیادتی نیت زیرا که از دیاد آن مبطل نیست و اگرچه عمداً باشد چنانچه از تعلیل که در جواز اکتفا باستدامت حکمیه و اعتقاد استحضار
فعل ذکر نموده اند وجه آن مفهوم میشود دوم زیادتی رکوع است بنسبت کسی که در رکعت او را در رکوع شک نموده بعد از فوات محل آن از آن ملاحظه
مینموده باشد و قبل از آنکه سر از رکوع بردارد متذکر شود که او را رکوع نموده است چه در این صورت نماز او صحیح است با آنکه رکوع
ثانی زیاده واقع شده است سیم زیادتی یک سجود زیرا که آن مبطل نماز نیست و اگرچه قایل شویم با آنکه آنچه رکن است مسمی سجود است چهارم
ازدیاد دیگر رکعت در آخر نماز سهواً اگر در رکعت اخیر بقدر رکعات و رکن تشهد نشسته باشد چه در این صورت نیز بصحت نماز مفتی است **الثامن**
نقص رکعة فصاعداً ثم یذکره بعد المنافی مطلقاً یعنی هشتم از منافیات صلوة نقصان رکعتی از رکعات نماز یا زیاده
از یک رکعت هرگاه بعد از آن متذکر شود که آنچه بفعل آمده عمداً و سهواً مبطل نماز است بفعل آمده باشد مثل حدث و استدبار قبله
و امثال آن چه در این صورت نماز او باطل است اما اگر آنچه بفعل آمده عمداً منافی صلوة باشد و سهواً منافی نباشد مثل کلام و امثال آن
در این صورت نماز او باطل نیست بلکه آنچه کم نموده باشد بجا آورد و بعد از آن دو سجده سهو بجا آورد **التاسع زیادة رکعة ولم یقعد آخر**
الرابعة بقدر التشهد یعنی نهم از منافیات نماز زیاده نمودن یک رکعت است بر رکعات نماز رباعیه بشرط آنکه در آخر رکعت چهارم
بقدر آنچه تشهد را تواند خواند نشسته باشد چه در این صورت باتفاق اصحاب نماز او باطل است و اگر در آخر رکعت بقدر تشهد نشسته
بعضی از اصحاب مثل ابن الجنید نماز او را صحیح میدانند و شیخ رحمه الله و علامه و مصنف رحمهم الله و جمعی دیگر از علما با وجود جلوس بقدر
نماز را باطل دانسته اند و چنین نصوصی که در این باب وارد است مخصوص نماز رباعیه است از آنجهت بعضی برآمور و نقص اختصاص نموده

[illegible]

در نماز رباعیه بتقدیر آنکه نماز بقدر تشهد بفعل آمده باشد حکم بصحت صلوة نموده اند و در نماز چهار رکعتی حکم ببطلان فرموده اند و مصنف رحمه الله
در ذکری و بعضی دیگر از اصحاب میانه صلوة رباعیه و غیر آن تفرقه بتغیر بیان ننموده اند که چنین باقی صلوة در اینجا شریک اند که بر عدد معین
یک رکعت افزوده می باید که مجموع در صحت و بطلان بوده و اگر زیاده بر یک رکعت زیاده نموده هم محتمل است که آن نیز در این حکم داخل نموده نماز را صحیح
دانسته و احتمال بطلان نیز دارد زیرا که نصی که بر عدم بطلان دلالت دارد مخصوص است بزیادتی یک رکعت و تجاوز از آن موقوف بر دلیل است که
اعتماد در آن باید و در این مقام مفقود است و قضیه احتیاط ترجیح احتمال اخیر است و اگر در مابین رکوع و سجود متذکر زیادتی گردد و آن شود
در این صورت بطلان محتمل است زیرا که اگر سجود را بجا آورده نماز را اتمام کند زیاده در رکعتی عمداً بفعل آمده و الا رکوع که اولاً واقع شده
وعلی التقدیرین نماز او باطل است و مصنف رحمه الله در این صورت نیز صحت نماز را اقوی دانسته چنانچه در ذکری بیان او واقع است العاشر
عدم حفظ الاولیین یعنی دهم از منافیات نماز حفظ ننمودن عدد دو رکعت اولی نماز رباعیه است باین معنی که نداند که از دو رکعت
اول چه گذارده شده یا نه چه در این صورت نماز او باطل است و تفرقه میان این مسئله و آنچه در مسئله هشتم مذکور شده آنست که معنی مسئله سابق
شک کردن در رکعت مبطل نماز است و در این مقام مدعا آنست که عدم حفظ دو رکعت اول منافی نماز است و تفرقه میان شک و عدم حفظ
رکعتین در وضوح است زیرا که شک البته میان دو امر واقع میشود و عدم حفظ از این قبیل نیست پس مغایره میان مسئلتین واضح
الحادی عشر ایقاعها قبل الوقت یعنی یازدهم از منافیات نماز بجا آوردن تمام نماز است پیش از دخول وقت یا نماز شروع نموده
و هنوز وقت داخل نشده باشد که از نماز فارغ شده باشد چه در این صورت باتفاق این نماز باطل است خواه عمداً باشد و خواه سهواً
و خواه ظن دخول وقت داشته باشد و خواه غیر آن زیرا که دخول وقت سبب وجوب نماز است و تقدیم مسبب بر سبب جایز نیست اما
اگر بسبب ابر یا غیره وقت نماز را تشخیص نتواند کرد و بظن دخول وقت نماز گذارد و بعد از آن ظاهر شود که قبل از دخول وقت شروع
در نماز کرده و در اثنای نماز وقت داخل شده در این صورت نماز او مجزی است الثانی عشر ایقاعها فی مکان او ثوب نجسین یعنی دوازدهم
از منافیات نماز بجا آوردن نماز است در مکان نجس یا بر نجاست که بجامه یا بدن مصلی سرایت کند یا در جامه نجس که نجاست آن در نماز معفو
نبوده باشد مشروط بآنکه مصلی قدرت بر ازاله آن داشته باشد با وجود علم و اختیار در آنجا نماز گذارد و اگر نسیاناً در آن ثوب نماز گذارد در وجوب
اعاده و جواز اکتفا بآن اصحاب مختلف اند بعضی اعاده این نماز را مطلقا لازم میدانند زیرا که منشأ نسیان مذکور تقصیر است بسبب قلت
یا اهتمام از مکلف واقع شده فی الحقیقه بآن سبیل مثل عامد است و ظاهر کلام مصنف رحمه الله در این مقام اختیار این قول است و بعضی اعاده را
مطلقا لازم ندانسته اند و دلیل حدیث مشهور که دلالت می کند بر آنکه ناسی مرفوع القلم است و بعضی دیگر را اعتقاد آنست که

اگر وقت آن نماز باقی باشد اعاده آن نماز باید و الا فلا اما اگر از اول الامر بنجاست آن عالم نشده باشد و جاهلاً در آنجا نماز گذارده باشد ما دام که وقت آن
نماز باقی باشد بنجاست آن عالم شود باتفاق اصحاب اعاده آن نماز بر او لازم نیست و اگر هنوز وقت باقی باشد که بنجاست آن عالم شود بعضی اعاده را
لازم دانسته اند و بعضی مطلقا بهمان نماز اکتفا می نمایند و از کلام شیخ محقق شیخ علی رحمه الله ترجیح قول اول مستفاد میشود و او
مع سبق العلم یعنی بجنس بعض آنکه از منافیات نماز آنست که نماز گذارد در مکان مغصوب بشرط آنکه بکسی از این آورده آنکه نماز
بمغصوب بودن آن مکان یا جامه علم حاصل شده باشد و با وجود علم و اختیار در آن مکان یا جامه نماز گذارد و چه در این صورت اعاده آن نماز بالاتفاق
لازم است خواه وقت آن نماز باقی مانده باشد و خواه بیرون رفته باشد و خواه آن جامه ساتر عورت تواند بود و خواه تواند بود و اگر جاهل به
بوده مطلقا مغصوب بودن آن را ندانسته باشد اعاده نماز مطلقا لازم نیست و اگر ناسی باشد باین معنی که اگر اعلم بغصبیت داشته باشد لیکن بسهو رسیده باشد
و در وقت شروع در نماز از آن فراموش کرده باشد آنچه از ظاهر این عبارت مستفاد میشود وجوب اعاده آن نماز است خواه در وقت و خواه در خارج
وقت و در بعضی تصانیف شیخ محقق شیخ علی رحمه الله مذکور است که اجماع منعقد شده بر آنکه ناسی غصب بعد از آنکه وقت بیرون رفته باشد
اعاده لازم نیست و شارح می فرماید که این کلام غرابت تمام دارد زیرا که خلاف در این مسئله بغایت مشهور است تا آنکه حضرت علامه رحمه الله
در تذکره اختیار نموده که بر ناسی غصب مطلقا اعاده لازم است یعنی در وقت و خارج آن والله اعلم و باید دانست که قول مصنف که
مع سبق العلم غیر مجموع این دو مسئله نجاست و غصبیت است بلکه مجموع احتمالات که در مسئلتین مذکور شد در تعیین ذکر کرده شده از این
عبارت مستفاد می گردد و کذا البدن یعنی نجاست بدن مصلی در جمیع امور مذکوره مثل نجاست ثوب و مکان است باین معنی که
اگر عالماً عامداً با بدن نجس نماز کند اعاده آن مطلقا لازم است و ناسی نیز در حکم عالم است و جاهل بنا بر قول اکثر علما اعاده ندارد
و احتیاط آنست که اگر وقت باقی باشد که بنجاست ثوب یا بدن عالم شود نماز را اعاده نماید چنانچه اختیار علامه است رحمه الله الثالث عشر
منافاتها لحق آدمی مضیق علی قول یعنی سیزدهم از منافیات صلوة آنست که مکلف در وسعت وقت نماز گذارد و نماز او
منافات داشته باشد باداء حق آدمی که وقت ادای آن تنگ باشد باین معنی که اشتغال آن بنماز سبب تأخیر وصول حق بمستحق شود و ادای
آن حق بر مصلی واجب فوری باشد و ادای دین و رد ودیعه و رد آنچه غصب کرده باشد و مالکان آنها حق طلب نمودن و بتأخیر آن راضی
نشود و مصلی بر تسلیم آن قادر باشد و با وجود قدرت بر رد و وسعت وقت بنماز مشغول شده و در ادای حق آن مماطله و تأخیر نماید چه در
این صورت بنا بر قول متأخرین اصحاب رضوان الله علیهم نماز آن باطل است و مستند آن قول آنست که هیچ شک نیست که مکلف
شرعاً بر رد ودیعه و اشیاء مغصوبه و ادای دین فوراً مأمور است و در اصل رسانیدن حق بمستحق از واجبات مطلقه است که اصلاً

شروط بهیچ روایت و غرض مسئله آنست که اداء واجب دیگر در صورت موقوف بر ترک نماز است و هر واجب مطلق بر آن موقوف شود
گفتیم واجب است پس ترک نماز در اینحالت واجب میشود و فعل آن حرام و نهی خواهد بود و نهی در عبادت مستلزم فساد است پس نماز
در اینحالت فاسد باشد و مجموع مقدمات در اینجا امور مبین است و شیخ محقق شیخ علی در بعضی تصانیف خود آورده که آنچه
واقوی اولی که بر این مسئله دلالت میکند آنست که وجه آن دلیل نیز مدخول است زیرا که ممکن است این مقدمه را که هر چه واجب مطلق
بر او موقوف است واجب باشد مستلزم واجب دیگر نیست اما اگر واجب مطلق بر ترک واجب دیگر موقوف باشد در اینحالت مستلزم نمیدانیم که
مقدمه واجب باشد و شارح محقق در شرح این رساله بیان نموده که بطلان صلوة هرگاه با حق مضیقی واقع شده باشد در کمال قوت است زیرا که اگرچه نقض
باجماع بر بطلان صلوة واقع نیست و اما اولویت وسط بر این مطلب قایم است و تعیینی که شیخ محقق دلیل مذکور را نموده دارد نیست زیرا که
دلایلی که بر وجوب مقدمه واجب دلالت میکند عام است و خصوصیتی در ترک واجب دیگر یا غیر آن ندارد پس هر کس آن دلیل را تخصیص
مینماید مخصص روایتی از جمله مؤید است اینمقام آنست که اصحاب رضوان الله علیهم حکم نموده اند باینکه هرگاه نماز با حق مضیق منافات
داشته باشد قطع کردن نماز واجب است مثل آنکه در اثنای نماز ببیند که کسی در آب غرق میشود و رهانیدن آن موقوف بر قطع صلوة است
پس هرگاه بسبب مزاحمت واجب مضیق قطع نماز واجب باشد نقیض است که تاخیر آن هرگاه بسبب مزاحمت واجب مضیق [illegible] واجب
خواهد بود آنست بلکه ممکن است که اعاده نماید که در این معارضه در بسیار متحقق شده زیرا که حق مطلق را تاخیر کردن نماز تا آخر
وقت مستحق خواهد بود و حقوق آدمی خصوصا وقتی که مضیق باشد باتفاق واجب است و چنین وجه کلام آنست که نماز در
وسعت وقت منافی حق آدمی است پس فی الحقیقه تعارض میانه واجب مطلق و مندوب واقع شده نه میانه دو واجب و الفضل است
که در صورت عارض واجب و مندوب تقدیم واجب متعین است و اگر باید مندوب مشغول شده واجب را ترک نماید آن مستوجب عقاب
است آن اتم است و احتیاط در رعایت وقت نهایت لطافت است و با اصول مقرره فقهیه موافقت تمام دارد و باید احتیاط
نیز مقتضی آنست که اولا صاحب حق را راضی ساخته بعد از آن بنماز مشغول شود و ایضا در تذکره مذکور است که مطلق حق مضیق خواه حق آدمی باشد
و خواه حق الله تعالی از این قبیل است و اگر کسی زکوة و خمس و امثال آن را با ارباب استحقاق که بزبان حال متقاضی اند نرسانیده
با وسعت وقت متوجه نماز شود آن نماز باطل است و بعضی احادیث که دلالت دارد بر آنکه نماز کسی که زکوة را نداده باشد مقبول نیست
دلالت صریحی بر این مضمون دارد و در رساله فارسیه عارف عالم صمدانی مولانا احمد اردبیلی رحمه الله باین عبارت مذکور است که باید پیش از
نماز گذاردن از حقوق مردم که مکلف برآید دفع آن قادر باشد و اگر چه با برادر مومن مثل دشنام کردن و رنجانیدن و غیبت کردن

مسلمانی حضور رساند مثل آنکه فرض داشته باشد و صاحب طلبش نموده باشد یا اذن و مهلت از او نگرفته باشد اگر در این حال نماز گذارد احتمال
بطلان نماز است بلکه بطلان هر عبادت که مثل نماز باشد چنانچه مذهب حضرت علامه و بعضی دیگر از فقها است رحمه الله و همچنین است حکم زکوة
که در ذمه او باشد با وجود مستحق یا مصاحب با طلب مستحق تنزیه است چنانچه بعضی فرموده اند باین عبارت لکن رساله است در اینمقام بعضی از آن دیگر
باقیست که خوف اطناب از ایراد آن مانع است الرابع عشر البلوغ فی اثنائها یعنی چهاردهم از منافیات نماز بالغ شدن است در اثنای
نماز باینمعنی که در اثنای نماز سال پانزدهم یا نهم تمام شده اگر ابلوغ حاصل شد و زیرا که حصول بلوغ با نبات مو در اثنای نماز متصور است تمام
دارد و همچنین بلوغی که بانزال منی یا حیض ظاهر شود داخل منافیات طهارت که سابقا مذکور شده مندرج است پس آنچه در اینمقام مراد است
بلوغیست که بتمام شدن سن مقدره حاصل شود و بطلان نماز در اثنای نماز بسبب بلوغ در اثنای نماز از آنجهت است که عبادت اطفال تمرینی است
و فی الحقیقه مصنف بوجوب استحباب هیچکدام قایل نیست پس آنچه ادا نموده از واجب مجزی نخواهد بود اذا بقی الوقت قدر الطهارة و رکعة
یعنی بطلان نماز در اثنای نماز بسبب بلوغ کامل است که از وقت آنمقدار مانده باشد که مصلی تواند که هر قسم از اقسام طهارت که مناسب حال کسی
بر او واجب است بجا آورده یکرکعت نماز را در وقت دریابد چه در اینصورت واجب است که طهارت کرده آن نماز را در وقت اعاده نماید
اما اگر بقدر زمان مذکور از وقت باقی نمانده باشد نماز او باطل نیست و در شرح این رساله مسطور است که در این عبارت دو مناقشه است اول آنکه
مصنف در اینمقام در صدد بیان منافیات واجب است بقرینه آنکه سابقا مذکور شد که شک در نماز در رکعتین مبطل آن نماز است و یقین است که
این حکم مخصوص فرایض است و الا نماز نافله بسبب شک در عدد رکعات باطل نمیشود و چنین نماز طفل پیش از بلوغ او تصنیف بوجوب نیست
پس بلوغ را در اثنای نماز از منافیات شمردن در اینمقام مناسب نمینماید دوم آنکه ظاهر این عبارت دلالت میکند بر آنکه اگر زیاده
از مقدار زمان طهارت و ادای یکرکعت از وقت نماز باقی مانده باشد آن نماز باطل شود بسبب آنکه در اینحالت آن نماز را اتمام نکند نماز
فریضه باداء یکرکعت در وقت خود در می یابد و این کلام نیز علی الاطلاق صحیح نیست زیرا که هرگاه بجا آوردن نماز نافله مستلزم تفویت
بعض از نماز فریضه باشد آن نماز نافله صحیح نیست و هذه منافاته وان کان وقع سهوا یعنی این منافیات از اول مبحث
تا اینجا که مذکور شد منافیات نماز است و اگر چه سهوا از مصلی واقع شده باشد بخلاف آنچه بعد از این مذکور میشود زیرا که بطلان نماز
بسبب آنها مخصوص بحالت عمد است و اگر سهوا واقع شوند مبطل نماز نمیشوند و لهذا در اول هر مسئله لفظ عمدا مندرج ساخته
میفرماید که الخامس عشر تعمد وضع احد الیدین علی الاخری بغیر تقیة یعنی پانزدهم از منافیات نماز آنست که مصلی عمدا
یک دست را بر بالای یکدست دیگر نهد هرگاه مقام تقیه نباشد خواه کف دیگر نهد و خواه ما فوق آن از ذراع و بر بالای ناف نهاده باشد

خواه غیر آن و بعضی از ایشان تکفیر می‌کنند که با تفاق علما ارتداد مبطل صلوت است و اگر چه در مقام تقیه هیچ نوعی که ظن آن حاصل باشد یا اگر ترک تکفیر باید ضرر یا و
با مسلمان دیگری برسد در این حالت تکفیر واجب است بلکه اگر در این صورت ترک کند باید نماز او نیز باطل است چنانچه ترک غسل جلین در مقام تقیه
باطل می‌سازد صلوت را الحادی عشر تعمد الکلام بحرفین من غیر قرآن ولا دعاء یعنی یازدهم از منافیات نماز سخن گفتن است
در اثنای نماز از روی عمد بدو حرف یا زیاده از آن که غیر قرآن و دعا و ذکر باشد خواه آن دو حرف معنی داشته باشد و خواه بی‌معنی و مهمل باشد و از
این قبیل است یک حرفی که مفهم معنی باشد مثل ق که امر است از وقی یقی و مثل ع که امر است از وعی یعی زیرا که حرف واحد در این مقام کلام عرفیست که
اگر چه به سبب صحت تکلم زیاده نیست پس مبطل نماز خواهد بود و اگر کلام قرآن و دعا یا ذکر باشد مبطل نماز نیست و اگر قصد افهام
غیر نیز داشته باشد مثل آنکه بگوید یا یحیی خذ الکتاب و قصد تلاوت قرآن و افهام غیر هر دو داشته باشد و اگر قصد آن محض افهام غیر باشد و مطلق قصد قرآن
نداشته باشد در این صورت مصنف رحمه الله صحت و بطلان نماز را در ذکری محتمل دانسته و می‌باید که دعا به سبب امر حلالی باشد پس اگر طلب محرم کند مبطل
نماز است و احتیاط آنست که به غیر عربی از او واقع شود حالات تنحنح از این کلیه مستثنی است و تلفظ مبطل نماز نیست و اگر چه دو حرف
از او ظاهر می‌شود زیرا که از جنس کلام نیست و حرف محقق حاصل نمی‌شود پس در این صورت اقرب خواهد بود و منه التسلیم یعنی از این قبیل کلام
مبطل است التسلیمی که در غیر محل واقع شود هر گاه عمداً واقع شده باشد الثانی عشر تعمد الاکل والشرب یعنی دوازدهم از منافیات نماز
خوردن و آشامیدن است در اثنای نماز از روی عمد و باید دانست که با جماع اکل و شرب عمداً هر گاه به مقداری باشد که آن را فعل کثیر گویند مبطل
صلوت است اما اگر به حدی نرسد که اهل عرف آن را فعل کثیر گویند در صحت و بطلان نماز به سبب آن اصحاب اختلاف نموده‌اند و آنچه از ذکری
مفهوم می‌شود دال بر آن است که آنچه را فعل کثیر نگویند مثل فرو بردن آنچه در میان دندان مانده مبطل نماز نیست که امثال این فعل با منافات خضوع
در نماز مطلوبیت منافات ندارد اما آنچه بمضغ و ابتلاع احتیاج داشته باشد و اگر چه قدر یک لقمه باشد مبطل نماز است زیرا که بمضغ و ابتلاع لقمه
افعال متعدده که مفسد صلوت است حصول می‌پیوندد و در شرح این رساله در کتاب منتهی منقولست که اجماع منعقد است بر آنکه اکل
و شرب سهواً مبطل نماز نیست و جز بطلان نماز عمداً اکل و شرب مخصوص نماز فریضه نیست بلکه مندوبات نیز از این قبیل است و از این
کلیه در آشامیدن آب در نماز وتر نسبت بکسی که اراده روزه داشته باشد مستثنی است از این جهت مصنف رحمه الله می‌فرماید که الا
فی الوتر لمن یرید الصیام وهو عطشان یعنی اکل و شرب عمداً مبطل جمیع صلوة فریضه و مندوبه است الا نماز وتر هر گاه کسی را
که اراده داشته باشد که در صباح آن شب صیام بجا آورد و تشنه باشد و خوف آن داشته باشد که اگر به نماز مشغول شود صبح طالع شود اگر آب نخورد
[illegible] در این صورت آشامیدن آب مبطل نماز او نیست و جایز است که آب بیاشامد اما از آنجا که نماز را که اشتغال تمام

بشرط آنکه آب نزدیک باشد یا بیشتر هم زیاده از دو گام یا سه گام زیاده باشد و احتیاج باشد یا رو از قبله یا مانع دیگر داشته باشد و چنین مصنف زده
در این رساله در این مقام منافیات مفرده است لیکن به سبب بودن که مسئله نماز وتر را ذکر نکرده و بعضی در مقام اعتذار در آورده و گفته‌اند
که مراد مصنف آنست که اگر نماز وتر به سبب بند رعاف یا امثال آن به پیش آید آب در اثنای آن مبطل نیست و تکلف این کلام واضح
تمام دارد الثامن عشر تعمد القهقهة یعنی هیجدهم از منافیات نماز عمداً قهقهه است یعنی خنده که مشتمل بر صوت باشد هرگاه عمداً
از مصلی واقع شود اگر چه به حد کثرت نرسیده باشد زیرا که آنچه مبطل نماز است اقل مسمای قهقهه است اما تبسم که از آن صوت حاصل نشود
مبطل نماز نیست یا قهقهه که از روی نسیان از مصلی واقع شود مبطل نماز نیست و اگر خنده قهقهه بر وجهی حاصل شود که مصلی را قدرت بر دفع
آن نبوده باشد مصنف رحمه الله تصریح به آن نموده لیکن مبطل صلوة است اما مصلی به سبب آن آثم نیست زیرا که در صدور آن اختیار نداشته است
التاسع عشر تعمد البکاء لامور الدنیا یعنی نوزدهم از منافیات نماز تعمد گریستن است از برای امور دنیویه و اگر چه در
صدور آن مغلوب و بی‌اختیار باشد اما گریستن از برای امور آخرت مبطل نماز نیست بلکه افضل اعمال است چنانچه در روایتی که ابو حنیفه
از حضرت صادق ع سؤال نمود که آیا گریه در اثنای نماز قطع صلوة می‌نماید آن حضرت فرمود که آن گریه اگر به سبب بهشت یا دوزخ باشد افضل اعمال
در نماز است و اگر از برای یاد آمدن میتی باشد نماز او فاسد است و باید دانست لفظ بکاء با همزه ممدوده بمعنی گریستن است که مشتمل بر صوت
باشد و با همزه مقصوره بمعنی مجرد فرو ریختن دمع است و چون لفظ بکاء که در حدیث منع از آن واقع است احتمال مد و قصر دارد اصحاب
اختلاف نموده‌اند در آنکه آیا مجرد فرو ریختن دمع مبطل صلوتست یا آنکه مدار گریه بکاء مشتمل بر صوت است به سبب بطلان نماز نمی‌شود و آنچه از ذکری
مفهوم می‌شود ترجیح معنی اخیر است و اگر چه احتیاط مقتضی اول است العشرون تعمد ترک الواجب مطلقا یعنی بیستم از منافیات صلوة ترک
کردن واجبیست از واجبات نماز از روی عمد خواه آن واجب رکن باشد و خواه غیر رکن و خواه افعال نماز باشد و خواه از کیفیات او و اگر چه مکلف مسئله
جاهل باشد یعنی نداند که آنچه در نماز ترک کرده واجب است الا الجهر والستر فیعذر الجاهل بهما یعنی از این کلیه مستثنی است بلند خواندن
در موضع اخفات و آهسته خواندن در موضع جهر زیرا که جاهل مسئله در این دو حکم با جماع اصحاب معذور است و از این قبیل است جهل بغصبیت
مکان یا آب طهارت یا ساتر زیرا که اطلاع بر حقایق اشیا متعذر است و بر مصلی لازم نیست که بداند که در نفس الامر آن آب یا مکان چه
دارد و جهل نجاست آب طهارت با جماع از این قبیل نیست بلکه اگر با آب نجس طهارت نماید اعاده نماز مطلقا لازم است الحادی والعشرون
تعمد الانحراف عن القبلة یعنی بیست و یکم از منافیات نماز که دیده شد انحراف از قبله بنوعی که از سمت قبله منحرف دیده شود و اگر چه
[illegible] دیده شود الثانی والعشرون تعمد زیادة واجب مطلقا یعنی بیست و دوم از منافیات نماز افزودن واجبیست بر واجبات نماز

از روی عمد خواه آن رکن واجب نماز باشد و خواه غیر رکن و خواه امثال آن از افعال صلوة و خواه غیر آن و اگر کیفیتی از کیفیات نماز باشد مثل طمانینه در رکوع و سجود را
زیاده کند اگر آن زیاده بقدر تسبیحه باشد زیرا که بسبب این زیادتی سالک نماز گذارنده کالاعرض رقص تمام شده نماز او باطل است والله اعلم و از این کلیه مستثنی است
نماز کسی که بوجوب قصر نماز جاهل باشد و در مواضع قصر چهار رکعت نماز را تمام بگذارد اعاده آن بر او لازم نیست الثالث والعشرون تعمد
الرجل عقص شعره یعنی بیست و سیم از منافیات نماز گره زدن مرد است موی خود را در نماز عمداً و این حکم باجماع اصحاب مخصوص مرد است
و مستند این حکم بعضی احادیث است که اکثر اصحاب آن را ضعیف شمرده اند الرابع والعشرون وضع احد الراحتین علی الاخری داخلا
بین رکبتیه و یسمّی التطبیق یعنی بیست و چهارم از منافیات نماز آنست که عمداً کف یک دست خود را بر کف دست دیگر نهاده در حالت
رکوع آن را در میان دو زانوی خود نهد و این را تطبیق گویند علی خلاف فیهما یعنی بطلان نماز بسبب عقص واقع است و منشأ خلاف آنست
که بعضی احادیث وارد است که دلالت میکند بر آنکه بسبب عقص شعر و تطبیق نماز باطل میشود و هیچیک از آن احادیث بمرتبه صحت نرسیده
و بتقدیر صحت محتمل است که نهی از آن بر کراهیت محمول باشد از این جهت ممکن است که گفته شود نماز بر اصل صحت باقیست الخامس والعشرون
تعمد کشف العورة فی قول یعنی بیست و پنجم از منافیات نماز آنست که عمداً کشف تمام عورت یا بعضی از آن نماید بنا بر قول گروهی از
اصحاب رضوان الله علیهم مشهور است و اگر بطریق سهو کشف عورت نماید نماز او صحیح است و منهم من ابطل به مطلقا یعنی از جمله
علمای امامیه کسی هست که اعتقاد او این است که بمجرد کشف عورت نماز او باطل میشود اگرچه بر سبیل سهو و نسیان باشد و مراد بآن ابن
جنید است رحمه الله زیرا که کشف عورت باتفاق او مبطل صلوة است خواه عمداً باشد و خواه نسیاناً و خواه در تمام نماز و خواه در بعضی از آن
و خواه قلیلی از آن منکشف شود و خواه کثیری اما اگر پیشتر از خروج وقت با آن عالم شود اعاده کردن نماز را لازم نمیداند مستند آن
آنست که ستر عورت باتفاق اصحاب شرط صحت نماز است و اخلال الشرط موجب اخلال المشروط است و حضرت علامه رحمه الله
در مختلف از این استدلال اینطور جواب گفته که ما مسلّم نمیداریم که عورت مطلقا شرط صحت نماز باشد بلکه گاهی شرط است که مصلی عالم
باشد بآنکه او در ستر عورت واجبست و حدیث علی بن جعفر که سابقاً مذکور شد تضعیف قول ابن جنید مینماید و جناب مصنف رحمه الله از
این جمیع فرایض که بصلوة خمس متعلق است حصر نموده عدد آنها که مذکور ساخته بیان نماید که صلوة جمیع ما یتعلق
بالخمس الفا و تسعا یعنی جمیع آنچه بصلوة خمس متعلق است از امور واجبه از افعال و تروک و مقارنات و مقدمات تمام او
نه امر است زیرا که سابقاً مذکور شد که ذو الیقین مقدمات شصت است و در باب منافیات بیست و پنج مسئله مذکور شد و چنین عدد را
با نصد و بیست و چهار که مفروضات مقارنات است جمع نماید عدد مذکور حاصل شود و لا یجب التعرض للحصر بل یکفی المعرفة بها

یعنی واجب نیست که مکلف در مقام حصر واجبات مذکوره آمده از ظهر القلب یاد بگیرد که عدد مجموع آن چند است و واجبات هر یک از مقدمات
و مقارنات و منافیات را حصر تواند نمود بلکه آنرا کافیست که بجمیع این واجبات علم حاصل نموده بنوعی که شرح حکم هر یکی از این مسائل را بجا تواند
آورد والله الموفق یعنی خدای تعالی توفیق دهنده است آنکسی را که اسباب را موافق مطلوب خیر میسازد و جز او دیگری نیست
اما الخاتمة ففیها بحثان بدانکه در اول این رساله مذکور شده بود که این رساله مشتمل است بر مقدمه و سه فصل و خاتمه و آنچه بمقدمه و فصول
ثلثه متعلق بود در سابق مذکور گردید اکنون مصنف رحمه الله در مقام خاتمه در آمده یعنی مسائلی که مذکور نشده بیان مینماید و در این خاتمه دو بحث است
الاول فی الخلل الواقع فی الصلوة یعنی بحث اول در بیان خللی است که در نماز واقع میشود و خواه بسبب زیادتی امری باشد و خواه بسبب نقصان
آن وهو خمسة اقسام و آن پنج قسم است الاول ما یفسدها و قد ذکر یعنی قسم اول از اقسام خمسه خللی است که نماز را فاسد
میسازد و ذکر آن در سابق گذشت و مذکور شد که آن بر دو نوع است نوعی آنست که نماز را باطل میسازد خواه عمداً واقع شود و خواه
سهواً مبطل نیست الثانی ما لا یوجب شیئا یعنی قسم دوم از اقسام خمسه خللی است که در نماز واجب بسبب آن بر مصلی چیزی واجب نیست
و بنا بر این علما گفته اند که سجده سهو مخصوص است بچند موضع که بعد از این مذکور میشود و در غیر آن واجب نیست چنانچه در اصحاب مشهور است
وهو نسیان غیر رکن من الواجبات و لم یذکر حتی تجاوز محله یعنی خللی که بسبب آن بر مصلی چیزی واجب نیست فراموش
شدن واجبی است از واجبات صلوة که رکن نبوده باشد و مصلی را از آن بخاطر نیاید تا وقتی که محل آن واجب فوت شود یعنی مصلی در رکنی
داخل شده باشد زیرا که اگر در این صورت مصلی عود نماید آنچه فوت شده تدارک نماید لازم می آید که رکن مذکور مکرر شود و تکرار رکن مبطل صلوة است
و مخفی نیست که نسیان یک سجده و نسیان صلوة بر نبی و نسیان تشهد از این کلیه مستثنی است زیرا که عنقریب مذکور میشود که اگر یکی از مذکورات فراموش
شود قضا آن واجب است کنسیان القراءة و ابعاضها او صفاتها یعنی مثل آنکه تمام قرائت یا بعضی از آن یا صفتی از صفات
قرائت مثل رعایت اعراب یا ادغام یا تفخیم یا ترتیب کلمات و امثال آنرا فراموش کند و چندان متذکر نشود که برکوع رود در جمیع
این صورت بر مصلی چیزی واجب نیست اما اگر قبل از آنکه بحد راکع رسیده باشد متذکر شود که در قرائت نقصانی واقع شده عود نموده قرائت را
اعاده نماید و باید دانست که نسیان جهر و خفت از این قبیل نیست زیرا که اگر مصلی جهر و خفت را ترک نموده باشد اعاده قرائت لازم نیست
و اگرچه پیشتر از رکوع متذکر شود چنانچه در رساله جعفریه تصریح بآن واقع است او واجبات الاعضاء فی الرکوع یعنی یا مثل آنکه
واجبات اعضای رکوع را مثل ذکر و طمانینه آنرا تماماً یا بعضی از آنرا فراموش نماید و چندان متذکر نشود که سر از رکوع برآورد او الرفع و الطمانینة
فیه یعنی یا آنکه سر برآوردن از رکوع یا طمانینه که در آن حال واجب است ترک نماید و چندان متذکر نشود که بحد سجده برسد او واجبات

الاخلال في السجدتين او الطمانينة في الرفع منهما و کذا يعنی ديگر مثل آنکه واجبات انحناء سجدتين يا ذکر سجود يا طمانينه آن يا سجود
بر بعضی اعضای سبعه سهواً ترک کند و فراموش نمايد چندان متذکر نشود که سر از سجده برآورده باشد يا آنکه طمانينه که در رفع رأس از سجده اولی است
ترک نمايد چندان که در سجده ثانيه داخل شده باشد متذکر نشود چه در جميع صور مذکوره با آنکه سهواً ترک نموده ملتفت نشده نماز را تمام کند و سجده
سهو در اين صورت نمايد بنا بر قول اکثر اصحاب لازم نيست و شارح محقق در اينمقام تحقيقی است که ذکر آن مناسب مينمايد خلاصه آن کلام آنکه اقسام
افعالی که در نماز فراموش شود يا رکنی از ارکان صلوة يا فعلی از افعال واجبه غير رکن و بر هر تقدير فعلی که در آن داخل شده رکن است يا غير رکن پس
مجموع اقسام محتمله چهار باشد قسم اول آنکه آنچه فراموش شده باشد و مصلی در رکنی ديگر داخل شده باشد در اينصورت نماز او باطل است دوم آنکه فراموش شده
رکن باشد و وقتی متذکر شود که در فعلی غير رکن داخل شده باشد در اينصورت عود نمايد آنچه فوت شده تدارک نمايد سيم آنکه آنچه فوت شده غير رکن باشد
و مصلی را وقتی بخاطر آيد که در رکنی داخل شده باشد در اينصورت آنچه فراموش شده التفات ننمايد و آن نماز صحيح است بعد از آن ملاحظه نمايد اگر
آنچه فراموش شده از افعاليست که قضا ميکنی واجبست بعد از اتمام نماز قضای او را بجا آورد و الا سجده سهو کند چهارم آنکه آنچه فراموش شده
غير رکن باشد و فعلی که در آن داخل شده نيز رکن نباشد در اينصورت عود نمايد و آنچه فراموش شده باشد تدارک نمايد و بعد از آن فعل را بجا آورد مثل چهار
و خفت که اعاده آن بنا بر قول اکثر اصحاب لازم نيست و کذا زيادة ما ليس برکن سهواً يعنی همچنين است زيادة آنچه رکن نباشد
هرگاه سهواً زياده نمايد باشد يعنی که بسبب آن بر مصلی چيزی لازم نيست چنانچه بسبب نقصان در جميع که ذکر شد چيزی بر مصلی واجب نميشود و از اينجمله
قيام در موضع قعود و قعود در وقت قيام و تسليم در غير موقع مستثنی است زيرا که بسبب اينها امور سجده سهو بر مصلی واجبست چنانچه
عنقريب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی والسهو في موجب السهو کلمه موجب بفتح جيم است يعنی همچنين بر مصلی چيزی لازم نيست بسبب سهو
در آن چيزی که بسبب سهو بر مصلی واجب شده مثل آنکه در سجده سهو يا سجده منسيه سهوی از مصلی واقع شود چه در اينصورت چيزی بر مصلی
واجب نيست و اگر چه اين سهو از آن قبيل باشد که اگر در غير موضع سهو واقع شود سجده سهو بسبب آن واجب گردد و از اين قبيل است اگر در رکعات
نماز احتياط يا سجود آن نماز يا ذکر سجود سهوی نمايد يعنی که سجده سهو بسبب آن بر مصلی لازم نيست اما اگر واجبی از واجبات نماز احتياط را
فراموش کند که اگر تدارک بايد نمود مثل تشهد و سجده و چه بعد از فراغ يا سجده و چه سهو آنرا قضا نمايد و اگر مصلی را يقين شود که
در نماز احتياط زياده و نقصان رکنی بعمل آمده در اينصورت آن نماز باطل و اعاده آن لازم است و اگر در عدد سجدتين سجود يا در عدد رکعات
نماز احتياط شک نمايد آنچه از کلام مصنف مفهوم ميشود آنست که در اينصورت بنا بر اکثر نهد و اگر در وقوع فعلی از افعال نماز احتياط شک کند
بنا بر وقوع آن فعل نهاده حکم بصحت آن کند او في حصوله يعنی همچنين بر مصلی چيزی لازم نيست اگر در حصول سهو شک کند پس بنا بر آن که

اگر مصلی شک کند در آنکه آيا از او چيزی در نماز واقع شده يا نشده بسبب آن چيزی بر او لازم نيست زيرا که اصل آنست که از او صادر نشده باشد
او را التزام کرده بايد نمود و مستفاد بايمعنی از عبارت مصنف باين نوع ميسر است که سهو را مجازاً بمعنی شک اخذ نمايد از قبيل اطلاق
سبب بر مسبب او السهو الکثير يعنی همچنين بر مصلی چيزی لازم نيست هرگاه مصلی کثير السهو باشد زيرا که در حديث وارد است که هرگاه مصلی کثير
السهو باشد بايد که آن سهو را اعتبار ننمايد نماز خود را تمام کند و کثرت سهو بايمعنی تحقق ميشود که در سه نماز متعاقب سهو کند يا آنکه در يک نماز
يا دو نماز متعاقب سه بار سهو کند و هر گاه مرتبه کثرت سهو متحقق شود ديگر سجده سهو از مصلی ساقط است و اگر چه موجب سهو از
او واقع شود و حکم کثرت شک از اين قبيل است بايمعنی که اگر مصلی کثير الشک باشد آن شک را اعتبار نبايد بايمعنی که اگر در حصول فعلی
يا وقوع زياده بر افعال واجبه شک نمايد حکم کند که از او منافی زياده واقع نشده و اگر در نقصان چيزی از واجبات صلوة شک نمايد
بآن شک التفات ننمايد بلکه در اينصورت فعلی که شک کرده را بجا آورد نماز او باطل است زيرا که فعلی در نماز بجا آورده که در
نماز داخل نبوده و شرعاً منهی بوده و بعد از آنکه مادامی که سه نماز متعاقب بگذارد که در آن نمازها شکی از او واقع نشود حکم مذکور از او
ثابت است و بسبب شک چيزی بر او لازم نميشود و بعد از آن که سه نماز گذارد که از شک خالی باشند اگر مجدداً از او واقع شود حکم
عمل نمايد و حکم کثير السهو نيز از اين قبيل است والشک من الامام مع حفظ المأموم و بالعکس يعنی همچنين بر مصلی چيزی
واجب نيست اگر از امام شکی واقع شود و مأموم آنرا حفظ داشته باشد چه در اينصورت از هر کدام شکی واقع شود بحفظ ديگری رجوع
نمايد و بآنکه حفظ داشته باشد بگفتن تسبيح يا ذکر يا قرائت آيه از آيات قرآنی صاحب شک را واقف سازد و در اينصورت
مدار بر قول آنکس نهاده بر مقتضای آن عمل نمايد و اگر چه مأموم عادل نباشد و تنها باشد و ايضاً بر مأموم سجده سهو واجب نيست اگر از او
سهوی واقع شود در نماز امام از سهو خالی باشد و اگر شخص منفرد نماز گذارد و در اثنای نماز شکی او را واقع شود و نزديک باو شخصی باشد که حفظ
نموده باشد و مصلی را اعلام نمايد در آنکه مصلی را رجوع بقول او جايز است اصحاب مختلف اند آنچه از کلام مصنف رحمه الله مستفاد ميشود
آنست که در اينصورت رجوع بقول او ننمايد زيرا که نص مخصوص برجوع امام و مأموم است و حمل غير بر آن قياس است و از کلام
علامه رحمه الله مفهوم ميشود که اگر قول او مفيد ظن باشد رجوع بقول او می تواند نمود و احتياط آنست که رجوع بقول او نموده نماز را
تمام کند و مرتبه ديگر آن نماز را اعاده نمايد او غلب على ظنه احد طرفي الشک يعنی همچنين چيزی واجب نيست اگر يک طرف
از طرفين شک بر ظن مصلی غالب باشد زيرا که در اينصورت بطرف راجح که ظن او بر آن غالب باشد عمل نمايد آنچه [illegible] خواه
محل آن شک در عدد افعال باشد و خواه در عدد رکعات و آنچه از اطلاق اين کلام مفهوم ميشود آنست که اگر در عدد دو رکعت اول

یا از افعال دو رکعت اول نیز شک واقع شده بعد از مقتضای ظن عمل باید نمود و بعضی اصحاب در اینجا حکم اختلاف نموده و در اینصورت حکم به بطلان نماز
مینمایند و احوط آنست که در اینصورت بمقتضای ظن عمل نموده نماز را اتمام کند و بعد از آن نماز را اعاده کند و باید دانست که هرگاه مصلی را
شکی عارض شود باید که چندان انتظار کشد که او را خوف آن نشود که موالات فوت میشود و پس اگر ظن او بر یک طرف از طرفین شک او غالب شود
بآن عمل باید نمود در اینصورت بر او ضرر لازم نیست و اگر حصول ظن او پوشیده و طرفین شک متساوی در شک بمقتضای حکم آن عمل باید نمود و میباید
که در وقت انتظار فعلی از افعال صلوة بجای آورده نشود و اگر در اینوقت که انتظار میبایست کشید انتظار نکشیده متوجه نماز
شده بی ملاحظه باید نمود الا آن فعل که در آنوقت بجای آورده از آن قبیل است که در جمیع احوال بجا میبایست آورد نماز او صحیح است
و الا آن نماز باطل است زیرا که آن فعل در اینوقت منهی عنه است مثلا اگر در میان رکعت دوم و سیم شک نموده جایز نیست که در وقت انتظار
انحنا از قیام بیشتر شود و بعد از آن اگر ظن حاصل شود بآن عمل باید و الا بعد از فراغ نماز بمقتضای حکم شک عمل نموده نماز احتیاط بجای آورد
و اگر در دو رکعت اول شک نموده بعضی که در وقت انتظار بجای آورده غیر مجزی است و نماز او بسبب آن شک باطل است و اگر هم بعد از آن
او را ظن به طرفین حاصل شود زیرا که فعلی که در آنوقت بجا آورده منهی عنه است **الثالث ما یوجب التلافی بغیر سجود** یعنی
قسم سیم از اقسام خللی که در نماز واقع میشود خللی است که تلافی آن واجب است و سجده سهو بسبب آن واجب نیست و بنا بر کلام
بر آنست که وجوب سجده سهو مخصوص است بچند موضع که ذکر آنها خواهد شد و در غیر مواضع واجب نیست **وهو ما نسی من الافعال
وذکر قبل فوت محله کنسیان القراءة الحمد حتی قرأة السورة** یعنی آنچه تلافی آن بغیر سجده سهو واجب است
فراموش شدن فعلیست از افعال نماز هرگاه پیش از فوت شدن محل آن مصلی متذکر شود چه در اینصورت عود نموده آنچه فراموش
شده بجای آورد مثل اگر نسیانا تمام حمد یا بعضی از آن یا صفتی از صفات آن الا جهر و اخفات تا آنکه سوره بخوانند زیرا که
در اینصورت عود نموده اولا احکام حمد نموده بعد از آن سوره را قراءت نماید زیرا که مادامی که مصلی بحد رکوع نرسیده وقت قراءت
فوت نمیشود **و لنسیان الرکوع حتی هوی الی السجود و لما یسجد** یعنی دیگر از انواع خللی که تلافی آن واجب است
و سجده سهو بسبب آن واجب نیست نسیان رکوع است تا وقتیکه مصلی متوجه سجود شود و هنوز سجده نکرده باشد و بحد سجود نرسیده باشد
چه در اینصورت بقیام عود نموده بعد از آن رکوع بجای آورد **و لنسیان السجود حتی قام و لما یرکع** یعنی دیگر از انواع خللی
که تلافی آن بغیر سجده سهو واجب است نسیان سجود است تا وقتیکه مصلی برخیزد و هنوز رکوع نکرده باشد زیرا که در اینصورت نیز
عود نموده سجده که فراموش نموده بجای آورد و بعد از آن برخیزد و قراءت را بالفعل آورد خواه یک سجده را فراموش نموده باشد

خواه هر دو سجده فراموش شده باشد اگر مصلی یک سجده را فراموش نموده باشد و در عقب سجده اول نشسته باشد جلسه که مابین سجدتین
واجب است بالفعل بجا آورده باشد میباید که بعد از او را جلسه مذکوره را بجا آورده بعد از آن سجده ثانیه را که فراموش شده بالفعل آورد و اگر در عقب
سجده اولی جلسه مذکوره بحصول پیوسته باشد اکتفا بهمان نموده سجده منسیه را بالفعل آورد و اگر یکجا آنکه سجدتین را بالفعل آورده جلوس مذکوره را بقصد
جلسه استراحت که مندوبست بجا آورده باشد و بعد از قیام متذکر شود که یک سجده را فراموش کرده است در اینصورت احتمال دارد که بهمان جلسه اکتفا نماید
مرتبه دیگر اعاده جلوس نباید نمود زیرا که چون آن جلسه را واجب بجا آورده نیست که استحباب منافی نیست بسبب آنکه با نیت که وجوب است کرده باصل شرع
آن جلوس بترتیب منحرف نشود و احتمال دارد که جلسه را اعاده باید نمود زیرا که مدار اعمال بر نیت است و در اینمقام آن جلسه بقصد نیت بعمل آمده
پس عوض واجب نتواند شد و مصنف رحمه الله در ذکری احتمال اول نموده است و احتیاط مقتضی احتمال ثانی است **وکذا التشهد** یعنی
از این قبیل است نسیان تمام تشهد یا بعضی از آن هرگاه مصلی را بعد از قیام پیشتر از آنکه بحد رکوع رسد بخاطر آید که تشهد را فراموش نموده چه در
اینصورت نیز عود نموده تشهد منسی را بجای آورد **الرابع ما یوجب التلافی مع سجود السهو** یعنی قسم چهارم از اقسام خللی که در نماز واقع
میشود خللی است که بعد از فراغ از صلوة تدارک آن با سجده سهو واجب است **وهو لنسیان السجدة الواحدة او التشهد او الصلوة علی
النبی وآله صلوة الله علیهم و یتجاوز محلها فانه یفعل بعد التسلیم و یسجد له** یعنی آنچه تلافی آن با سجده سهو واجب است
نسیان یک سجده است یا زیاده از یکسجده هرگاه از هر رکعت باشد یا فراموش نمودن تشهد اول یا دوم یا بعضی از آن یا فراموش نمودن
صلوة بر پیغمبر و آل و صلوة الله علیهم هرگاه بعد از آن متذکر شود که وقت آنها فوت شده باشد یعنی که رکن بما بعد در آمده باشد چه در جمیع
اینصورت مصلی بعد از تسلیم آن فعل را که فراموش شده قضا نموده بعد از آن دو سجده سهو بجای آورد و در اینمقام فوائد چند مناسبست
اول آنکه جمیع آنچه مراعات آن در نماز واجبست مثل طهارت و ستر عورت و استقبال قبله و غیر آن رعایت آن در اجزای منسیه نیز واجب است
زیرا که این افعال بدل افعال صلوة اند پس آنچه در نماز واجب است در این افعال نیز واجب است دوم آنکه اگر بعد از اتمام صلوة و قبل از تدارک
مافات حدثی از مصلی واقع شود احتمال بطلان نماز دارد زیرا که این افعال از قبیل اجزاء صلوة اند پس حدثی که واقع شده از قبیل
حدثیست که در اثنای نماز واقع شود و احتمال صحت نماز نیز هست زیرا که این افعال حقیقة داخل اجزاء صلوة نیستند و امتداد خارج صلوة
بجای آورده میشوند پس وقوع آن حدث مبطل نماز نباشد سیم آنکه اگر تدارک افعال منسیه را عمدا ترک نماید چنانکه وقت نماز فوت شود
در اینصورت نماز او باتفاق باطل است و اگر سهوا ترک شده باشد قضا آنرا بجای آورد و آن نماز صحیح است چهارم آنکه اگر بعضی از تشهد را
فراموش کرده باشد در اینصورت اعاده تمام تشهد واجب نیست بنا بر ترتیب و موالات که از واجبات تشهد است بفعل آید پنجم آنکه از اذکار

کتابخانهٔ آستانهٔ قدس

مفهوم می‌شود که تقدیم تدارک جمیع اجزاء منسیه بر سجدات سهو واجب است بلکه اگر چند جزء از اجزاء صلوة را فراموش نموده باشد اولا جمیع آن اجزاء را
قضا باید نمود و بعد از آن برای هر یک دو سجدهٔ سهو بجای آورد و در سجود سهو مراعات ترتیب نماید آنچه اول فراموش شده سجودش را مقدم بجای آورد
ششم آنکه اگر سجدهٔ سهو بسبب دیگر غیر نسیان این اجزاء دیگر واجب شده باشد می‌باید که قضاء اجزاء منسیه را بر آن مقدم دارد و اگر چند
سجدهٔ سهو بسبب‌های مختلفه واجب شده مقدم بر نسیان جزء صلوة بفعل آمده باشد هفتم آنکه اگر جزوی از اجزاء نماز را فراموش نموده بعد از آن شکی از او واقع
شود که موجب نماز احتیاط باشد اولا جزء منسی را بجای آورد بعد از آن نماز احتیاط بگذارد و اگر نسیان جزء بعد از این وقوع شک بوده باشد مخیر است در میان
صورت تقدیم نماز احتیاط و تاخیر لکن از اجزاء منسیه مخیر است اما در هر دو صورت نماز احتیاط بر سجدهٔ سهو تقدیم باید داشت هشتم آنکه اگر در یک نماز
چند سهو واقع شود که هر کدام موجب سجدهٔ سهو باشد در تقدیم و تاخیر هر یک از سجدات سهو مخیر است و اگر چه افضل آنست که سجدهٔ سهو اول را
بر دوم و دوم را بر سیم و علی هذا القیاس چنین تعیین است که تلافی آنچه در نماز فوت شده از جمله عبادات است و در هر یک عبادت نیت
لازم است پس در قضاء اجزاء منسیه نیز نیت لازم می‌شود و در نیت تعیین آن جزء فراموش شده و تعیین آنکه سهو در آن واقع شده
و ذکر ادا یا قضا نیز واجب است و مصنف رحمه الله بآن اشاره نموده می‌فرماید که اسجد السجدة المنسیة او التشهد المنسیة
او اصلی الصلوة المنسیة فرض کذا اداءً او قضاءً لوجوبه قربة الی الله یعنی سجدهٔ منسیه را بجای می‌آورم یا تشهد منسی را بجای می‌آورم
یا صلوة منسیه را بجای می‌آورم در نماز ظهر مثلا ادا یا قضا از برای رضای خدا و گاهی ادا نیت کند که نمازی که سهو در آن واقع شده
در وقت گذارده شود و سجدهٔ منسیه را نیز در وقت آن نماز بجای آورده باشد و اگر نمازی که سهو در آن واقع شده قضا باشد یا آنکه نماز ادا
اما سجدهٔ منسیه را در خارج وقت آن نماز بجای آورده باشد در این دو صورت در سجدهٔ منسیه قضا نیت کند و اگر آن نماز را بنیابت شخصی میگذارد نیت
در قضاء اجزاء منسیه و در نماز احتیاط نیز تعیین نماید بنابر آنکه در نیت سجدهٔ سهو قصد نیابت لازم نیست زیرا که سجدهٔ سهو داخل اجزاء
نماز نیست بلکه بسبب سهوی که از نایب واقع شده بر او واجب شده است و در کلام شیخ محقق شیخ علی رحمه الله مذکور است که در سجدهٔ
سهو نیز قصد نیابت و تعیین منوب عنه باید کرد است و نیته سجدة السهو اسجد سجدتی السهو فی فرض کذا اداءً لوجوبه
قربة الی الله یعنی نیت سجدهٔ سهو چنین است که دو سجدهٔ سهو بجای می‌آورم بسبب سهوی که در نماز ظهر مثلا از من واقع شده قربة الی الله
و از این عبارت مفهوم می‌شود که در سجدهٔ سهو لازم نیست که سببی که موجب سجده است تعیین کرده شود یعنی که لازم نیست که قصد نماید که این سجده
بواسطهٔ قعود یا کلام در غیر محل است یا مثل آن بلکه همین قدر کافیست که قصد کند که سجدهٔ سهو بواسطهٔ سهوی که در فلان نماز از من واقع
شده بجای می‌آورم قربة الی الله و از کلام بعضی اصحاب یافت می‌شود که اگر در یک نماز سهو متعدد واقع شده باشد که هر کدام موجب سجدهٔ سهو باشد

لازم

لازم است که در هر مرتبه تعیین کند که این سجده از برای کدام سهو است و اگر یک سهو زیاده واقع نشده باشد تعیین موجب سجدهٔ سهو لازم نیست
و در ذکری مذکور است که تعیین سبب در سجدهٔ سهو از جهت آنکه واجب واقع شده در نیت لازم است و اگر چه یک سهو زیاده واقع نشده باشد
و بقول احتیاط اقرب است می‌باید که نیت را مقارن سازد بوضع جبهه بر ارض زیرا که اول افعال سجدهٔ سهو همین است و یجب فیهما
ما یجب فی سجود الصلوة یعنی در دو سجدهٔ سهو واجب است جمیع آنچه در سجود نماز واجب است مثل آنکه بر اعضای سبعه سجود کند و
بر چیزی نهد که سجود بر او جایز باشد و استقبال قبله و ستر عورت و جمیع شروطی که در سجدهٔ صلوة مذکور شد در سجدهٔ سهو نیز مراعات باید
الا آنکه ذکر سجدهٔ سهو غیر ذکریست که در سجدهٔ نماز واجب است از اینجهت می‌فرماید که وذکرهما یعنی ذکر دو سجدهٔ سهو اینست که بسم الله
و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد یا آنکه بگوید بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
چنانچه در ذکری و در روض تصریح بآن واقع است و از کلام علامه رحمه الله در مختلف مفهوم می‌شود که در سجدهٔ سهو تشهد و ذکر تسلیم
واجب نیست و مصنف رحمه الله در ذکری تضعیف این قول المنصور از اینجهت می‌فرماید که ثم یتشهد و یسلم یعنی می‌باید که بعد از آنکه
دو سجدهٔ سهو بجای آورده ذکر آنرا چنانکه مذکور شد بخواند و بنشیند و تشهد خفیف بخواند و مراد تشهد خفیف اقل تشهدیست که در نماز
اکتفا بآن جایز است و صورت آن اینست که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد
بعد از آن تسلیمی که در نماز معهود است بخواند و یجبان للتسلیم فی غیر محله نسیانا و للکلام کذلک یعنی همچنین دو سجده واجب است
بسبب تسلیم در غیر محل هر گاه نسیانا از مصلی واقع شده باشد و اگر تسلیم در غیر محل عمدا واقع شود البته مبطل صلوة است و از برای کلامی که شرعا
منهی باشد نیز سجدهٔ سهو لازم است هر گاه آن نیز نسیانا واقع شده باشد و قرآن و ذکر و دعا آنچه خوانده شود مبطل صلوة و موجب سجدهٔ سهو نیز
نیست و الشک بین الاربع و الخمس یعنی همچنین دو سجدهٔ سهو واجب می‌شود هر گاه میان چهار و پنج شکی واقع شود و باید دانست که سند
این حکم حدیثیست که عبد الله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده و مضمون آن حدیث اینست که هر گاه ندانی که چهار رکعت نماز گذارده
یا پنج رکعت باید که دو سجدهٔ سهو بکنی بعد از آنکه از تسلیم فارغ شده باشی و هیچ شک نیست که این حدیث محتمل چند وجه است زیرا که می‌تواند بود
که شک مذکور در حالت قیام باشد پیشتر از آنکه رکوع کند و می‌تواند بود که بعد از اکمال سجدتین باشد و می‌تواند بود که بعد از رکوع و قبل از سجدتین
باشد و چون عبارت مصنف طاب ثراه در این مقام اجمال است حکم هر یک از این شقوق را بیان میکنیم انشاء الله تعالی اول آنکه شک میان چهار و
پنج در حالت قیام باشد پیشتر از آنکه برکوع رود و خواه شروع در قرائت نموده باشد و خواه در اثنای قرائت یا بعد از اتمام قرائت در این
صورت می‌باید که بحالت جلوس عود نماید و تشهد و تسلیم را بجای آورد و بعد از اتمام نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته

این صورت هم صحیح

زیرا که شک مذکور فی التحقیق از قبیل شک میان سه و چهار است و سجده سهو نیز بجا آورد بسبب زیادتی که محتمل است که بفعل آمده باشد و در این صورت نیز نماز
اصلا حکم مذکور مختلف نمی‌شود والله العالم آنکه بتوان گفت بود که اگر شروع کند و قرائت نماید پیش سجدتین سهو را متعدد بجا باید آورد بسبب آنکه احتمال زیاده
شده در فعل است دوم آنکه شک مذکور بعد از اکمال سجدتین میشود و حکم این مسئله ظاهر است چه در این صورت نماز را تمام نماید بعد از واجب
سجده سهو نماید و اگر وقوع شک مذکور در بین السجدتین باشد حکم آن نیز همین است چنانچه از ذکری مفهوم میشود سیم آنکه شک مذکور بعد از اکمال رکوع
و قبل از حصول سجود باشد و مشکل‌ترین مباحث این مقام این است و از بعض تصانیف علامه رحمه الله مفهوم میشود که در این صورت نماز باطل است زیرا که بر
از طرفین شک بنا نهاده نمیشود محذوری لازم می‌آید بسبب آنکه اگر بنا بر چهار نهاده نماز را تمام کند محتمل است که این رکعت پنجم بوده باشد پس
که در این رکعت بفعل آمده مستلزم بطلان نماز باشد و ظاهر است که بنا بر رکعت پنجم متعذر است زیرا که وقوع زیاده رکنی که رکوع است
مبطل نماز است پس بهر تقدیر نماز باطل است و در ذکری مذکور است که احتمال زیاده رکن مضر نیست و الا در صورتی که شک مذکور بعد از اکمال
سجدتین باشد ایضا زیاده شدن رکنی محتمل است با آنکه صحت نماز را در آن حالت متفق علیه است پس در این صورت مذکور بنا بر چهار نهد و نماز را
تمام کند و بعد از اتمام نماز دو سجده سهو بجا آورد و ظاهر عبارت این ترجمه نیز مفید همین قول است **وللقیام فی موضع القعود و با**
لعکس یعنی سجدتین سهو واجب میشود بسبب قیام در وقتی که قعود بجا باید آورد و در عکس این یعنی بسبب قعود در وقتی که قیام باید نمود
قعود مذکور صلاحیت جلسه استراحت نداشته باشد بنا بر طریقی که در اثنای رکعت باشد یا طول آن چندان باشد که زیاده از قدر جلسه استراحت
نهد پس سجده سهو بسبب تشهد واجب نیست و باید دانست که معتقد اکثر آنست که اگر یک سجده یا تشهد را فراموش نماید پیش از رسیدن به
از رکوع بجا آورده و بعد از سجود آنچه فراموش شده باشد بجا آورد و در این صورت بر صحت سجده سهو واجب است زیرا که در این صورت نیز از قبیل
قیام در غیر محل است با آنکه قبل از این مذکور گردید که صورت مذکوره از جمله صورتیست که تلافی آن واجب است و سجده سهو واجب نیست و باید
دانست که میانه اصحاب رضوان الله علیهم در موجبات سجده سهو اختلاف بسیار واقع است و از جمله آنچه اکثر اصحاب متفق‌اند بسبب آن سجده
سهو واجب میشود در شش موضع است اول ترک تشهد ناسیا دوم ترک سجده واحده ناسیا سیم کلام ناسیا چهارم شک میانه چهار و پنج
بتفصیلی که مذکور شد پنجم قعود در موقع قیام ششم قیام در غیر موقع و مصنف رحمه الله مجموع این صورت شش را باثبات رسانیده است و بعض اصحاب
الحق دانسته که همچنانکه در صور مذکوره سجدتین سهو واجب است همچنین بسبب هر زیاده و نقصانی که در نماز واقع شود سجده سهو واجب است
و چنین مصنف رحمه الله این قول را در اکثر کتب خود ترجیح فرموده است از این جهت در این مقام نیز میفرماید که **والاحوط وجوبهما بکل زیادة**
ونقیصة غیر مبطلتین یعنی آنچه با احتیاط اولیست آنست که سجدتین سهو را بسبب هر زیاده و نقصانی که در نماز واقع شود واجب دانسته

هرگاه

هرگاه ذکری واجب یا مستحبی از افعال مقرره صلوه چیزی کم کند یا فعلی بر آن افزاید سجده سهو بجا آورد و هرگاه آن زیاده و نقصان مبطل صلوه نباشد و ایضا
آن نقصان از آن قبیل باشد که اگر عمدا در صلوه ترک نماید مثل قنوت که آن زیاده اختیارا جایز است و آن نیز چنان باشد که اگر اختیارا در نماز تواند
افزود مثل دعا و ذکر و قرآن که زیاده آن در نماز عمدا جایز است و مستند این حکم بعضی روایات است که بر این مضمون دلالت مینماید و دیگر آنکه مصنف
در ذکری اختیار این قول را از علامه نقل نموده سجده سهو واجب است بهر زیاده و نقصانی خواه معلوم الوقوع باشد خواه در وقوع آن شک داشته باشد
و مصنف این قول را اعدل اقوال دانسته پس بنا بر این هرگاه شک در وقوع زیاده و نقصان غیر مبطل سجدتین سهو باشد و یقین است که این قول احتیاط
اولیست و بعضی اصحاب را اعتقاد آنست که اگر سجده سهو بسبب نقصان واجبی واجب شده باشد میباید که پیشتر از اتمام نماز سجده سهو را بجا آورد
و این قول نزد اکثر اصحاب ضعیف است از این جهت مصنف میفرماید که **وهما بعد التسلیم مطلقا** یعنی وقت ادای سجده سهو بعد از
تسلیم و فراغ از صلوه است خواه بسبب زیادتی در امری واجب شده باشد و خواه بسبب نقصان آن زیرا که اگر سجده سهو در اثنای نماز بجا آورده شود
هیأت صلوه از آنچه شارع مقرر نموده تغییر مییابد پس باید که اثر العبد از اتمام صلوه بجا آورد **ولا یجب فعلهما فی الوقت ولا قبل الکلام**
یعنی واجب نیست که سجدتین سهو را در وقت نمازی که در آن سهو واقع شده بجا آورد و ایضا واجب نیست که از آن پیشتر از وقوع
کلام و باقی منافیات نماز بجا آورد زیرا که سجدتین سهو جزو نماز نیست بلکه واجبی است علیحده که بسبب سهو بر مصلی واجب شده پس بعد از
خروج وقت یا بعد از وقوع حدث یا کلام یا استدبار قبله و امثال آن نیز بجا آورد با صحت صلوه منافیات مذکوره نیست و مصنف
در ذکری اختیار نموده که واجب است که سجده سهو را بعد از فراغ از صلوه علی الفور بجا آورد و مستند شده با آنکه از اصحاب عصمت سلام الله
مرویست که **وهما بعد السلام وقبل الکلام** و مخفی نیست که مستفاد وجوب فوریت از این حدیث محل کلام است و بر تقدیر وجوب
فوریت تأخیر آن بصحت نماز مضر نیست چنانچه از ذکری مفهوم میگردد **وعلی الاولی وجوبه** یعنی آنست که بجا آورد سجده سهو پیش از بیرون
رفتن وقت و وقوع منافیات واجب باشد چنانچه بعضی اخبار بر این مضمون دلالت دارد مثل آنکه از حضرت صادق علیه السلام مرویست که
فاذا اسلمت فاسجد و کلمه فا مفید تعقیب بدون تراخی چنانچه در کتب اصول مقرر شده **ولا یجب التعرض فی نیتهما للاداء**
والقضاء یعنی واجب نیست که در نیت سجدتین سهو متعرض ادا و قضا شوند اگرچه قائل شویم که سجده سهو از واجبات فوریست
زیرا که شرعا وقتی از برای آن معین و محدود نشده تا هرگاه از آن وقت بجا آورد ادا و در غیر آن وقت قضا باشد بلکه امریست
علیحده که بر ذمه مصلی واجب شده **وان کان احوط** یعنی اگرچه احوط آنست که در نیت سجدتین سهو قصد ادا یا قضا نماید چنانچه
شیخ محقق شیخ علی و بعضی اصحاب آن را واجب دانسته‌اند بدلیل آنکه سجده سهو تابع صلوتیست که در آن سهو واقع شده زیرا که

این سجده مثلاً فی سهوی نماید پس وی را ادا و قضا تابع آن نماز نیست پس اگر آن نماز سهو در آن واقع شده ادا است و سجده سهو را در وقت ادای نماز
بجا آورد و در سجده سهو ادا نیت نماید و اگر سجده‌های سهو را بعد از خروج وقت آن نماز بجا آورد در نیت آن قصد قضا نماید و مصنف ره
در بیان اختیار این قول نموده و لهذا در بیان صفت نیت ادا یا قضا را مندرج نساخته است و یجب فی اجزاء المنسیة یعنی واجب است
که در اجزای منسیه قصد ادا یا قضا نماید زیرا که بی‌شبهه اجزای منسیه از امور است که داخل نماز است پس اگر در وقت آن نماز اجزای منسیه
بجا آورد قصد ادا خواهد بود و اگر در خارج آن وقت بفعل آید البته قصد قضا خواهد بود و در نیت قصد آن لازم است در این مقام در میانه اصحاب ظاهرا
اختلافی نیست و همچنین جمیع آنچه در ما تقدم مذکور شد مراعات آن در اجزای منسیه واجب است مثل آنکه میباید که پیشتر از خارج وقت
و وقوع کلام و سایر منافیات آن را بجا آورد و اما الطهارة والستر والاستقبال و تشترط فی الجمیع یعنی طهارت
از حدث و خبث و ستر عورت و استقبال قبله در سجده سهو و اجزای منسیه تمام شرط است و اخلال آن شرط جایز نیست و در این مقام
ایراد چند مسئله مناسب است اول آنکه اگر در یک نماز سبب سجده سهو متعدد بفعل آید اقرب آن است که سجده‌های سهو را متعدد بجای آورد
خواه اسباب سجده به آن نوع متحد باشد مثل سلام و قعود و قیام یا آنکه آن اسباب از یک نوع باشد مثل آنکه مکرر در غیر موقع سلام از او
واقع شود و ابن ادریس رحمه الله در صورت اختلاف بالنوع سجده سهو را متعدد می‌داند و اگر اسباب سجده از یک نوع باشد
بیک سجده اکتفا می‌نماید دوم آنکه در ذکری مذکور است که اگر بعد از سجده ثانیه رکعت اول یا رکعت سیم که موضع قیام است
سهوا بنشیند اما تشهد نخواند آن جلوس بجلسه استراحت منصرف میشود و بنابر او سجده سهو بجهت این صورت لازم نیست و اگر
تشهد را نیز خوانده باشد بسبب آن و یاد سجده سهو لازم است نه از برای جلوس و از کتاب خلاف نقل نموده که اگر جلوس وی کمتر یا زیاده
بر قدر جلسه استراحت نباشد و تشهد نخوانده باشد سجده سهو لازم نیست اما اگر تشهد خوانده باشد یا زیاده بر قدر جلسه استراحت نشسته باشد
سجده سهو واجب است سیم آنکه بسبب ترک ابعاض مسنونه سجده سهو واجب نیست خواه آنچه فراموش شده قنوت باشد و خواه غیر آن
بلکه اگر قنوت را فراموش نموده باشد سنت است که بعد از سر از رکوع برداشتن آن را ادا نماید چهارم آنکه سجده سهو را مرغمتان میگویند
زیرا که معنی ارغام بینی بر خاک مالیدن است و گویا بسبب وقوع این دو سجده بینی شیطان بر خاک مالیده میشود یعنی خار و ذلیل میشود
مثل آنکه کسی بینی او را بر خاک مالد الخامس ما یوجب الاحتیاط فی الرباعیات یعنی پنجم از اقسام خلل که در نماز
واقع میشود خللی است که موجب نماز احتیاط میشود در نمازهای چهار رکعتی و آن شکی است که مصلی در عدد رکعات نماز رباعیه
نماید و چون عبارت مصنف رحمه الله در این مقام در غایت اجمال است مناسب است که چند مسئله که در نهایت احتیاج باشد

[illegible]

واقع میشود از ذکر نقل کرده شود اول آنکه شک طرفین شک ظن مصلی غالب شود میباید که بطرف راجح عمل نماید و طرف مرجوح را ترک نماید
زیرا که در اکثر مسائل فقهیه بسبب رفع حرج اکتفا بظن نموده‌اند دوم آنکه مصلی هر گاه در نماز مستحب شک نماید در یک رکعت مخیر است بنای
او را بر اکثر یا اقل میگذارد دیگر شک او را حکمی نیست یعنی که اگر بعد از آن از او شکی واقع شود او را اعتباری نیست فرض نماید که آنچه واقع شده صحیح است
یا اعتدال و جبری یا فعل دیگر حاصل شده سیم آنکه اگر نداند که آنچه گذارده چند رکعت است یعنی که وهم او اصلا منتقل نشود یا اینکه آنچه
گذارده چند رکعت است نماز را اعاده می‌باید نمود زیرا که سوای اعاده در این مقام قسمی متصور نیست چهارم آنکه اگر در نماز مغرب یا نمازهای دو رکعتی
مثل نماز صبح و جمعه و عیدین و نماز سفر شک نماید نماز را اعاده کند و همچنین است اگر در دو رکعت نماز رباعیه شک نموده باشد پس ظاهر شده که آنچه موجب
نماز احتیاط است شکی است که در صلوة رباعیه واقع شود بعد از اکمال سجده ثانیه رکعت دوم را و چند احتمال در صورت شک
متصور است و از آن جمله دوازده قسم که کثیر الوقوع است در این مقام ذکر کرده شده چنانچه مصنف یاد کرد و هو اثنا عشر یعنی آنچه
موجب نماز احتیاط است دوازده صورت است و باید دانست که اقسام دوازده گانه که در این رساله مذکور است از این قبیل نیست
که بسبب آن نماز احتیاط واجب میشود بلکه بعضی از این اقسام نماز را باطل است و در بعض اقسام سوای سجده چیزی دیگر واجب نیست چنانچه به تفصیل
آن مذکور میشود پس مجموع این اقسام را موجب نماز احتیاط دانستن ظاهر این عبارت است از قبیل تجوز و تغلیب است و در این مقام
در بیان اقسام احکام مذکوره حکم هر یک مذکور خواهد شد و وجه آنکه مجموع صور شک دوازده است و زیاده حکم نیست که اگر شک زیاده بر پنج رکعت
پنجم تعلق نگرفته باشد یازده احتمال متصور است زیرا که میتواند بود که آن شک در اثنای دو باشد یعنی مصلی تجوز و احتمال نماید و زیاده بر آن
محتمل نداند و آن شش قسم است اول شک میان دو و سه دوم شک میان سه و چهار سیم شک میان چهار و پنج چهارم شک میان دو و چهار
پنجم شک میان سه و پنج ششم شک میان دو و پنج و میتواند بود که شک ثلاثی باشد و آن چهار صورت است اول شک میان دو و سه و چهار دوم شک میان
دو و سه و پنج سیم شک میان دو و چهار و پنج چهارم شک میان سه و چهار و پنج و میتواند بود که آن شک رباعی باشد و آن زیاده از یک صورت نیست
که آن شک میان دو و سه و چهار و پنج است پس مجموع اقسام مذکوره یازده صورت است و اگر شک در رکعت ششم زیاده متعلق شده باشد مصنف
یک قسم شمرده و اگر چه در آن صورت نیز چند مسئله متصور است زیرا که مجموع آن صورت یک حکم دارند که آن بطلان صلوة است
چنانچه بعد از این مذکور میشود که و فیه وجه بالبطلان پس مجموع اقسام شک دوازده صورت در شش است و حکم مجموع این صور به تفصیل
بیان کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی اولها الشک بین الاثنین والثلث بعد اکمال السجدتین یعنی قسم اول آن است که
شک کند میان دو و سه بعد از آنکه اکمال سجدتین را بجا آورده باشد زیرا که در هر صورت که شک در رکعت دوم تعلق گیرد میباید که بعد از

اکمال سجدتین باشد والا نماز باطل است و باید دانست که هرگاه ذکر سجده ثانیه را تمام نموده باشد و اگر چه سر از سجده بر نیاورده باشد چنانچه مصنف و اکثر اصحاب
بآن تصریح نموده اند الثانی الشک بین الثلث والاربع مطلقا یعنی قسم دویم از اقسام شک آنست که شک کند میانه سه و چهار
خواه پیش از اکمال سجدتین باشد و خواه قبل زیرا که هرگاه دو رکعت اول محفوظ شده باشد اگر شک او قبل از اتمام سجدتین باشد ضرری ندارد
والبناء علی الاکثر فیهما فیتم ما بقی ثم یصلی رکعة قائما او رکعتین جالسا یعنی در این دو صورت … صورت بنا بر اکثر
نهاده آنچه از نماز باقی مانده باشد تمام کند بعد از تسلیم یک رکعت نماز کند ایستاده یا دو رکعت نشسته و مستند این حکم حدیثی است که عمار از حضرت
صادق علیه السلام روایت نموده و مضمونش آنست که هرگاه سهو کنی باید که بنا نهی بر عدد اکثر و پس از آنکه از نماز فارغ شوی و تسلیم بجا آوری برخیزی و بگذاری آنچه
ظن تو بر آنکه از نماز نقصان نموده پس اگر بآنچه در تمام بجا آورده ای … ضرری … و اگر در نماز تو نقصانی شده باشد این نماز
که احتیاطا گذارده متمم نماز است که کم شده است ترجمه حدیث مذکور و در بعض احادیث دیگر وارد است که اگر آن نماز را تمام گذارده شده باشد
نماز احتیاط … نماز نافله است یعنی مصلی ثواب نماز نافله را در می یابد و ابن بابویه اعتقاد داشته که مصلی در این دو صورت مخیر است
و اگر خواهد بنا بر اقل گذارد و نماز را تمام کند و در این صورت بر آن چیزی نیست و اگر خواهد بنا بر اکثر نهد و بنحوی که مذکور شد نماز احتیاط را
بجا آورد و آنچه میان اصحاب مشهور است آنست که مصنف ذکر نموده الثالث الشک بین الاثنین والاربع بعد السجدتین
والبناء علی الاربع والاحتیاط برکعتین قائما یعنی سیم آنست که شک کند میانه دو و چهار بعد از آنکه سجدتین را اکمال نموده باشد
زیرا که مذکور شد که در هر مقام که شک در رکعت دویم متعلق شود میباید که بعد از اکمال سجدتین باشد والا آن نماز باطلست و در این صورت بنا بر
چهار نهد و نماز را تمام کند و بعد از فراغ از نماز دو رکعت نماز قائما بجا آورد و ابن بابویه رحمه الله در این صورت نماز را باطل و
حکم باعاده آن نموده اند الرابع الشک بین الاثنین والثلث والاربع بعد الاکمال والبناء علی الاربع والاحتیاط
برکعتین جالسا ورکعتین قائما قبلها یعنی چهارم آنست که اگر شک کند میانه دو و سه و چهار بعد از آنکه اکمال سجدتین نموده باشد و در این
مقام نیز بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز کند جالسا که بیک رکعت محسوب است تا اگر آنچه بجا آورده سه رکعت باشد این رکعت تلافی آن
نماید و دو رکعت دیگر کند قائما زیرا که محتمل است که آنچه گذارده دو رکعت باشد پس این دو رکعت تلافی نقصان کند و … باید اما … باید
که اول دو رکعت ایستاده را بجا آورد و در روایتی دلالت بر این حکم واقع است که ثم یصلی رکعتین من جلوس و … ینبغی
ترتیب است پس میباید که اول دو رکعت ایستاده را بجا آورد و دور نیست که از اکثر اصحاب منقول است که مصلی در تقدیم هر کدام از این
دو نماز که خواهد مخیر است و اگر چه رعایت ترتیب احتیاط اقرب است و اگر در این مقام عوض دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده بجا آورد

یک رکعت ایستاده بجا آورد آنچه از ذکر مفهوم میشود آنست که مجزی باشد زیرا که رکعت ایستاده در بدلیت با دو رکعت نشسته مساوی است و بقاء
یک رکعت قائما در هیئت اقربست بآنچه فوت شده لیکن محتمل است و احوط آنست که اکتفا نماید بآنچه در روایت تصریح بآن واقع است الخامس
الشک بین الاثنین والخمس بعد الاکمال یعنی پنجم آنست که شک کند میانه دو و پنج بعد از آنکه سجدتین را تمام نموده باشد السادس
الشک بین الثلث والخمس یعنی ششم آنست که شک کند میانه سه و پنج بشرط آنکه شک مذکور بعد از رکوع و قبل از سجود نباشد
و وقوع سجدتین … و وجه شرط مذکور آنست که اگر شک میانه سه و پنج قبل از رکوع باشد میباید که قیام را برطرف نموده نماز را اتمام کند
و در این صورت شک مذکور از قبیل شک میانه دو و چهار خواهد بود در این رکعت نماز احتیاط کند قائما و سجده سهو نیز بکند بسبب قیام زیاده
که بجا آورده است و باید دانست که هرگاه مصلی بحد رکوع رسد بعد نیت متحقق شده و اگر چه ذکر رکوع را بجا نیاورده باشد السابع الشک
بین الاثنین والثلث والخمس یعنی قسم هفتم از اقسام شک آنست که شک کند میانه دو و سه و پنج در این قسم نیز میباید که شک مذکور
بعد از اکمال سجدتین باشد والا سوای بطلان صلوة احتمال دیگر متصور نیست الثامن الشک بین الاثنین والاربع والخمس یعنی
هشتم آنست که شک کند میانه دو و چهار و پنج بعد از آنکه سجود را بجا آورده باشد وفی هذه الاربع وجه بالبناء علی الاقل
لانه المتیقن یعنی در این چهار صورت دو وجه محتمل است وجه اول آنکه بنا بر اقل نهد و نماز را تمام کند زیرا که آنچه یقینی است کمتر
همین است و اصل آنست که نماز او صحیح باشد و مبطلی بآن لاحق نشده باشد پس آنچه متیقن است عمل نماید بطرف شک کرده … باید مثلا در صورت
اول اعتبار نماید که آنچه گذارده شده دو رکعت نماز است و بر دو رکعت بنا نهاده دو رکعت دیگر بآن ملحق سازد و وجه بالبطلان
فی الثلاثة الاول والاحتیاط یعنی وجه دوم آنست که در سه صورت اول محتمل است بر یکبار … و در هر کدام باطل کننده نماز است بسبب
آنکه اگر بنا بر طرف اقل نهاده نماز را تمام کند محتمل است که آنچه در واقع گذارده شده طرف زیاده باشد و آنچه بعد از شک بجا آورده افعال زیاده
که عمدا در نماز بفعل آمده پس باطل خواهد شد و اگر بطرف اکثر بنا نهاده بر آنچه گذارده شده اقتصار نماید و دیگر فعلی بجا نیاورد محتمل است
که آنچه گذارده شده طرف اقل باشد و نقصان افعال و رکعات نیز مبطل صلوة است و شیخ محقق شیخ علی رحمه الله در شرح قواعد اختیار قول احتیاط نموده است
و باید دانست که حد شک که در این مقام واقع است آنست که آنچه مبطل نماز است نباید که اقل است که مصلی در وقوع آن یقین داشته باشد و احتمال
متصور نیست و ازین جهت شارح رساله جعفریه ایراد نموده که بهتر آنست که وجه بطلان صلوة در صورت مذکوره آنست که روایات دلالت دارد بر آنکه
هرگاه در نماز … شکی واقع شود واجب است که بنا بر اکثر نهد و یقین است که در این مقام بنا بر اکثر متعذر است زیرا که بنا بر رکعت پنجم نهد
نماز او البته باطل است والبناء فی الثامن علی الاربع یعنی در صورت اخیر که مسئله هشتم از مسائل مذکوره است بنا بر چهار نهد نماز را

تمام کند و وجه صحت نماز در این صورت آنست که صورت مذکوره مشتمل است بر دو نوع شک که نص صریح بر صحت هر کدام وارد است اول شک میانه
دو و چهار چنانچه حکم آن مذکور شد دوم شک میانه دو و پنج و مذکور شد که در این صورت نیز مبطل است پس بر این تقدیر آن نماز صحیح است اما نماز
احتیاط و سجده سهو بجا میباید آورد چنانچه میفرماید که والاحتیاط برکعتین قائما وسجود السهو یعنی در این مقام که در صورت اخیره
که آن شک میانه دو و چهار و پنج است بنا بر چهار نهد و میباید که دو رکعت نماز احتیاط کند ایستاده زیرا که محتمل است که آنچه گذارده شده دو رکعت
باشد پس بر این سبب آن دو رکعت نماز احتیاط بجا آورد و دو سجده سهو نیز باید کرد زیرا که در این صورت شک به پنجم متعلق شده پس بسبب احتمال
زیاده سجده سهو بجا میباید آورد التاسع الشک بین الاثنین والثلث والاربع والخمس بعد التسجید وحکمه حکم الثامن ویزید
فی الاحتیاط رکعتین جالسا یعنی نهم از اقسام شک آنست که شک کند میانه دو و سه و چهار و پنج بعد از آنکه سجده ثانی را اکمال نموده باشد و حکم
این صورت نیز مثل حکم صورت هشتم است یعنی میتواند بود که بنا بر عدد اقل که دو است نهاده نماز را تمام کند و میتواند بود که بنا بر چهار نهاده
دو رکعت نماز احتیاط کند ایستاده بسبب آنکه احتمال دارد که آنچه گذارده شده دو رکعت باشد پس بسبب احتمال آن [illegible] دو رکعت نماز احتیاط را باید گذارد
و سجده سهو نیز لازم است زیرا که شک به رکعت پنجم نیز متعلق شده چنانچه در صورت هشتم مذکور شده در این صورت دو رکعت نماز جالسا زیاده بجا
آورد نیز لازم است زیرا که محتمل است که آنچه گذارده شده سه رکعت باشد و اگر در عوض دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده کند جایز است چنانچه
اکثر اصحاب ما آن تصریح نموده اند و وجه صحت نماز در این صورت آنست که هیچ بحث نیست در آنکه شک مذکور یکی از سه صورت راجع میشود که
نص صحت آن هر سه وارد است زیرا که صورت مذکوره یا شک است میانه دو و سه یا میانه دو و چهار یا میانه دو و پنج و صحت صلوة
در جمیع صور مذکوره به نص ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین ثابت است پس در این صورت نیز صحیح است و یقینی است که حکم این مسئله از
قبیل قیاس بر صور مذکوره نیست زیرا که هرگاه بر صحت صلوة در صورتها نص وارد شده باشد و این صورت نیز یکی از آن سه صورت باشد
صحت این صورت نیز بطریق نص خواهد بود نه از قبیل قیاس کما لا یخفی العاشر الشک بین الاربع والخمس بعد التسجید
وهو موجب للمرغمتین کما مر یعنی دهم آنست که شک کند میانه چهار و پنج و شک مذکور بعد از اکمال سجده ثانیه باشد و در این صورت موجب است
که دو سجده سهو که آن را مرغمتین نامیده اند بجا آورد چنانچه وجوب سجده سهو در صورت مذکوره و وجه آنکه دو سجده سهو را مرغمتین میگویند
سابقا در بیان قسم رابع از اقسام خلل مذکور شد وقبل الرکوع یکون شکا بین الثلث والاربع یعنی اگر شک مذکور قبل از اکمال رکوع پنجم باشد
از قبیل شک میانه سه و چهار است خواه بعد از اتمام قرائت باشد خواه در اثنای آن پس باید که دو رکعت نماز احتیاط کند جالسا یا یک رکعت
قائما و سجده سهو نیز بجا آورد بسبب زیاده که در این مقام محتمل است واقع شده باشد وبعد الرکوع فیه قولان اوجههما البطلان یعنی اگر

وقوع شک مذکور در میانه رکوع و سجود باشد بطریقی که بعد از رکوع رسیده باشد و هنوز به سجود در نیامده باشد در این صورت قول بعضی اصحاب آنست
که آن نماز باطل است و در میان شارح به مذهب علامه رحمه الله و وجه بطلان صورت مذکوره و آنکه مصنف طاب ثراه در این صورت نیز صحت نماز را
فرموده [illegible] سابقا مفصلا مذکور شده از این جهت میفرماید که والاصح الحاقه بالاول یعنی اصح آنست که شکی که بعد از رکوع و قبل از سجود
به صورت اول ملحق سازیم یعنی چنانچه اگر شک بعد از سجود باشد حکم به صحت صلوة و وجوب سجده سهو مینمودیم در صورتی که شک بعد از رکوع و قبل از
سجود باشد نیز نماز را صحیح دانسته سجده سهو واجب دانیم چنانچه میفرماید که فیجب الاتمام والمرغمتان یعنی پس واجب است که نماز را اتمام
نموده بعد از اتمام دو سجده سهو بجا آورد الحادی عشر الشک بین الثالث والرابع والخمس وفیه وجه بالبناء علی الاقل
یعنی یازدهم از صور شک آنست که شک کند میانه سه و چهار و پنج خواه بعد از سجود باشد و خواه قبل از آن در این صورت نیز دو وجه محتمل است اول آنکه
بنا بر عدد اقل نهاده نماز را اتمام کند زیرا که آنچه یقینی است که بفعل آمده همین است و در حصول زیاده بر آن یقین حاصل نیست پس باید که آنچه
یقینی است عمل نموده طرف مشکوک فیه را باز گذارد چنانچه در صور سابقه اشاره به مثل این کلام واقع شده والاخر بالبناء علی الاربع والاحتیاط
برکعة قائما والمرغمتان یعنی وجه دوم آنست که مصنف در صورت مذکوره بنا بر چهار نهاده نماز را تمام کند و بعد از اتمام یک رکعت نماز کند
ایستاده و یا دو رکعت نشسته محتمل است که آنچه گذارده شده سه رکعت باشد و سجدتین سهو نیز بجا آورد زیرا که محتمل است که زیاده
از چهار رکعت بفعل آمده باشد و وجه صحت این احتمال آنست که شک مذکور یکی از دو صورت راجع میشود که نماز در آن هر دو صورت صحیح است
زیرا که این دو صورت از قبیل شک میانه سه و چهار یا از قبیل شک میانه چهار و پنج است پس باید که نماز او صحیح باشد و لکن حکم آن دو صورت را بجا
آورد و جبر لازم نباشد و اگر شک مذکور واقع شود باید که در این صورت قیام را بر طرف نموده بطرف جلوس عود نماید و صورت مذکوره از قبیل شک
میانه دو و سه و چهار است پس حکم شک مذکور را بجا آورده بسبب حصول زیاده محتمل دو سجده سهو کند الثانی عشر ان یتعلق الشک بین
السادسة وفیه وجه بالبطلان یعنی دوازدهم از اقسام شک آنست که شک مذکور به رکعت ششم متعلق شود در این صورت اصحاب رضوان الله علیهم
چند وجه محتمل دانسته اند وجه اول آنکه نماز باطل باشد زیرا که وقوع زیاده رکن محتمل است و هیچ شکی نیست که زیادة رکن مبطل صلوة است
پس حصول برائت ذمه یقینا به اعاده آن نماز موقوف باشد و وجه ضعف این احتمال واضح است زیرا که در صورتی که شک به رکعت پنجم متعلق شود نیز
احتمال زیادتی رکن محتمل است با آنکه مذکور شد که در آن صورت نماز باطل نیست والاخر بالبناء علی الاقل یعنی وجه دوم آنست که
بنا بر طرف اقل نهاده آنچه مانده باشد تمام کند زیرا که آنچه در وقوع آن یقین است حاصل همین است و حصول زیاده بر آن یقین نیست
پس باید که به یقین عمل نموده طرف مشکوک فیه را طرح نماید و این احتمال نیز خالی از ضعف نیست زیرا که در نصوص وارد است آنست که اگر

ونماز رباعیه شکی واقع شود بنا بر اکثر نهد و در اینمقام بنا بر طرف اکثر مقصود نیست ویجعل حکمه حکم ما یتعلق بالخمس یعنی و حکم این شک
آنست که حکم شکی که متعلق برکعت ششم شود مثل حکم شکی دارند که برکعت پنجم متعلق میگردد پس در هر صورت که شک برکعت پنجم شود مبطل نماز است
در اینمقام نیز مبطل است و هر صورت که در آنمقام موجب نماز احتیاط و سجده سهو است در اینمقام نیز از این قبیل است چنانچه تفصیل
آن در ضمن حکایات سابقه مذکور شده و وجه این احتمال آنست که ظاهر نصوص دلالت دارد بر آنکه مجرد احتمال زیادتی رکن مبطل نماز نیست
پس باید که در این صورت نماز باطل نشود ولابد فی الاحتیاط من النیة یعنی ناچار است در نماز احتیاط از نیت زیرا که
شک این نماز نیز از جمله عبادات است و هیچ عبادتی بی نیت نمی‌باشد و صفت نیت آنست که اصلی رکعة احتیاطا او رکعتین قائما
او جالساً فی فرض المعین اداء او قضاء لوجوبه قربة الی الله یعنی یک رکعت نماز احتیاط میگذارم ایستاده یا دو رکعت نشسته
شکی که در نماز مثلاً ظهر واقع شده اداء یا قضاء از برای آنکه این نماز بر من واجب است قربة الی الله و باید دانست که در نماز احتیاط گاهی
ادا و قضا میباید بجهة آنکه آن نماز که شک در آن واقع شده و نماز احتیاط هر دو در وقت معین آن نماز میگذارد و اگر نماز اصل قضا باشد یا آنکه
آن نماز اداء باشد اما نماز احتیاط را چندان تاخیر نموده باشد که وقت آن نماز گذشته باشد در این صورت در نماز احتیاط نیت قضا کند و یکبیر
ویقرأ الحمد وحدها اخفاتا یعنی واجب است که تکبیر احرام را مقارن نیت بشرطی که مذکور شد بجا آورد و بعد از آن فاتحة الکتاب را
بدون سوره آهسته بخواند زیرا که نماز احتیاط بدل از رکعتین اخیرتین واقع میشود و چنین در این دو رکعت واجب است که فاتحه را بدون
سوره اخفاتا قرائت نماید میباید که در نماز احتیاط نیز چنین کند تا بدل بر خلاف مبدل واقع نشده باشد و باید دانست که اصحاب رضوان الله علیهم
اختلاف نموده اند در آنکه آیا مصلی را جایز است که در نماز احتیاط بدل از سوره فاتحه تسبیحات اربع را قرائت نماید یا آنکه در این نماز قرائت
فاتحه متعین لازم است و عدول از آن جایز نیست و شیخ مفید و ابن ادریس رحمهما الله را اعتقاد آنست که در نماز احتیاط مصلی میان قرائت
فاتحه و تسبیحات اربع مخیر است زیرا که چون نماز احتیاط بدل از دو رکعت آخر است میباید که همچنانکه در آن دو رکعت مصلی میان فاتحه و
تسبیح مخیر است در نماز احتیاط نیز از این قبیل باشد و الا لازم می‌آید که بدل با مبدل منه مساوی نبوده باشد و اکثر اصحاب چون شیخ و علامه در مختلف و مصنف
در ذکری این قول را صحیح دانسته اند زیرا که در اکثر اخبار امر بقرائت فاتحه در نماز احتیاط واقع است پس عدول از آن جایز نیست دیگر آنکه
یقین که اگر در این نماز فاتحة الکتاب خوانده از عهده تکلیف بیرون آمده و در صورت قرائت تسبیحات برائت ذمه یقینی متحقق نیست از
این جهت مصنف رحمه الله میفرماید که ولا یجزی التسبیح یعنی جایز نیست که در نماز احتیاط بدل فاتحه تسبیحات اربع بخواند زیرا که
این نماز مستقله نماز نیست که ولا فی الصلوة الا بفاتحة الکتاب ویعتبر فیه جمیع ما یعتبر فی الصلوة یعنی واجب است

که رعایت کند در نماز احتیاط جمیع چیزهایی که مراعات کند در نماز واجب است مثل طهارت از حدث و خبث و ستر عورت و استقبال قبله و مثل ذلک
والتشهد والتسلیم یعنی همچنین واجب است که در نماز احتیاط جمیع افعال صلوة مثل رکوع و سجود و تشهد و تسلیم را بجا آورد و هیچ فعل را
ترک نکند ولا اثر للتخلل المبطل بینه وبین الصلوة یعنی هیچ اثری نیست هر گاه در میانه نماز احتیاط و نماز اصل که خلل در آن واقع شده
حدثی یا مثل دیگر بفعل آید با این معنی که نماز اصل بسبب وقوع این خلل باطل نمیگردد زیرا که نماز احتیاط علیحده نماز مستقلی است که بر مکلف واجب شده
و جزو نماز اول نیست و لهذا در این نماز نیت و تکبیرة الاحرام علیحده واجب است و اگر چنانچه جزو نماز اول بود میباید که زیاده ارکان مذکوره که عمداً
بفعل آمده مبطل باشد و حال آنکه جمیع اصحاب در وجوب نیت و تکبیرة الاحرام در این نماز متفق اند پس باید که وقوع مبطل در میانه این نماز و نماز اصل
بصحت نماز اول ضرر نرساند پس اگر شکی واقع شود و وضو ساخته بعد از آن نماز احتیاط را بگذارد و در این مقام ایرادی هست که میان بعضی از علمای اعلام
واقع است مناسب مینماید بیان این سخن آنکه مصنف رحمه الله در کتاب ذکری بیان نموده آنچه از اخبار روایت و از اصحاب ظاهر میشود آنست که واجب است
که نماز احتیاط را در عقب نمازی که شک در آن واقع شده فی الفور بفعل آورد و اگر در میانه حدثی یا کلامی یا امثال آن واقع شود چنانچه
در بعضی اخبار واقع است که اگر پیشتر از آنکه نماز احتیاط را بگذارد فراموشی از او کلامی واقع شود سجده سهو بر مصلی واجب است
و ابن ادریس را اعتقاد آنست که در وقوع حدث قبل از گذاردن نماز احتیاط واجب علیحده است پس در وقوع حدث در میانه این دو نماز ضرری
نداشته باشد و این قول است ضعیف زیرا که نماز احتیاط برای آن است که اگر کسری است که در نماز اول فوت شده پس تمام کرد جزو آن نماز باشد
و حدثی که واقع شده بمنزله آنست که در اثنای نماز واقع شده باشد پس باید که مبطل آن نماز باشد تا اینجا ترجمه کلام ذکری است و علامه رحمه الله در
مختلف فرموده که عجب است از ابن ادریس رحمه الله که فتاوی او با یکدیگر متناقض اند زیرا که باعتقاد او جایز است که در نماز احتیاط بدل
فاتحه تسبیح خوانده و بعلاوه روایت دارد بر آنکه نماز احتیاط جزو نماز اصل است و اگر در میانه نماز احتیاط و نماز اصل حدثی
واقع شود نماز اول بسبب آن باطل نمیداند و از اینجا مفهوم میشود که نماز احتیاط علیحده است چرا که اگر با نماز اصل مطلقا تعلق نباشد
و ظاهر است که این دو حکم با یکدیگر متناقض اند و مخفی نماند که ممکن است که بر علامه رحمه الله نیز اشکال بکنند چنانچه بر ابن ادریس وارد کرده لازم
آید زیرا که نزد علامه در نماز احتیاط واجب میشود برای ذمه و جزو نماز اصل نباشد و وقوع حدث را در میانه این دو نماز مبطل میداند و این
دلالت بر جزئیت دارد پس میان این دو حکم نیز تدافع و تناقض باشد و در مختلف با این دو حکم فرموده است و اگر کسی گوید که اگر چه نماز
احتیاط حقیقة جزو نماز اول نیست اما یقینی است که بمنزله جزو آن نماز است پس حضرت علامه رحمه الله ملاحظه این دو طرف نموده
فاتحه را لازم میداند و بسبب وقوع حدث حکم ببطلان نماز اول مینماید جواب گوئیم که از جانب ابن ادریس نیز مثل این عذر میتواند

کفت زیرا که بر تقدیر آنکه نماز احتیاط واجبی علیحده باشد وقوع حدث در میان دو نماز اصل مبطل نباشد بتوانند بود که در بعض احکام تابع نماز
اول باشد و باین سبب تسبیح را عوض فاتحه توان خواند پس منع این حکم نیز احتمال قوی دارد **ولا خروج الوقت نعم ینوی القضاء**
یعنی همچنین اثری ندارد دیر رفتن وقت اصل یعنی که اگر نماز احتیاط چندان تاخیر نماید که وقت نماز اصل بیرون رود صحت نماز او اصلا
ضرری نمی رساند اگر چه بر ترک فوریت نموده و لیکن آثم است بلی میباید که در این صورت بمعنی قضا نیت نماید چنانچه سابق مذکور شد که هر گاه
وقت فریضه که شک دران واقع شده بیرون رفته باشد واجب است که در نماز احتیاط قضا نیت کند **ولو ذکر بعده او فی اثنائه**
النقصان لم یلتفت یعنی اگر بعد از آنکه از نماز احتیاط فارغ شده باشد یا در اثنای نماز احتیاط بخاطر آید که در نماز اصل نقصان
نبوده است یا بمعنی که او را یقین حاصل شود که در آنکه نماز را کم گذارده بود است در این صورت اصلا التفات ننموده نماز احتیاط را تمام کند
نماز او صحیح است و آنکه نیت و تکبیرة الاحرام که زیاد آمده در این صورت زیاده واقع شده ضرری ندارد زیرا که مصلی از عهده آنچه مامور بود
بر نیامده است پس میباید که او را مجزی باشد چنانچه در علم اصول تقریر شده و در ذکری مذکور است که حکم مذکور مشکل است در صورتیکه مصلی در
دو و سه و چهار شک نموده باشد و اول دو رکعت نشسته را بجای آورد و بعد از ان بخاطرش آید که نماز اصل را سه رکعت گذارده بود چه در این صورت
یک رکعت در نماز زیاده واقع شده با آنکه در عقب رکعت رابعه تشهد نخوانده نشسته باشد یا آنکه اول دو رکعت نشسته را بجای آورده بعد از آن آنرا
یقین حاصل شود که آنچه گذارده شده دو رکعت بوده است زیرا که در این صورت تغییر فاحش در هیات صلوة راه یافته و اقوی آنست که در این
صورت نیز نماز کنی صحیح باشد بسبب آنکه مصلی امتثال مامور به نموده بآنچه شرعا مامور بوده است علیحده است پس میباید که او را مجزی باشد
تا اینجا ملخص ترجمه عبارت ذکری است و از جمله آنچه تایید این مقام مینماید آنست که مکرر مذکور شده که نماز احتیاط واجبی است علیحده
و لازم نیست که آنچه فوت شده مطابق باشد والا لازم می آید که نماز احتیاط جالسا بجای دو رکعت ایستاده کافی نباشد حال آنکه باتفاق اصحاب
دو رکعت نشسته در این مقام بمنزله یک رکعت ایستاده است و از اینجا مفهوم میشود که نماز احتیاط شرعا قایم مقام آن چیزیست که در نماز اصل
فوت شده و اگر در هیات وعدد رکعت بآن مطابق نباشد **وقیل لو ذکر فی اثنائه اعاد الصلوة** یعنی بعضی از اصحاب گفته اند که
در اثنای نماز احتیاط مصلی را یقین شود که در نماز اصل کمی نقصان واقع نبوده در این صورت نماز اول را از سر گیرد و وجه این قول آنست
که چون نماز احتیاط جزو نماز اول است نیت و تکبیرة الاحرام که بجای آورده زیاده بر افعال صلوة بفعل آمده و زیادتی رکن مبطل صلوة است
بعد از تامل آنچه در مباحث سابقه مذکور شده ضعف این کلام و وضوح تمام میابد **ولو ذکر بعد التمام تخیر بین القطع والاتمام**
یعنی اگر در اثنای نماز احتیاط علم و یقین شود که نماز اول را تمام کرده بود و اصلا نقصان در آن واقع نشده است در این مکان میباید

قطع نماز احتیاط و اتمام آن مخیر است زیرا که در بعضی اخبار وارد است که در این حالت آن نماز بمنزله نماز نافله است و مصلی در بجای آوردن
آن ادراک ثواب نافله مینماید و اگر چه در نیت آن قصد وجوب نموده بوده است و در این مقام نیز چند مسئله در ذکری مذکور است اول آنکه جایز
نیست آنکه کسی را که بر او نماز احتیاط واقع باشد پیش از گذاردن آن نماز شروع در نماز دیگر نماید خواه آن نماز فرض باشد و خواه نفل و اگر پیشتر
از ان نماز بگذارد آن نماز باطل است **الثانی** لو اکثر المصلی در نماز ظهر شکی واقع شود که موجب نماز احتیاط باشد و وقت نماز عصر تنگ شده باشد
اگر بمقدار از وقت باقی باشد که نماز احتیاط را بجای آورده از نماز عصر نیز یکرکعت را در وقت دریابد تقدیم نموده عصر را بعد از ان ادا
نماید و الا نماز احتیاط را ترک نموده متوجه نماز عصر شود و در این صورت نماز ظهر احتمال صحت و بطلان دارد **الثالث** لو کان کسی که نماز بر او واجب باشد جایز نیست
او را که ترک نماز احتیاط نموده نماز اصل را اعاده نماید زیرا که در این صورت از عهده آنچه بان مامور بود بر نیامده است و اگر محتمل است که اعاده
کنی نماز نیز مجزی باشد زیرا که در این صورت آنچه واجب بود مع شیء زاید بفعل آمده و مخفی نماند که ضعف این احتمال در غایت ظهور است والله اعلم

البحث الثانی فی خصوصیات باقی الصلوة بالنسبة الی الیومیة بدانکه سابقا مذکور شد که خاتمه این رساله مشتمل است بر دو
بحث است بحث اول در بیان خللی که در نماز واقع میشود و چون در ضمن سیاق کلام گذشته بتفصیل آن بوضوح پیوست الحال مصنف رحمه الله
شروع در مبحث دوم نموده و این مبحث در بیان خصوصیات باقی صلوات نسبت بنماز یومیه آنچه مخصوص باقی صلوة مفروضه ودر نماز
یومیه یافت نمیشود و چون بعد از نماز یومیه نماز جمعه از باقی صلوة اهم است زیرا که هر هفته یکبار مکرر میشود و باقی صلوة از این قبیل نیست از
اینجهت آنرا تقدیم نموده میفرماید که **یختص الجمعة بامور عشر** یعنی مخصوص است نماز جمعه بده امر که هیچکدام از ان امور یافت
نمیشود **الاول الخروج وقتها بصیرورة الظل مثله** یعنی اول از خصوصیات نماز جمعه آنست که وقت این نماز بیرون میرود
هر گاه ظلی که بعد از زوال حادث میشود مثل آن شاخص شود که ذو ظل است و چون اول وقت نماز جمعه ابتدای زوال است پس امتداد
وقت نماز جمعه از ابتدای زوال باشد تا وقتیکه سایه هر شخص مثل آن شخص شود **الثانی صحتها بالتلبس ولو بالتکبیر فیه**
یعنی دوم از خصوصیات نماز جمعه آنست که نماز جمعه صحیح است هر گاه مصلی پیشتر از خروج وقت شروع در آن نماز نموده باشد و نماز یومیه از
این قبیل نیست بلکه میباید که لا اقل یکرکعت را در وقت دریافته باشد و بعضی اصحاب را اعتقاد آنست که نماز جمعه در این حکم مثل نماز
یومیه است و اگر کمتر از یکرکعت را در وقت دریافته باشد نماز او صحیح نیست چنانچه در نماز یومیه مقرر است **الثالث استحباب الجهر فیها**
یعنی سیم از خصوصیات نماز جمعه آنست که سنت است که قرائت را در این نماز بلند بخواند و مخفی نماند که بلند خواندن قرائت در نماز
جمعه از قبیل افضل واجبین است بمعنی که مصلی در این نماز میانه جهر و اخفات مخیر است و هر کدام را اختیار نماید نسبت بآن واجب است

افضل است که اختیار جمعه کنند پس ذکر این مسئله با موضوع این رساله مخالفتی نداشته باشد و بر این حکم اجماع اصحاب منعقد است و بعضی گفته‌اند که
در نماز ظهر روز جمعه جهر بقراءت مستحب است پس بنابر این حکم نیز مخصوص نماز جمعه نباشد **الرابع تقدیم الخطبتین علیها** یعنی چهارم از خصوصیات
نماز جمعه آنست که واجب است مقدم بر نماز جمعه دو خطبه بخوانند بطریقی که تفصیل آن در کتب مبسوطه مذکور است **الخامس الاجزاء من الظهر** یعنی
پنجم از خصوصیات نماز جمعه آنست که این نماز در عوض نماز ظهر مجزیست یعنی هرگاه این نماز جمعه گذارد نماز ظهر از ذمه ساقط میشود و بر این حکم اجماع اهل
اسلام منعقد است و آنکه در زمان غیبت امام هم نماز ظهر را احتیاطاً با نماز جمعه جمع مینمایند با این حکم منافاتی ندارد زیرا که اعاده ظهر بسبب آنست که
مکلف بیقین بری الذمه شده است از عهده خلافی که در انعقاد نماز جمعه در حال غیبت امام در میان اصحاب واقع است بر فرضی که در بعضی
اوقات نماز پسین را احتیاطاً اعاده مینمایند **السادس وجوب الجماعة فیها** یعنی ششم از خصوصیات نماز جمعه آنست که واجب است که نماز جمعه را
بجماعت گذارده شود و این نماز منفرداً منعقد نیست پس بر ماموم واجب باشد که قید اقتدا در نیت این نماز اخذ نمایند و اگر قصد اقتدا را
ترک نمایند نماز ایشان باطل است و ایضاً بر امام نیز واجب است در نیت این نماز قصد امامت نماید چنانچه مصنف ره بآن تصریح نموده است و اگر بعد از
انعقاد نماز جمعه ماموم متفرق شوند چنانچه اقل عددی که در نماز مذکور لازم است نمانده باشد امام تنها نماز را تمام کند **السابع اشتراطها**
بالامام او من نصبه یعنی هفتم از خصوصیات نماز جمعه آنست که انعقاد این نماز مشروط است بآنکه امام علیه السلام یا شخصی که امام آن را جهت امامت
در نماز جمعه تعیین نموده باشد حاضر باشد و بدون حضور امام یا نایب او این نماز منعقد نیست و در زمان حضور امام علیه السلام در این شرط خلافی نیست اما در
زمان غیبت امام در شمول این زمان در اشتراط این شرط مذکور اصحاب مختلف اند و از اقوال اصحاب رضوان الله علیهم در این مقام سه قول متخلص میشود
اول آنکه در ایام غیبت امام ع نماز بدون نایب امام منعقد است هرگاه عدد حاضر باشد و باقی شروط متحقق شود در آن نماز جمعه زیاده از عدد آنست
و امور که در امام تمام صلوة معتبر است چیز دیگر شرط نیست و این قول را اکثر اصحاب نسبت داده اند دوم آنکه جمعه در آن وقت وجود نایب خاص
متعذر است میباید که نایب عام حاضر باشد و مراد بنایب عام فقیه است که مستجمع جمیع شرایط فتوی باشد و بدون این چنین نماز جمعه منعقد نیست و
این قول مصنف است و بعضی فقها نیز اختیار نموده اند سیم آنکه در زمان غیبت امام ع این نماز مطلقا منعقد نیست و این قول سید مرتضی و ابن ادریس رحمهما الله
و جماعتی دیگر است بسبب ظاهر قول اول دلالت مینماید بسیار است و ایضاً اکثر اصحاب ظاهراً باین قول قایلند و طعنی که بعضی الفقیر عفی الله عنه را رسیده است
دارند نیست که ایشان تکلیف فریضه از فرض خدا را که قرآن عزیز بصریح دلالت وارد در آن تجویز ترک آن مینمایند پس اولی و احوط آنست که
بعد از امکان آن ترک ننماید و اگر کسی خواهد که دلیل هر قول را ملاحظه نماید باید که بکتب استدلال و رسایل منفرده که اصحاب مخصوص در
این مسئله وضع نموده اند رجوع کنند زیرا که این مختصر احتمال آن را ندارد **الثامن التوقف علی خمسة علی قول او سبعة احدهم الامام**

یعنی هشتم از خصوصیات نماز جمعه آنست که انعقاد این نماز موقوف است بر پنج نفر که یکی از ایشان امام باشد و باجماع اصحاب نماز کمتر از این عدد منعقد نیست
و بعضی را اعتقاد آنست که اقل عددی که در نماز جمعه بآن اکتفا توان نمود هفت است اما روایتی که بر اقل اول دلالت دارد مشهور و قایل بآن بیشتر اند
التاسع سقوطها عن المرأة والعبد والاعمى والهم والاعرج والمريض والمسافر ومن هو على راس ازيد من فرسخين
یعنی نهم از خصوصیات نماز جمعه آنست که از هشت نفر ساقط است که مصنف طاب ثراه بآن اشاره نموده اول مرده و خنثی دوم عبد و اگرچه مدبر
یا مکاتب باشد سیم اعمی اگرچه از حضور میسر باشد چهارم پیر عاجز پنجم اعرج که اگرچه اقدار حرکت نباشد یا آنکه مستلزم مشقت بسیار باشد ششم آنکه
مریض که حاضر نتواند شد یا آنکه اگر حاضر شود متضرر شود هفتم مسافری که او را واجب باشد که نماز را قصر کند پس آنکسی که سفر معصیت میکند
و بر او اتمام نماز واجب باشد حضور نماز جمعه واجب است هشتم آنکه زیاده از دو فرسخ شرعی از موضعی که نماز جمعه در آنجا منعقد شده
دور باشد پس بر این هشت صنف واجب نیست که بنماز جمعه حاضر شوند اما اگر ارتکاب مشقت نموده حاضر شوند و بعد از حضور بر ایشان نماز
جمعه واجب است و عددی که حصول آن در نماز جمعه شرط است بایشان تمام میشود الا مرده که با وجود حضور نماز جمعه بر او واجب نیست چنانچه
مصنف رحمه الله میفرماید که **الا ان یحضر غیر المرأة** یعنی نماز جمعه از اصناف مذکوره ساقط است مگر آنکه بموضعی که نماز جمعه در آنجا منعقد شده
حاضر شوند این نماز بر ایشان واجب است و در عددی که در جمعه شرط است داخل میتوانند بود **العاشر ان لا یکون جمعتان اقل من فرسخ**
یعنی دهم از خصوصیات نماز جمعه آنست که در کمتر از یک فرسخ شرعی دو نماز جمعه قایم نشود پس اگر مسافه میان ایشان از یک فرسخ کمتر باشد
واجب است که یکجا جمع شده باتفاق نماز جمعه را بگذارند یا آنکه بقدر یک فرسخ یا زیاده از یکدیگر دور شده آنجا نماز بگذارند و الا نماز آن
جماعتی که از عقب دیگری تکبیر را ادا نموده باشند باطل است و نماز آن جماعت که سابق شده اند اگرچه اول ایشان شده باشند صحیح است و اگر هر دو فرقه
بیکدفعه تلفظ بتکبیر احرام شوند در اینصورت نماز هر دو فرقه باطل است و بر ایشان واجب است که در یک مکان جمع شده نماز جمعه را مرتبه دیگر اعاده
نمایند و اگر حال مشتبه باشد یعنی معلوم نباشد که کدام فرقه سابق بوده در اینصورت هر دو فرقه نماز ظهر را اعاده نمایند زیرا که چنین یقین است که
یک نماز جمعه صحیح واقع شده جایز نیست که مرتبه دیگر نماز جمعه بگذارند که در بلد واحد زیاده از یک جمعه منعقد نیست **واما العيد**
بدانکه لفظ عید مشتق است از عود و معنی آن تکرار است و چون در این روز سرور و دولت و طلب بسیار بعقب مردم عود مینماید از جهت
این روز را عید نام نموده اند و میتواند که بسبب آن باشد که چون درین روز عواید و انعامات الهی نسبت به بندگان بسیار واقع میشود و باجماع
اصحاب رضوان الله علیهم در روز عیدین که عبارت است از روز عید فطر و عید اضحی دو رکعت نماز با همه شروط خاص که ذکر آن
میشود واجب است و مصنف رحمه الله بآن اشاره نموده میفرماید که **تختص بثلاثة اشیاء** یعنی نماز عید مخصوص است بسه امر که هیچیک

از آن امور در نماز یومیه یافت نمیشود **الاولی من الطلوع الشمس الی الزوال** یعنی اول از خصوصیات نماز عید اینست که وقت نماز عید
از طلوع آفتابست تا وقت زوال و بعضی گفته اند که اول وقت نماز عید گاهیست که آفتاب منبسط شود **والثانی خمس تکبیرات بعد**
القراءة فی الاولی والاربع فی الثانیة بعد القراءة ایضا یعنی دوم از خصوصیات نماز عید اینست که در رکعت اول این نماز پنج
تکبیر واجبست بعد از آنکه قراءت فاتحه و سوره را باتمام بجا آورده باشند و در ثانیه چهار تکبیر واجبست لکن بعد از آنکه از قراءت فارغ شده باشند
و بر تقدیر وجوب نماز عید در وجوب تکبیرات مذکوره اصحاب مختلف اند **والقنوت بینها** یعنی همچنین واجبست که در میانه هر تکبیر از تکبیرات
نه گانه مذکوره قنوتی که از ائمه معصومین سلام الله علیهم منقول شده بخوانند باین طریق که بعد از تکبیر اول که بعد از قراءة فاتحه و سوره کامله
بخوانند و بعد از آن تکبیر دوم گفته قنوت بخوانند پس تکبیر سیم گفته قنوت بخوانند و بر این قیاس تا آنکه در رکعت اول پنج تکبیر خوانده شود و در رکعت
ثانیه بعد از اتمام قراءت فاتحه و سوره تکبیر گفته قنوت بخوانند پس تکبیر دوم گفته قنوت دوم را بخوانند و علی هذا القیاس تا آنکه در این رکعت
چهار قنوت خوانده شود پس در مجموع این دو رکعت نه قنوت خوانده شود بعد از تکبیر نهم تکبیر گفته شود و از مصنف رحمه الله چنین منقولست
که **والقنوت بعد کل تکبیر** اولی و انسب میبود زیرا که ظاهر عبارت رساله دلالت ندارد بر آنکه بعد از تکبیر نهم قنوت واجب نیست و باید دانست
در قنوت نماز عید دعای معینی واجب نیست که عدول از آن جایز نباشد بلکه هر دعا که خوانده شود جایز است اما افضل آنست که از ادعیه ماثوره که
از حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم منقول شده عدول ننمایند **والثالث الخطبتان بعدها** یعنی سیم از خصوصیات نماز عید آنست که
در این نماز دو خطبه بخوانند بعد از آنکه از نماز فارغ شده باشند و این بخلاف خطبه نماز جمعه است زیرا که خطبه بر نماز جمعه مقدم است و در نماز عید تاخیر
آن باید و تقدیم خطبه عید از جمله بدعتهای عثمانیه است رضوان الله علیهم در وجوب و استحباب خطبتین عید اختلاف نموده اند
تا آنکه شارح این رساله از معتبر نقل نموده که اجماع بر استحباب خطبه عید منعقد است و ایضا در شرح مذکور از شیخ مدقق زین الدین رحمه الله
منقولست که اینکه مصنف ره خطبتین را از جمله خصوصیات نماز عید شمرده مشعر است بآنکه خطبتین را واجب میداند و بر این کلام وارد
ساخته که این کلام محل تامل است زیرا که مصنف ره بعضی مستحبات را در این رساله از جمله خصوصیات دانسته مثل آنکه جهر بقراءت عید و جمعه را
با آنکه مستحب اند در سلک خصوصیات مندرج گردانیده پس نمی تواند بود که ذکر خطبتین نیز از قبیل این باشد و مخفی نماند که این کلام بر شیخ
مشار الیه وارد نیست زیرا که در این رساله بسبب آنکه موضوع آن واجبات صلوة بوده ذکر مستحبات مذکوره نمیشود الا نادرا و اولی
یقینیست که هر چه در اثناء ذکر خصوصیات هر نماز مذکور شود دلیل بر وجوب نیست بلکه هر گاه که عبارت در نفی وجوب صریح نباشد
انکار را متضمن نزد اهل انصاف مسموع نیست و جهر قراءت نماز جمعه از این قبیل نیست که قبل از این مذکور شد که جهر بقراءت

نماز

نماز جمعه از قبیل افضل فردین واجب تخییری است چنانچه شارح محقق تصریح نموده بآنکه جهر قراءت را از جمله خصوصیات نماز جمعه دانستن با موضوع
رساله که در بیان واجبات صلوة است منافات ندارد زیرا که مصلی در قراءت نماز جمعه میانه جهر و اخفات مخیر است و هر کدام را اختیار نماید او را
واجب است پس ظاهر آنکه جهر قراءت **فی الجمعة** از مستحبات نماز جمعه نیست بلکه از افراد واجب است **و تجب علی من تجب الجمعة و من**
لا فلا بشروطها کلمه بشروطها متعلق است بتجب اول و معنی این کلام آنست که واجبست نماز عید بر کسی که بر او نماز جمعه واجبست
بشرطی که در نماز جمعه مذکور شد و از هر کسی که نماز جمعه بسبب فقد شرطی از شروط آن ساقط باشد نماز عید نیز ساقط است و تفاوتی که میانه
نماز عید و نماز جمعه است همین است که مستحب است صاحب عذر را اگر نماز عید را در وقت بگذارد و نماز جمعه از این قبیل نیست **واما الآیات وهی**
الکسوفان والزلزلة وکل ریح مظلمة سوداء او صفراء مخوفة بدانکه آیات جمع آیه است که بمعنی علامت است و در این مقام
عبارتست از گرفتن آفتاب و ماه و آمدن زلزله و وزیدن بادهای سیاه و زرد که مخوف باشند و ظاهر معنی کلام آنست که اگر این بادها مخوف نباشند
اما بیکی از این دو رنگ اتفاق بیفتد بسبب آن نماز آیات واجب نیست و آنچه از ذکر این مفهوم میشود آنست که از برای جمیع اخاویف
آسمانی مثل بادهای عظیمه و حمره شدیده و صیحه و صاعقه و هر چه خوف در شان آن است نماز آیات واجبست و بالجمله نماز آیات واجبست
و این نماز دو رکعت است و در اکثر شروط و تروک مثل نماز یومیه است الا آنکه این نماز مخصوص است بچند چیز چنانچه مصنف ره اشاره
بآن نموده میفرماید که **و تختص بامور اربعة** یعنی مخصوص است نماز آیات بچهار امر که هیچیک از آن امور در نماز یومیه یافت نمیشود
الاولی تعدد الرکوع ففی کل رکعة خمس رکوعات یعنی اول از خصوصیات نماز آیات اینست که واجبست که در این نماز رکوع را
متعدد بجا آورند باین طریق که در هر رکعتی پنج رکوع بفعل آورده شود و بعد از آنکه از رکوع پنجم سر بردارد بسجود رفته دو سجده
بجا آورد **والثانی تعدد الحمد فی الرکعة الواحدة اذا اتم السورة** یعنی دوم از خصوصیات نماز آیات آنست که واجبست
که در هر رکوعی از رکعت فاتحه را متعدد بخوانند هر گاه سوره را باتمام خوانده باشد و الا که بعضی از سوره را خوانده برکوع رفته بعد از
آنکه سر از رکوع برآورد از آنجا که سوره را قطع نموده شروع نماید و بعضی دیگر از سوره را بخواند و برکوع دوم رفته بعد از قیام بعضی دیگر از سوره را
بخواند و بالجمله بعد از هر رکوعی پاره از سوره را بخوانند تا مرتبه آخر سوره را تمام نماید در این صورت تعدد فاتحه لازم نیست پس ظاهر شد
که نماز آیات را بدو طریق میتوان گزارد اول بعد از تکبیر نیت و تکبیرة الاحرام فاتحه و سوره را تمام بخوانند و برکوع روند و بعد از آنکه
سر از رکوع بردارد فاتحه و سوره دیگر خوانده برکوع روند و همچنین تا آنکه پنج رکوع کند پنج فاتحه و پنج سوره بتمام خوانده شده باشد
و طریق دوم آنست که بعد از تکبیر احرام فاتحه را باتمام بخوانند و بعد از آن بعضی از هر سوره که خواهد خوانده رکوع کند و سر از رکوع

براورد و از انجا که سوره را قطع نموده شروع نماید و بعضی دیگر از ان سوره را خوانده برکوع رود و همچنین نماید که تا رکوع پنجم سوره
تمام شده باشد و بعد از رکوع پنجم سمع الله لمن حمده گفته بسجود رود و دو سجده را بطریق سابق بجا آورده بعد برخیزد که الثالث جواز
تبعیض السورة فی الخامس والعاشر یعنی سیم از خصوصیات نماز آیات آنست که در قیامی که میان رکوعات این نماز واجب است
جایز است که سوره را تبعیض کند یعنی بعد از رکوع پاره از سوره را بخواند و در قیام پنجم و دهم تمام کند لو لم یکن قد اتم السورة قبله
یعنی جواز تبعیض سوره مشروط باینست که در قیام اول سوره را تمام نکرده باشد و اگر در قیام اول تمام نموده باشد میباید که در هر قیامی سوره را تمام
بخواند چنانچه کیفیت اتمام سوره و تبعیض آن در مسئله سابقه تفصیل مذکور شد الرابع البناء علی الاقل اذا شك فی عدد رکوعاتها
یعنی چهارم از خصوصیات نماز آیات آنست که اگر در عدد رکوعات این نماز شك نماید واجب است که بنا بر اقل نهاده تتمه رکوعات را بجا آورد
و وقتها حصولها یعنی وقت نماز آیات گاهیست که اگر یکی از امور مذکوره که اخاویف سماویه اند حادث شود اگر وقت
لکن چندان امتداد نیابد که نماز آیات را توان گذارد در اینصورت نماز ساقط است زیرا که محالست که خدای تعالی تکلیف نماید شخص را بعبادتی
که وقت وسعت ادای آن نداشته باشد و نماز زلزله باتفاق اصحاب از این قبیل نیست بلکه وقت آن مدت العمر است باین معنی که
در تمام عمر هر گاه که این نماز را بگذارد بنیت ادا نماید و اگر چه واجب است که آنرا علی الفور بجا آورد و اگر در ابتداء حصول یکی
از این امور که سبب نماز آیات اند شروع در نماز نماید قبل از اتمام این نماز سبب برطرف شود اتمام نماز واجب نیست و حکم آنست
که گوییم که اگر یك رکعت یا یك رکوع را در وقت دریافته باشد نماز را تمام نماید والا فلا و اول وقت نماز کسوفین باتفاق
اصحاب گاهیست که شروع در کسوف یا خسوف شده باشد و در آخر وقت این اختلاف نموده اند بعضی را اعتقاد آنست که بمجرد شروع در
انکشاف قرص وقت این نماز فوت میشود و بعضی تا وقتیکه تمام قرص منجلی شود وقت آنرا ممتد میدانند و احوط آنست که پیش از
شروع در انجلا از نماز فارغ شده باشد هر گاه نماز آیات بر مکلف واجب شود و او عمدا یا نسیانا تاخیر نموده باشد تا وقت این نماز بگذرد
در اینصورت قضاء این نماز واجب است و اگر مکلف را علم بکسوف شمس یا قمر حاصل نشده باشد نماز را ترك نموده باشد بعد از آنکه آگاه شود
لکن حاصل نشده در اینصورت اگر تمام قرص گرفته باشد نماز را قضا نماید و اگر بعضی گرفته باشد قضاء این نماز لازم نیست و دیگر از آن ذکر معلوم میشود
آنست که اگر جاهلا نماز آیات فوت نموده باشد وجوب قضاء این اوجه است والله اعلم واما الصلوة الطواف فیختص بامرین
یعنی دیگر از نمازهای واجب نماز طوافست و آن نیز دو رکعتست و در شروط و شرایط مثل نماز یومیه است الا آنکه این نماز مخصوص است
بدو امر که هیچ کدام در نماز یومیه مرعی نیست الاول فعلها فی المقام یعنی از خصوصیات نماز طواف آنست که واجب است

که نماز طواف را در مقام ابراهیم عم بجا آورد و مقام بفتح میم عبارتست از صخره که آنحضرت بر آن ایستاده و از اقدام مبارك او
بر آن ظاهر شده است و یقینی است که آن صخره وسعت آن ندارد که در آنجا نماز توان گذارد پس میباید که گوییم که مراد آنست که این نماز را
نزدیك بمقام بجا آورد و لهذا در عبارت اکثر اصحاب واقع است که یجب فعلها عند مقام ابراهیم علیه السلم پس این لفظ مقام یا بطریق
مجاز یا تقریب منه اراده شده باشد یا آنکه گوییم که مراد بمقام مکانیست معروف که الان موسوم است بمقام و معین است و جهت نماز گذاردن مهیا شده
زیرا که این مکان را در این زمان مقام ابراهیم میگویند و عجب است از شارح محقق که میفرماید که عبارت مصنف رحمه الله در این مقام نوعی واقع
شده که احتمال تجوز ندارد او وراءه او احد جانبیه یعنی اگر متعذر باشد که نماز را در اصل مقام بگذارد در عقب مقام یا یکی از دو جانب
بگذارد و از کلام بعضی مفهوم میشود که اگر در عقب مقام تمام بگذارد اولیست از آنکه در احد الجانبین ان الثانی جعلها
بعد الطواف قبل السعی ان وجب یعنی دویم از خصوصیات نماز طواف آنست که واجب است که این نماز را بعد از آن
بگذارد که از طواف فارغ شده باشد و قبل از آنکه ما بین صفا و مروه سعی نموده باشد هر گاه سعی واجب باشد و این در طواف حج
و عمره است و طواف نساء از این قبیل نیست واما الجنازة فتختص بثلثة اشیاء لفظ جنازه بکسر و فتح جیم
آمده است و گویا که اگر بکسر باشد بمعنی سریر میت است و اگر بفتح باشد بمعنی میت و نماز جنازه بهیئات وضع
معین مذکور کرده باتفاق اصحاب از واجبات کفائیه است و معنی وجوب کفائی آنست که بجا آوردن آن بر عامه
مکلفین واجب است اما اگر یکی از افراد مکلفین آنرا ترك نمایند خدای تعالی تمام را بر ترك آن مواخذه خواهند نمود
و این نماز واجب است بر میتی که مسلمان یا در حکم مسلمان باشد و آن طفلی است که او را شش سال رسیده باشد و این نماز
مخصوص است بچند چیز که هیچکدام در نماز یومیه یافت نمیشود الاول وجوب تکبیرات اربع غیر تکبیرة الاحرام
یعنی اول از خصوصیات نماز جنازه آنست که در این نماز سوای تکبیرة الاحرام چهار تکبیر واجب است که با تکبیرة الاحرام پنج
تکبیر تمام شود و این گاهیست که آن میت از اهل خلاف نباشد زیرا که اگر مخالف باشد واجب است که در تکبیر
چهارم انصراف نماید و این تکبیرات خمس از ارکان نماز میت است پس مجموع ارکان این نماز با نیت و قیام پنج
که اخلال بهر یك از آن عمدا و سهوا مبطل نماز است و اگر در عدد تکبیرات شك نماید بنا بر اقل نهاده باقی را
بجا آورد زیرا که محل تدارك آن فوت نشده است الثانی الشهادتان عقیب الاولی والصلوة علی
النبی وآله عقیب الثانیة والدعاء للمؤمنین عقیب الثالثة والدعاء للمیت عقیب الرابعة یعنی دویم

از خصوصیات نماز جنازه آنست که در عقب تکبیر اول که آن تکبیر احرام است شهادتین بخواند و در عقب تکبیر دویم بر
حضرت رسالت و آل او صلوات الله علیهم صلوات فرستد و در عقب تکبیر سیم از برای مؤمنات دعا کند و در عقب
تکبیر چهارم از برای میت دعا کند هرگاه میت مؤمن باشد و اگر منافق باشد او را نفرین کند چنانکه از حضرت امام حسین ع
مرویست که بر جنازه یکی از منافقین نماز گذارده در عقب تکبیر چهارم او را لعنت و نفرین نمود و بعد از آنکه تکبیر
پنجم را گفته از نماز منصرف شود و باید دانست که در اذکار اربعهٔ مذکوره لفظ معینی که از آن عدول جایز نباشد واقع
نیست بلکه هر چند مفید این معانی باشد قرائت میتوان کرد و اگر چه افضل آنست که ادعیهٔ مأثوره که از حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم منقول است خوانده از آن تجاوز ننماید الثالث لا رکوع فیها و لا سجود و لا تشهد و لا
تسلیم یعنی سیم از خصوصیات نماز جنازه آنست که در این نماز رکوع و سجود و تسلیم نیست بلکه بجا آوردن
هیچکدام از این مذکورات در نماز جنازه مشروع و مجوز نیست و لا یشترط فیها الطهارة یعنی همچنین در نماز جنازه
طهارت از حدث اصغر و اکبر شرط نیست بلکه محدث و جنب و حائض را نیز جایز است که فی الحقیقه نماز میت بمنزله
دعائیست که گفته میشود پس چنانچه واجب نیست که در وقت خواندن ادعیه با طهارت باشد در این نماز نیز از این قبیل است
اما افضل آنست که این نماز را با وضو بجا آورد و در وجوب ازالهٔ نجاست از ثوب و بدن مصلی در این نماز مصنف ره
در ذکری توقف نموده میفرماید که در این باب نصی یا فتوائی بنظر نرسیده و از ظاهر عبارت این رساله مفهوم میشود که باقی
شروط صلوة که غیر طهارتند مثل ستر عورت و استقبال قبله و اباحت مکان و ازالهٔ نجاست و همچنین باقی
افعال صلوة مثل نیت و تکبیر احرام و قیام در این نماز معتبر است و اما الملتزم فیجب الملتزم یعنی دیگر از صلوة
نمازیست که مکلف آنرا بر خود لازم گردانیده باشد و این نماز را خصوصیتی نیست که زیاده بر باقی صلوة باشد الا آنکه مکلف
بر خود لازم گردانیده باشد فمهما نذره من الهیئات المشروعة انعقد و وجب الوفاء به یعنی هرچه مکلف آن نذر
نموده باشد از کیفیات و هیئات که از شرع شریف مأخوذ و منقول شده منعقد است و وفا بتمام آن واجب است مثل
آنکه نذر کند که در فلان وقت معین مثل روز جمعه یا فلان مکان معین مثل مسجد جامع فلان بلده چند رکعت نماز
گذارد و همچنین اگر نذر نماید که دو رکعت نماز کند قاعدا یا بفاتحه یا سوره آن نذر صحیح و منعقد است زیرا که
آن از کیفیات مشروعه است که از شرع منقول و مأخوذ شده بخلاف آنکه نذر نماید که عاریا نماز گذارد با آنکه قدرت بر

ساتر داشته باشد یا در مکان مغصوب یا مستدبر قبله یا بی طهارت نماز گذارد چه در جمیع صور آن نذر منعقد نیست و از این
قبیل است اگر نذر کند که با وجود قدرت بر قیام مستلقیا نماز گذارد ولو عیّن زمانا و اخل به عمدا قضی و کفّر یعنی
اگر نذر کند که در زمان معینی مثل روز جمعهٔ اول ماه مبارک رمضان دو رکعت نماز کند و بآن نذر اخلال نموده آن نماز را عمدا الی آنکه
عذری داشته باشد ترک نماید بر او واجب است که نماز مذکور را قضا نموده کفارهٔ خلف نذر نیز بدهد اما اگر نسیانا ترک نموده باشد آنرا
قضا کند و در این صورت کفاره واجب نیست و جاهل حکم عامد دارد پس اگر جاهل نماز منذوره را ترک نموده باشد قضا و کفاره هر دو بر او واجب است
و یدخل فی شبه النذر العهد و الیمین یعنی داخل است در شبه نذر هر نمازی که بعهد یا یمین بر مکلف واجب شده باشد
در جمیع احکام مثل نذر است و صلوة الاحتیاط عن الاب یعنی همچنین داخل شبه نذر است نماز احتیاط که بسبب شک
بر مصلی واجب میشود و نمازیکه بر والد کبیر میت واجب است که از نیابت پدر خود بگذارد هرگاه از او فوت شده باشد و وجه
آنکه این نماز داخل در شبه نذر است آنست که هیچکدام از این صلوة باصل شرع بر مکلف واجب نیست بلکه وجوب مجموع
این صلوة عارضیست که بفعل مکلف بر او واجب شده و بعضی نماز احتیاط را در نماز یومیه داخل دانسته اند زیرا که
بدل اجزائیست که در نماز یومیه فوت شده والمستاجر علیه یعنی همچنین داخل شبه نذر است نمازی که مکلف خود را
باجاره داده باشد که از نیابت شخصی بگذارد و این قسم ظاهرترین اقسام شبه نذر است والقضاء فانه لیس عین
المقضی و انما هو فعل مثله یعنی همچنین داخل شبه نذر است نماز قضا زیرا که نماز قضا عین آن نمازی نیست که فوت
شده و این ظاهر است بسبب آنکه چگونه تواند بود که این نمازی که بالفعل گذارده میشود عین همان نماز باشد که در روز گذشته
از او فوت شده بلکه فعل مثل آن نمازیست که فوت شده و عین آن نیست و این نیز نمازیست که وجوب آن عارضیست که
بسبب تقصیر مکلف بر او واجب شده پس در شبه نذر داخل باشد و چون کلام مصنف طاب ثراه در این مقام بذکر نماز قضا منجر شد
اراده آن نمود که بعضی احکام نماز قضا را نیز بحث مندرج سازد از این جهت میفرماید که و یجب فیه مراعاة الترتیب
کما فات یعنی واجب است که در نماز قضا مراعات ترتیب نماید که میان صلوات که از او فوت شده مثلا اگر نماز عصر یک روز
و نماز ظهر روز دیگر از او فوت شده باشد می باید که اول نماز عصر روز اول را قضا کند بعد از آن ظهر روز دیگر را
قضا کند علی هذا القیاس و مراعات عدد اتماما و قصرا یعنی واجب است که مصلی مراعات نماید عدد نماز فوت شده را

بهمان عدد قضاء آنرا بگذارد خواه آن نماز که فوت شده قصر بوده باشد وخواه تمام پس نمازی که در حضر ازاو فوت شده باشد
اگر در سفر آنرا قضا میگذارده باشد واجب است که آنرا تمام بگذارد واگر بر عکس این باشد باینطریق که نمازی که در سفر ازاو فوت شده
در حضر قضاء آنرا میگذارده باشد آنرا قصر نماید واینحکم باتفاق اصحاب است الا مراعات الهيئة كهيئة الخوف یعنی واجب نیست
که مصلی در قضاء صلوة ملاحظه هیئات خوف که مستلزم نقصان بعض افعال صلوتست چه اگر در اینحالت از مصلی نمازی
فوت شود واجب نیست که در قضاء آن هیچ فعل از افعال صلوة را ناقص نماید وهمچنین نماز مریضی که قیام ازاو ساقط بوده باشد
ودر اینحالت ازاو فوت شود زیراکه واجب است که در وقت قضا اگر قدرت بر قیام داشته باشد قضاء آنرا قائما بجای آورد
وجمعی از علماء بذکر خوف منجر گردیده مصنف طاب ثراه اراده نموده که بعضی از احکام نماز خوف را نیز مذکور سازد وچند حکم بیان
نماز قصر مذکور نشده بود که حالت خوف موجب قصر صلوة است از اینجهة در این مقام منبه نماید که وان وجب قصر العدد یعنی
اگرچه واجب است که در قضاء نمازی که در وقت خوف فوت شده باشد مراعات قصر نموده صلوة رباعیه را دو رکعت بگذارد
زیراکه در حالت خوف قصر صلوة واجب است خواه خوف بسبب سعی باشد از سباع وخواه بسبب عدوی از اعداء ولازم نیست که
خوف وسفر با یکدیگر جمع شوند بلکه اگر در حالت حضر نیز خوف حاصل شود قصر صلوة واجب است الا انه لو عجز عن استيفاء افعال
الصلوة اومأ یعنی اگر مصلی بسبب کثرت خوف از بجا آوردن بعضی افعال صلوة مثل قیام ورکوع وسجود عاجز شود
در اینحالت در وقت رکوع وسجود ایماء نموده آنرا بحرکت سر بجای آورد اما می باید که در حالت سجود بیشتر از حالت رکوع
بزیر افکند ويسقط منه لو تعذر ويجزي عن الركعة بالتسبيحات الاربع وتجب النية والتحريمة والتشهد
والتسليم یعنی اگر کثرت خوف بمرتبه باشد که مصلی را قدرت ایماء بسر نیز نباشد در اینحالت ایماء نیز ساقط است وجایز است
مصلی را که در اینوقت در عوض هر یک رکعت از رکعات صلوة تسبیحات اربع که آن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر است یکبار بخواند اما می باید که نیت وتکبیر اول وتشهد وتسلیم را بطریق متعارف بجا آورد واین نماز نمازیست که حضرت
امیر المؤمنین صلی الله علیه وسلم واصحاب او در وقعه صفین در لیلة الهریر گذارده اند انما المعتبر في الهيئة وقت الفعل
اداء وقضاء یعنی آنچه از هیئات نماز معتبر است ومراعات او واجب است آن هیئات وکیفیتی است که در زمان
آوردن نماز مصلی را ممکن ومقدور بوده باشد خواه آن نماز قضا باشد وخواه ادا باین معنی که اگر مصلی را در وقت گذاردن نماز

خوفی نباشد می باید که جمیع افعال وکیفیات صلوة را استیفا نموده هیچ فعل را ترک ننماید واگرچه این نماز قضاء آن نمازی باشد
که در حالت خوف ازاو فوت شده باشد ودر آنوقت استیفاء بعضی افعال براو واجب نبوده باشد واگر بر عکس این باشد باین
نوع که در حالت اختیار وقدرت ازاو نمازی فوت شده باشد ودر وقت قضاء آن او مخوف باشد واجب نیست که انتظار
زوال خوف کشیده قضاء آنرا تاخیر نماید بلکه بهر نوع که الحال او را مقدور باشد آن نماز را قضا کند وکذا باقی
الشروط یعنی همچنین است شروط نماز مثل استقبال قبله وستر عورت وامثال آن باین معنی که وجوب مراعات
شروط نماز وعدم وجوب آن بنسبت بزمان گذاردن نماز است پس اگر در وقت بجا آوردن نماز استیفاء شروط تماما
با قضا قادر باشد واجب است که آنرا مراعات نماید واگرچه این نماز قضای نمازی باشد که در وقت اداء آن مراعات جمیع
شروط واجب نبوده باشد فيصح القضاء من فاقدها یعنی پس صحیح است که کسی که او را شروط نماز حاصل نباشد وقدرت
بر تحصیل هیچیک از طهارات ثلث که وضو وغسل وتیمم است نداشته باشد واو را فاقد الطهورین نیز میگویند زیراکه جایز
نیست او را که قضاء صلوة فائته را در اینصورت بجا آورد بلکه براو واجب است که تاخیر نماید تا وقتیکه قدرت بر تحصیل
طهارت داشته باشد زیراکه طهارت از شروط مطلقه است خواه در وقت اختیار وخواه در وقت اضطرار وبدون
طهارت نماز صحیح نیست والمريض المومي بعينه لفظ والمريض مجرور است باینطریق که عطف باشد بر کلمه فاقدها یعنی
همچنین صحیح است قضای صلوة فائته بر مریض که قدرت بر استیفاء افعال صلوة نداشته باشد وبسبب ضعف از رکوع و
سجود با ایماء واشاره چشم بجا می آورده باشد واگرچه قضای نمازی باشد که در حالت صحت ازاو فوت شده فتغميضها
للركوع والسجود وفتحهما رفعهما والسجود اخفض یعنی مریض عاجز باین نوع نماز گذارد که پوشانیدن چشمان خود را
عوض رکوع وسجود اعتبار نماید وگشودن چشمها را بمنزله رفع رأس از رکوع وسجود داند اما می باید که در وقت سجود
چشم را بیشتر پوشیده انخفاض عین را زیاده بجا آورد تا میانه رکوع وسجود تفرقه حاصل شود وباید دانست که
ایمای چشم کافی است که مریض را قدرت حرکت رأس نباشد والا می باید که رکوع وسجود را بحرکت سر ادا نماید واگر
مصلی را قدرت اشاره بچشم نیز نباشد در اینصورت کافی است که افعال صلوة را بر قلب خود گذرانیده اذکار را بر زبان
آورد وكذا الاداء یعنی همچنین است طریق بجا آوردن نماز ادا بنسبت بکسی که مریض باشد وقدرت بر استیفاء افعال صلوة
نداشته باشد باین معنی که بر وی لازم است که اگر تواند بسر حرکت نموده رکوع وسجود را بحرکت سر ادا نماید واگر از آن عاجز باشد
بچشم اشاره نماید ودر هر دو حالت رکوع را از سجود اخفض نماید ولو جهل الترتيب كرر حتى يحصله یعنی
اگر مکلف داند که چند نماز قضا بر ذمه دارد وترتیب آن نمازها را نداند می باید احتیاطاً قضا کند آن نمازها را چندان مکرر نماید

ترتیب میانه آن صلوة فوت شده حاصل شود تا از عهده خلافی که در این مسئله میانه اصحاب واقع است بیرون آمده باشد مثلاً
اگر نماز ظهر و عصر از دو روز بر ذمه داشته باشد و نداند که کدام مقدم فوت شده آنگه می باید که یکنماز عصر در میانه
دو نماز ظهر یا یکنماز ظهر در میانه دو عصر بگذارد چه در این دو صورت ترتیبی که میانه صلوة منذور است یقیناً بفعل
آمده باشد و اگر نماز مغرب با ظهرین فوت شده باشد و ترتیب آنرا نداند می باید که سه نماز مذکور را بعد از مغرب بجا
و قبل از مغرب بجا آورد و لیکن باید که عصری در میانه دو ظهر بگذارد و بعد از آن نماز مغرب را گذارده مرتبه دیگر عصری
در میانه ظهرین بجا آورد و میتواند بود که پیش از مغرب ظهری در میانه دو عصر گذارده بعد از مغرب نیز چنین کند
پس بهر طریق در اینصورت هفت نماز باید گذارد تا ترتیب بیقین حاصل شود و اگر با سه نماز مذکور نماز عشا
نیز فوت شود و ترتیب را نداند باید که هفت نماز که در صورت ثانیه مذکور شده قبل از نماز عشا و هفت
دیگر بعد از نماز عشا بجا آورد که مجموع پانزده نماز باشد و اگر با صلوات اربعه مذکوره نماز صبح نیز فوت شده باشد
در اینصورت باید که پانزده نماز مذکور را یکمرتبه قبل از نماز صبح و یکمرتبه دیگر بعد از قضای نماز صبح بگذارد که مجموع
آن سی و یک نماز باشد والسقوط اولی یعنی اولی آنست که هرگاه مکلف ترتیب نمازهای فوت شده را
نداند مراعات ترتیب از او ساقط است زیرا که اصل براءت ذمه است و نصی که دلالت بر وجوب ترتیب در اینصورت
داشته باشد واقع نیست و انما تجب علی الذاکر مع بلوغه و عقله و اسلامه و طهارة المرأة من الحیض
والنفاس یعنی واجب نیست قضای صلوة فائته مگر بر کسی که نماز را ترک نموده باشد در حالتی که بالغ و عاقل و مسلمان بوده و زنی
که از حیض و نفاس طاهر بوده پس بر اطفال و مجانین واجب نیست که نمازی که از ایشان فوت شده باشد قضا نمایند و
همچنین نمازی که از کفار در حالت کفر فوت شده باشد بعلت عدم قضا لیکن بر ایشان بعد از اسلام واجب نیست
و باید دانست که ایضاً نمازی که از زن حایض و نفسا فوت شود قضای او واجب نیست و باید دانست که در
وجوب قضا بر کسی که بسبب فقد طهورین نماز از او فوت شده باشد اصحاب رضوان الله علیهم مختلف اند و حضرت
مصنف رحمه الله اقوی آنست که قضای آن نماز ساقط نیست از اینجهت میفرماید که اما عادم المطهر فا
الاولی وجوب القضاء علیه یعنی اما آنکسی که مطلقاً بر مطهری قادر نباشد و بسبب آنکه قدرت بر تحصیل
طهارت مائیه و ترابیه هیچکدام نداشته باشد نماز از او فوت شده باشد اولی آنست که قضای آن نماز بر وی
واجب باشد و اگر چه در وقت ادای نمازی که بر او واجب نبوده است و مستند این حکم حدیثی است که منقول است
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حاصل معنیش اینست که هر کس فوت شود از او فریضه باید که آن فریضه را بگذارد
مثل آنچه از او فوت شده و در بعضی تصانیف شیخ محقق شیخ علی رحمه الله واقع است که این حدیث دلالت

بر مطلوب ندارد زیرا که مفاد معنی این حدیث آنست که اگر نماز فریضه از کسی فوت شود آنرا قضا باید کرد و هیچ شک نیست که
ادای این نماز بر مکلف واجب نبوده است پس قضای آن نیز واجب نباشد و بعضی از اصحاب را اعتقاد آنست که بر فاقد
الطهورین قضای آنچه در آن حالت از او فوت شده واجب نیست زیرا که اصل براءت ذمه است از وجوب قضا و امری که بر
وجوب قضا دلالت کند در اینمقام واقع نیست و بالجمله اقوال اصحاب در این مسئله اختلاف دارد و هیچ شک نیست که
قضای آن احوط است ولو لم یحص قدر الفوات او الفائته کرر حتی یغلب علی الظن الوفاء یعنی اگر مکلف متحیر باشد
و نداند که قدر نمازهائی که از او فوت شده چند است باینطریق که نماز یومیه چند از او فوت شده باشد که احصای آن
نتواند کرد یا آنکه نداند که قدر این یکنماز که از او فوت شده چند است باینطریق که یکنماز مثل نماز صبح مکرر از او فوت
شده باشد اگر نداند که قدر آن چند است در این دو صورت بر مکلف واجب است که نمازهای فوت شده را چندان
بخواند که ظن غالب او را حاصل شود بر آنکه قضای آنچه فوت شده بفعل آمده است زیرا که براءة ذمه بغیر اینطریق متصور
نیست ویقضی المرتد والسکران وشارب المرقد ما فاتهم عند زوال العذر یعنی واجب است بر مرتد که نمازی که
در حالت ارتداد از او فوت شده بعد از توبه قضا کند خواه مرتد فطری باشد و خواه غیر فطری و همچنین کسی که در حالت مستی
از او نمازی فوت شده باشد قضای آن نماز بر او واجب است و ایضاً کسی که مرقد یا شامر یعنی داروئی بخورد که او را
بیهوش کند قضای که در آن حالت از او فوت شده بر او واجب است و از اطلاق این کلام مفهوم میشود که توبه مرتد فطری
باطناً مقبول است باینمعنی که عبادات او عند الله مقبول است و روز قیامت او را از آن توبه نفعی خواهد بود
و اگر چه جمیع این احکام کفر مثل وجوب قتل و بینونت زوجه و قسمت متروکات او در میانه ورثه باقیست و
و باید دانست که قضای نماز فائته بر شارب مسکر و مرقد گاهی واجب است که مرقد و مسکر را بقصد و اختیار خود آشامیده
باشند و الا قضای آن بر او واجب نیست چنانچه شارح محقق از ذکری نقل نموده است ولو فاتته مجهولة
من الخمس قضی اثنتین صبحاً و مغرباً واربعاً مطلقة یعنی اگر فوت شود از مکلف یکنماز فریضه از فرایض خمس
و نداند که آنچه فوت شده کدام نماز است اگر آن شخص مقیم باشد یعنی بر او واجب باشد که نماز را اتمام کند می باید که یکنماز صبح و مغرب را
قضا بگذارد و بعد از آن یکنماز چهار رکعتی بجا آورده آنرا میانه سه نماز که نماز ظهرین و عشا است اطلاق نماید
و هرگاه چنین کند مکلف بیقین بری الذمه میشود و در نیت میانه این سه نماز تردید نماید و در اینصورت
واجب نیست که در نیت تعیین نماز کند زیرا که فی الحقیقه این نماز نزد او معین نیست پس تکلیف او بتعیین او
نوعیست از تکلیف ما لا یطاق و در این نماز میانه جهر و اخفات مخیر است والمسافر ثنائیة مطلقة
اطلاقاً رباعیاً و مغرباً یعنی اگر آن شخص که یکنماز فریضه از فرایض خمسه از او فوت شده و تعیین آنرا نمیداند

مسافر بشد و او را نماز قصر باید نمود باید که یکنماز دو رکعتی بگذارد و آنرا میانهٔ چهار نماز که صبح و ظهرین و عشا است اطلاق
نمود مغرب را نیز قضا کند در این هنگام او را براءة ذمه حاصل شود والمشتبه ثنائیة مطلقة و رباعیة مطلقة و مغربا
یعنی اگر آنکسی که یکنماز از او فوت شده و تعیین آنرا نمیداند قصر و اتمام نیز بر او مشتبه بشد و نداند که آنچه از او فوت
شده در حالت سفر بوده یا حضر باید که یکنماز دو رکعتی بگذارد و آنرا میانهٔ چهار نماز که ظهرین و صبح و عشا است اطلاق
نماید چنانچه در حالت سفر مذکور شد و یکنماز چهار رکعتی گذارده آنرا میانهٔ سه نماز که ظهرین و عشا است اطلاق نماید
و مغرب را نیز بگذارد و در اینصورت بیقین بری الذمه شود ولو کانت اثنتین قضی الحاضر صبحا و مغربا
و اربعا مرتین یعنی اگر آنچه فوت شده دو نماز بشد از نمازهای پنجگانه و آنرا تعیین نتواند نمود باید که کسی که
مقیم باشد نماز صبح و مغرب و دو نماز عشاء رباعیه قضا کند اما می باید که صبح را تقدیم نمود بعد از آن یکنماز
رباعیه بگذارد و آنرا میانهٔ ظهر و عصر اطلاق نماید و بعد از آن نماز مغرب را قضا نمود یکنماز رباعیه دیگر بگذارد و آ
و آنرا میانهٔ عصر و عشا اطلاق کند تا بر جمیع احتمالات ترتیب بفعل آمده بشد زیرا که در اینصورت ده احتمال
متصور است باین طریق که گوئیم که آنچه فوت شده از آن پر فرض است که نماز صبح است یا یکی از چهار نماز دیگر یا ظهر است
یا یکی از سه نماز دیگر یا عصر است یا یکی از دو نماز دیگر یا مغرب است یا نماز عشا و مجموع این احتمالات ده است و
هرگاه آنچه مذکور شد بجا آورد در جمیع احتمالات بری الذمه شود والمسافر ثنائیتین بینهما المغرب یعنی
آنکس که دو نماز از او فوت شده و در تعیین آن دو نماز متحیر و عاجز است و او مسافر بشد باید دو نماز دو رکعتی
اورده در میانه آن دو نماز مغرب را قضا کند باین طریق که یکنماز ثنائیه گذارده آنرا میانهٔ صبح و ظهر و عصر اطلاق
و بعد از آن نماز مغرب را قضا نمود ثنائیه دیگر بگذارد و آنرا میانهٔ ظهر و عصر و عشا اطلاق نماید و در اینصورت بر
جمیع احتمالات ده گانه که در اینصورت محتمل است بری الذمه شود والمشتبه یزید علی الحاضر ثنائیة
یعنی اگر آنکسی که دو نماز از او فوت شده و تعیین آنرا نمیداند وجوب قصر و اتمام آن نماز نیز بر او مشتبه بشد
باید که یکنماز دو رکعتی اضافه نماید بر آنچه مذکور شد که حاضر را بجا می باید آورد پس آن نماز دو رکعتی که حاضر
برای قضاء صبح میگذارد این شخص که قصر و اتمام بر او مشتبه است آن دو رکعتی را میانهٔ صبح و ظهر و عصر اطلاق نماید
و بعد از آن نماز چهار رکعتی را گذارده آنرا میانهٔ ظهرین اطلاق نماید چنانچه مذکور شد پس نماز مغرب را قضا نمود بعد از
دو رکعتی بگذارد و آنرا میانهٔ ظهرین و عشا اطلاق کند و بعد از آن رباعیه دیگر گذارده آنرا میانهٔ عصر و عشا اطلاق
کند ولو کانت الفائتة ثلثا قضی الحاضر الخمس یعنی اگر آنچه فوت شده سه نماز از جمله نمازهای پنجگانه بشد و مکلف
از تعیین آن عاجز بشد باید که اگر آن شخص حاضر بوده و اتمام نماز نسبت باو واجب بوده که تمامی نمازهای پنجگانه را

قضا کند زیرا که براءة ذمه بغیر این نوع حاصل نمیشود و وجه این ظاهر است والمسافر ثنائیتین ثم مغربا ثم ثنائیة یعنی
اگر آنکسی که از او سه نماز فوت شده باشد و از تعیین آن عاجز است مسافر بشد و در آن حالت مر او را قصر صلوة واجب بوده است
باید که دو نماز دو رکعتی بگذارد و اول را میانهٔ صبح و ظهر و دویم را میانهٔ ظهر و عصر مطلق سازد و بعد از آن نماز مغرب
گذارده یک دو رکعتی دیگر بگذارد و آنرا میانهٔ ظهر و عشا اطلاق نماید و در این هنگام بنا بر جمیع احتمالات که متصور است
او را براءة ذمه حاصل شود و تفصیل این مقام آنست که در اینصورت در نمازهای فوت شده او نه احتمال متصور است
اول آنکه آنچه فوت شده صبح و ظهرین بشد **دویم آنکه** صبح و ظهر و مغرب بشد **سیم آنکه** صبح و ظهر و عشا بشد **چهارم آنکه**
صبح و عصر و مغرب بشد **پنجم آنکه** صبح و عصر و عشا بشد **ششم آنکه** صبح و عشا و مغرب بشد **هفتم آنکه** ظهر و عصر و مغرب بشد
هشتم آنکه ظهر و عشا و مغرب بشد **نهم آنکه** عصر و عشا و مغرب بشد و بعد از آنکه دو ثنائیه اول و مغرب را بگذارد در بر سه احتمال که
احتمال دویم و چهارم و ششم است بری الذمه میشود و بعد از آنکه ثنائیه آخر را گذارده بطریقی که مذکور شد مطلق سازد در بر
جمیع احتمالات تسعه مذکوره او را براءة ذمه حاصل شود والمشتبه یزید علی الحاضر ثنائیة قبل المغرب و ثنائیة بعدها
یعنی اگر آنکسی که از او سه فرائض فوت شده و در تعیین او عاجز است وجوب قصر و اتمام نیز بر او مشتبه بشد باید که
زیاده بر آنچه حاضر را بجا بایست آورد دو نماز دو رکعتی بگذارد و یکی را مقدم بر مغرب و یکی را مؤخر از آن و مذکور شده بود
که بر حاضر واجب است که تمام فرائض خمس را قضا کند پس در حالت اشتباه واجب است که دو ثنائیه مذکوره را زیاده
بر فرائض خمس بجا آورد پس او را سه نماز ثنائیه مطلقه با چهار نماز معین باید گذارد و در بین سه نماز ثنائیه را اول آنکه
مسافر اطلاق مینماید او نیز اطلاق کند پس ثنائیه اول را میانهٔ صبح و ظهر و دویم را میانهٔ ظهر و عصر و سیم را میانهٔ
عصر و عشا مطلق گرداند و هرگاه چنین کند بیقین بری الذمه شود و ان کانت اربعا قضی الحاضر والمسافر الخمس
یعنی اگر آنچه فوت شده و یقین معقد در نیست چهار فریضه از فرائض خمس بشد باید که فرائض خمس را بتمام قضا کند خواه
آنچه فوت شده قصر بشد خواه تمام زیرا که بی آنکه تمام فرائض خمس را بجا آورده او را براءة ذمه یقینا حاصل نمیشود والمشتبه
یزید علی الحاضر ثنائیتین قبل المغرب و ثنائیة بعدها و فرضه التعیین یعنی اگر آنکسی که از او چهار نماز فوت
شده و در تعیین آن عاجز است و اگر قصر و اتمام نیز بر او مشتبه بشد باید که زیاده بر فرایض خمس که مقیم را بجا می باید آورد
سه نماز دو رکعتی بگذارد باین طریق که دو ثنائیه را مقدم بر مغرب بجا آورده یکی را عوض ظهر مقصوره نیت کند و بعد از
نماز مغرب یک ثنائیه دیگر گذارده عوض عشا مقصوره نیت کند پس او را هشت نماز بجا باید آورد و در نیت جمیع فرایض

واجب نیست که تعیین نماید هیچکدام را اطلاق نماید چنانچه قول مصنف رحمه الله که و فرض التعیین اشاره بآنست و در تقدیم
و تاخیر ظهرین مقصوره بر ظهرین تمام یا توسیط آن در میانه ظهرین تمام مصلی مخیر است و کذا لو فاته الخمس و شتبه
الیوم مان اختر بالثمانی یعنی اگر تمام فرایض خمس از شخص فوت شود و نداند که در اکثر روز مسافر بوده یا مقیم جایز است
که بهشت نماز اکتفا نماید باین طریق که پنج نماز یومیه را بجا آورده بعد از آن سه نماز دو رکعتی عوض ظهر و عصر و عشای
مقصوره بگذارد و لا تقضی الجمعة یعنی اگر نماز جمعه فوت شود آن نماز قضا کرده نمیشود باین معنی که عوض نماز جمعه
فوت شده نماز ظهر باید گذارد والعید یعنی ایضاً نماز عید قضا ندارد باین معنی که اگر نماز عید فوت شود
قضاء آن واجب نیست والآیات بغیر العالم بها ما لم یستوعب الاحتراق یعنی همچنین قضای
نماز آیات واجب نیست هر گاه مکلف باسباب آن عالم نشده باشد الا آنکه تمام قرص شمس یا
قمر منکسف شود چه در اینصورت بعد از علم قضاء نماز آیات واجب است و نزد بعضی اصحاب مستحب است
که در اینصورت غسل نماید بعد از آن نماز آیات را قضا نماید و اگر تمام قرص منکسف نشده باشد قضاء
نماز آیات لازم نیست هر گاه او در آن حالت از کسوف یا خسوف آگاه نشده باشد و باید دانست
که نماز قضا عبارتست از آن نمازی که در خارج وقت معین شرعی آن گذارده شود پس هر نمازی که
شرعاً از او وقت معین محدود نباشد مثل نماز طواف و نماز جنازه فی الحقیقة متصف باداء یا قضا
نتوان شد و مصنف رحمه الله باین مضمون اشاره نموده میفرماید و لو اطلق القضاء علی صلوة الطواف
والجنازة فمجاز یعنی اگر لفظ قضا بر نماز طواف یا جنازه اطلاق کرده شود نوعی که از مجاز
خواهد بود زیرا که اگرچه واجب است که نماز طواف را مقدم بر سعی میانه صفا و مروه و نماز جنازه را
بعد از غسل و قبل از دفن بجا آورد اما فی الحقیقة این دو نماز موقوف باین دو وقت نیستند بلکه
تعیین وقت مذکور از قبیل ترتیب بعضی اجزاء عبادت در تقدیم و تاخیر نسبت به بعضی
دیگر پس اگر نماز طواف را بعد از سعی یا نماز میت را بعد از دفن بگذارد در حقیقت این هیچکدام قضا نیست
اگرچه مکلف در تاخیر آن آثم است و کذا النذر المطلق یعنی همچنین است نذر مطلقی که مقید بوقتی
از اوقات نباشد چه هر گاه وقت آن مضیق شود بنوعی که او را ظن فوت متحقق شود
و در اداء آن تقصیر نموده آن نماز را ترک کند بعد از آنکه او را ظن حاصل شود آن نماز را

مجازاً قضا میگویند و فی الحقیقة قضا نیست اللهم وفقنا القضاء ما علینا

شکر مواهبك العظمى وآلائك التي لا تعد ولا تحصى
بالنبي والوصي والهداة الاتقياء النجباء
عليهم صلواتك ما دامت الغبراء
وما دامت الخضراء وسلّم
كثيراً كثيراً
١٢٦٧

ایمان چیست و بیخ ایمان چیست و شاخ ایمان چیست
و تخم ایمان چیست و برگ ایمان چیست و میوه ایمان چیست و جواب رسول خدا فرمودند که زمین ایمان دل مومن است و بیخ ایمان اخلاص است
و پوست ایمان چیست و مغز ایمان چیست و سر ایمان کلمه توحید است و جان ایمان قرآن مجید است و اختیار ایمان شفقت است و مغز ایمان معرفت
اصل ایمان عنایت حق تعالی و شاخ ایمان خوف است و پوست ایمان حیاست و میوه ایمان شکر است والسلام
و برگ ایمان تقوی است
متن ... هو التصدیق بالله و رسوله و ما جاء به الرسول والائمة علیهم الصلوة والسلام
و ائمه معصومین بدان آمده اند و از آن خبر داده اند الحدیث
کافّةً وهی التوحید والعدل والنبوة والامامة
ومن جهلها کان مؤمناً ومن عرفها وانکرها ... کان کافراً
والمعاد یعنی اصول دین و ارکان ایمان ... و تصدیق نکند کافر باشد
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ازاح ظلمات الشبهات و الشکوک و الاوهام عن مناهج المسائل و الاحکام
بشریعة سید الانام و روایات اهل بیته الکرام صلوات الله علیه و علیهم ما استنار نهار و
ادلهم ظلام اما بعد چنین گوید خاک راه سالکان مسالک شرع مبین محمد باقر بن محمد تقی
حشرهما الله تعالی مع موالیهما الطیبین صلوات الله علیهم اجمعین که چون نماز از اشرف عبادات بدنیه
و اعظم قربات ربانیه است و باین سبب شیطان علیه اللعنه در آن حال زیاده از سایر اوقات و احوال
سعی در شغل خاطر آدمی و اخلال بحضور قلب که اهم شرایط و آداب نماز است مینماید و بسبب کثرت
وساوس شیطان شک و سهو و نسیان اکثر نمازکنندگان را عارض میشود و محتاج بدانستن مسائل
بسیار که متعلق بآن احوالست میگردند و بسبب عدم علم بآنها نماز خود را در معرض بطلان و فساد
می آورند و جمعی از علما رضوان الله علیهم قایل شده اند که باطلست نماز کسی که مسایل ضروریه شک
و سهو را نداند ~~هرچند شک و سهو را نداند~~ هرچند شک و سهو در آن نماز او را عارض نشود و لهذا جمعی
از برادران ایمانی ازین قلیل البضاعة التماس رساله نمودند که مشتمل بر اکثر احکام ضروریه شک
و سهو بوده باشد و استدعا نمودند ~~که مشتمل بر اکثر احکام ضروریه شک و سهو بوده باشد~~ و استدعا
نمودند که بلغت فارسی در غایت وضوح نوشته شود که نفعش اعم و فایده اش اتم بوده باشد
اجابت مسئول ایشان را لازم دانسته از هادی گمشدگان بوادی حیرت استدعای عصمت از عوارض
سهو و نسیان و غفلت نموده بر سبیل استعجال با وفق تمنای ایشان تحریر نموده و مرتب گردانید
بر مقدمه و پنج فصل و خاتمه **مقدمه** در بیان اصطلاحی چند است که در این رساله دانستن
آنها ضرور است بدان ارشدک الله تعالی که چیزهای که در نماز در کار است بر غایت انها بر چند
قسم اند زیرا که یا داخل در ماهیت نماز است یا خارج از نماز و آنچه داخل در حقیقت نماز است یا رکن است

یعنی زیادتی و نقصان آن عمداً و سهواً غالباً نماز باطل میشود یا واجبی است غیر رکن که ترک
آن از روی فراموشی نماز باطل نمیشود و آنچه خارج از حقیقت نماز است یا شرط صحت نماز است
مانند طهارت از حدث و خبث یا ترک چند که در نماز واجب است که اینها را ترک نماید مانند
ترک سخن گفتن و بجانب راست و چپ ملتفت شدن و اخلال باینها نمودن یا بعنوان علم
و عمد است که دانسته بکند و عالم باشد که جایز نیست یا بعنوان جهل مسئله و عمد است که مسئله
نداند و گمان کند که حلال است و عمداً واقع سازد یا بعنوان سهو است که از روی فراموشی
واقع سازد یا بعنوان ظن است که تردد داشته باشد که آیا کرده است یا نکرده است و یکطرف
در نظر او راجح باشد پس آن طرف راجح را ظن میگویند و طرف مرجوح را وهم میگویند یا شک
دارد باین معنی که متردد است در فعل و ترک و هیچ یک در نظر او رجحان ندارد و احکام هر
یک از اینها را بعون الهی در فصلی بیان می نماییم و بدانکه چون احتیاط در دین امریست
مطلوب و مرغوب و در بسیاری از مسایل خلاف بسیاری هست و احادیث متعارضه هست
پس در هر مسئله که این شکسته را ظن قوی حاصل بوده و موافق مشهور میان علما بوده است
غالباً متعرض احتیاط شده ام و در جایی که تعارض اخبار با اقوال مشهور بوده اشاره بظن خود
با احتیاط کرده ام که هر کسی را از این رساله انتفاعی باشد و هر امری که بعنوان احتیاط مذکور شده است
در نیت آن باید که متعرض وجوب و ندب نشوند و بقصد قربت اکتفا نمایند و هر جا که اولی
و اظهر گفته ام یا اظهار اتفاق و اجماع کرده ام بقصد وجوب کردن بهتر است **فصل اول** در بیان
خللی است که از روی عمد واقع شود بدانکه علما رضوان الله علیهم نقل اجماع کرده اند بر آنکه هر که
عمداً یکی از واجبات نماز را ترک کند خواه شرط باشد و خواه جزء باشد و خواه فعل و خواه ترک نماز او باطل است
و در وقت اعاده و در خارج وقت قضا می باید کرد اما در بعضی از خصوصیات خلاف کرده اند چنانچه
بعضی از متأخرین علما آمین گفتن و دست راست بر دست چپ گذاشتن را در نماز حرام میدانند

۱۳۸

یعنی بزیادتی ونقصان آن عمداً و سهواً غالباً نماز باطل میشود یا واجبی نیست غیر رکنی که ترک
آن از روی فراموشی نماز باطل نمیشود و آنچه خارج از حقیقت نماز است یا شرط صحت نماز است
مانند طهارت از حدث وخبث یا ترک چند که در نماز واجب است که آنها را ترک نباید نمود مانند
ترک سخن گفتن وبجانب راست وچپ ملتفت شدن واخلال بآنها نمودن یا بعنوان علم
وعمد است که دانسته بکند وعالم باشد که جایز نیست یا بعنوان جهل مسئله وعمد است که مسئله
نداند وگمان کند که حلال است و عمداً واقع سازد یا بعنوان سهو است که از روی فراموشی
واقع سازد یا بعنوان ظن است که تردد داشته باشد که آیا کرده است یا نکرده است و یکطرف
در نظر او راجح باشد پس آن طرف راجح را ظن میگویند وطرف مرجوح را وهم میگویند یا شک
دارد باینمعنی که متردد است در فعل و ترک و هیچ یک در نظر او رجحان ندارد واحکام هر یک
در مسائل او از اینها را بعون الهی در فصلی بیان می نمائیم و بدانکه چون احتیاط در دین امریست
مطلوب و مرغوب و در بسیاری از مسائل خلاف بسیاری هست و احادیث متعارض هست
پس در هر مسئله که این شکسته را ظن قوی حاصل بوده و موافق مشهور میان علما بوده است
غالبا متعرض احتیاط شده ام و در جائی که تعارض اخبار یا اقوال مشهور بوده اشاره بظن خود
باحتیاط کرده ام که هر کسی را از این رساله انتفاعی باشد و هر امری که بعنوان احتیاط مذکور شده است
در نیت آن باید که متعرض وجوب و ندب نشوند و بقصد قربت اکتفا نمایند و هر جا که اقوی
واظهر گفته ام یا اظهار اتفاق و اجماع کرده ام بقصد وجوب کردن بهتر است **فصل اوّل** در بیان
خللی است که از روی عمد واقع شود بدانکه علما رضوان الله علیهم نقل اجماع کرده اند بر آنکه هر که
عمداً یکی از واجبات نماز را ترک کند خواه شرط باشد و خواه جزء باشد و خواه فعل و خواه ترک نماز او باطل است
و در وقت اعاده و در خارج وقت قضا می باید کرد اما در بعضی از خصوصیات خلاف کرده اند چنانچه
بعضی از متأخرین علما آمین گفتن و دست راست بر دست چپ گذاشتن را در نماز حرام میدانند

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: شکیات
مؤلف متن: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی
محشی
شارح
مترجم
تاریخ تحریر: ۱۱۲۷ق نوع خط: نسخ تعداد سطر: ۲۰
جزء کتب: فقه زبان: عربی عدد اوراق: ۱۰۵
طول: ۱۹ عرض: ۱۳ شماره عمومی: ۶۰۴۴
وقفی عماد فهرستی، محمد تاریخ وقف تیرماه ۱۳۱۰ش
خریداری خریداری
ملاحظات: کاتب: علی حسن

در ذیل نسخه دو ورق فتاوی شیخ عبدالعالی ضمیمه است.

اندازه نوشته ها: ۵/۱۴×۹